

رابرت چارلز اسپرول

مقدمه ای بر

شناخت کتاب مقدس

انتشارات نور جهان

این کتاب ترجمه‌ای است از

KNOWING SCRIPTURES

R. C. Sproul

Zondervan, Grand Rapids, Michigan

1993



انتشارات نور جهان

Copyright © 2007

“NOOR E JAHAN” PUBLICATIONS

فهرست

۵	پیش‌گفتار
۹	مقدمه نویسنده
	فصل اول
۱۳	چرا باید کتاب مقدس را مطالعه کنیم؟
۱۳	- دو افسانه
۱۶	- شفافیت متون
۱۹	- مسأله انگیزه
۲۳	- مبنای کتاب مقدسی در مورد مطالعه کتاب مقدس
۲۸	- کتاب مقدس به عنوان ابزار مکاشفه
۳۱	- تئوری و عمل
۳۴	- مسیحی حساس
۴۰	- مطلبی در راستای تکلیف
	فصل دوم
۴۲	مطالعه شخصی و تفسیر شخصی کتاب مقدس
۴۲	- مارتین لوتر و تفسیر شخصی
۴۸	- عینیت‌گرایی و ذهنیت‌گرایی
۵۳	- نقش معلم
	فصل سوم
۵۸	هرمنوتیک: علم تفسیر
۵۹	- سنجش از راه ایمان
۶۲	- تفسیر تحت اللفظی
۶۴	- تفسیر تحت اللفظی و تحلیل سبک شناسانه
۷۰	- مسأله استعاره
۷۲	- قاعده چهار سویه قرون وسطی
۷۵	- روش گرامری - تاریخی
۷۷	- نقد منبع
۷۹	- تعیین مؤلف و تاریخ تألیف
۸۲	- خطاهای گرامری

فصل چهارم

قواعد علمی تفسیر کتاب مقدس

- ۸۴ - قاعده ۱ : کتاب مقدس را باید مثل هر کتاب دیگر خواند
 ۸۴ - قاعده ۲ : خواندن کتاب مقدس با توجه به آنچه هست
 ۸۷ - قاعده ۳ : روایات تاریخی بایستی توسط اهل فن تفسیر شوند
 ۹۲ - قاعده ۴ : ابهامات بایستی با استفاده از بدیهیات تفسیر شوند
 ۱۰۲ - قاعده ۵ : تعیین دقیق معنای لغات
 ۱۰۹ - قاعده ۶ : توجه به روایات متوازی
 ۱۱۹ - قاعده ۷ : توجه به تفاوت بین امثال و احکام
 ۱۲۵ - قاعده ۸ : توجه به اختلاف بین روح احکام با لفظ احکام
 ۱۲۹ - قاعده ۹ : دقت در مواجه شدن با مثل ها
 ۱۳۳ - قاعده ۱۰ : دقت در برخورد با پیشگوئی ها
 ۱۳۷

فصل پنجم

فرهنگ و کتاب مقدس

- ۱۴۲ - تاثیر پذیری از نظام فرهنگی و کتاب مقدس
 ۱۴۲ - خواننده و تاثیر پذیرفتن از فرهنگ
 ۱۴۶ - اصل و رسم
 ۱۵۰ - چهار چوب عملی
 ۱۵۲

فصل ششم

وسائل عملی برای مطالعه کتاب مقدس

- ۱۶۰ - ترجمه های کتاب مقدس
 ۱۶۰ - کتاب مقدس های پانوشت دار
 ۱۶۲ - تفسیر گام به گام
 ۱۶۳ - ترجمه و تفسیر
 ۱۶۴ - تفسیرها
 ۱۶۴ - آیه یاب ها ، قاموس های کتاب مقدس و اطلس ها
 ۱۶۶ - ترجمه های خارجی
 ۱۶۶ - برنامه قرائت کتاب مقدس برای مبتدیان
 ۱۶۶ - نتیجه گیری
 ۱۷۰

پیش گفتار

اگر من به جای شیطان بودم (لطفاً تعبیر بدی نکنید) یکی از اولین اهدافم این می بود که توده مردم را از کندو کاو در کتاب مقدس باز دارم. در آن صورت ، با علم به اینکه کتاب مقدس کلام خداست و به مردمان تعلیم می دهد که احکام خدا را بجا آورند ، محبت کنند و خادم باشند ، وظیفه خود می دانستم تا آنجا که در توان دارم ، اطراف آن را با چیزهایی از قبیل گودال تنبلی ، سیم خار دار یأس و مین های غرور ، چنان در حلقه محاصره بگیرم که مردم را ترسانده از آنجا فراری دهم . با حسادتی کوتاه نظرانه که آن را یکی از صفات مسلم و افتخار آمیز خود می دانم باید تصدیق کنم که جانانان ادواردز آن خردمند کهنسال چون خواست کنه ضمیر مرا عیان کند به درستی نوشت : «ابلیس همواره سعی بر این دارد که در مردمان ، جذبه ای نسبت به کلام آسمانی پدید نیاید ، همان کلامی که خدا عطا فرموده تا قاعده بی تزلزل و معیار استوار زندگی آدمیان باشد . . . آیا روح لغزش به جای اینکه مردم را فریب دهد ، در ایشان گرایشی والا به آن قاعده لغزش ناپذیر پدید می آورد و ایشان را وامی دارد که به آن بیندیشند و آن را به نیکوئی بشناسند؟ آن شریر همواره کینه و خصومتی دیرینه نسبت به آن دفتر بی آلایش ، به آن کتاب مقدس از خود نشان داده است . او تا آنجا که در قدرت داشته ، کوشیده است تا آن پرتو نورانی را زایل کند . . . او بر کتاب مقدس

شوریده و از هر واژه آن بیزاری می جوید . « اگر شیطان می بودم هر روزه سخت تلاش می کردم تا ثابت کنم که سخنان ادواردز، از سر راستی است .

آیا می پرسید چگونه تلاش می کردی؟ بسیار خوب، باید تلاش می کردم تا هر آن که ریشه او در کلیسا و پیشه او خدمت به آرمان کلیسا است، دست از رساندن مژده نجات بشوید و دهان از پراکندن آن فرو بندد و پای از تعلیم مردم باز کشد . باید می کوشیدم تا این ایده را با آب و تاب فراوان منتشر کنم که مطالعه شخصی آن کتاب باستانی، بار سنگین بیهوده ای است که مسیحیان امروز می توانند شانه از زیر آن خالی کنند، بی آنکه هیچ آسیب و زیانی متحمل شوند . می بایست تلاش می کردم تا درباره حقیقت و وجوه ارتباط و مفهوم شایسته و راست خوئی و راست گوئی کتاب مقدس تردید بپراکنم و اگر با همه اینها هنوز هم کسانی بر خواندن آن پا می فشردند، می بایست ایشان را می فریغتم تا از روی سودجوئی و طمع کاری فکر کنند که سود آن خواندن، در احساسات والا و آرامش بخشی است که در انسان پدید می آورد نه در توجه به مفاهیم و تعالیم راستینی که در آن نهفته است . بر من می بود که به هر قیمتی شده نگذارم انسان ها به شیوه ای عمیق و قاعده مند، برای پیمودن ژرفای آن پیام از توان فکری و ذهنی خویش بهره گیرند .

چنانچه شیطان می بودم، با نگرستن به کار امروز خود و تصویری که از پیشرفت خود داشتم به راستی می توانستم شادمان باشم و به خود بیالم . اما نه، شادکامی از من بسی دورتر از آن است که فکر می کردم زیرا می بینم که یکی از دوستانم معروف به « آر . سی . » کتابی نوشته است .

الهیات پروتستان در خلال یکی دو قرن گذشته در مورد کتاب مقدس دچار کشمکش بوده است . نخستین طوفان از مبحث الهام و پیامد بی چون و چرای آن یعنی «عاری از خطا بودن کتب مقدس» برخاست .

پنجده سال پیش، موضوع مکاشفه که از شیوه و محتوای کلام خدا سخن می گوید، در کانون طوفان قرار گرفت . خدا از طریق کتب مقدس با انسان سخن می گوید، اما انسان بی آنکه هیچ دلیل قانع کننده ای داشته باشد به آنها اتهام خطا و اشتباه می زند . امروزه دیگر تفسیر مرکز توجه شده و ذهنیت گرایانی که تا دیروز به این نتیجه رسیده بودند که کتاب مقدس نه بر حق است و نه شایسته اعتماد، حال بر این اساس وارد مقوله تفسیر شده اند که پیام آن برای ما نه مناسب است و نه شفاف . چنین برخوردهائی با کلام خدا چیزی جز حیرانی و سردرگمی به بار نمی آورند . دکتر اسپرول بی آنکه از تاریخچه چنین برخوردها و چنین نتایجی بیمی به خود راه دهد، به روی آنانی که لباس خدمت رسمی کلیسایی بر تن ندارند، مدخلی متین گشوده و با چیزی والاتر از یک خوشامد به پیشواز ایشان شتافته است .

و اما کیفیات ویژه این کار دکتر اسپرول چیست؟ شفافیت، گیرائی، بیان مطالب به روشی استادانه و اشتیاقی پرغلیان که مولف را از مرتبه روایتگر به مقام مبشری توانا ارتقا می دهد . کتاب مقدس، دکتر اسپرول را به هیجان می آورد و او هیجان خود را تسری می بخشد . بیش از این نمی گویم چه خود می بینید و می چشید! اسپرول با این کتاب کاری می کند که شما مشتاق مطالعه کتاب مقدس می شوید کما اینکه شما را عملاً به مطالعه آن وامی دارد؛ برای چنین کتابی، چه هنری بالاتر از این؟ البته مبحث استنباط حاوی مسائلی فنی است که پرداختن به آنها بیرون از دامنه این کتاب است، اما مهم این

است که با تأکیدی بسیار مبارک، به واقعی بودن یعنی «وجود خارجی» آموزه‌های خدا در متون مقدس و به معقولیت شیوه استخراج و به کار بستن آن آموزه‌ها پرداخته شده است. چه لذت بخش و افتخارآمیز است که کسی به عامه مسیحیان کتابی را توصیه کند که مولف آن، این همه نیکوئی و نیک اندیشی را از تألیف آن چشم داشته است.

جی . آی . پاکر

کالج ترینیتی

بریستول، انگلستان

مقدمه نویسنده

تاریخ بیست ساله اخیر شاهد تازه شدن علاقه مردم به کتاب مقدس بوده است. از آنجا که الهیات اصول‌گرای نوین، کلیسا را به مطالعه جدی و مجدد محتوای کلام خدا فراخواند، این دلبستگی در حیات کلیسا بیشتر شد که نسل حاضر پیام کتاب مقدس را درک کند و به کار بندد. لیکن به موازات علائق فوق‌الذکر، آشفته‌گی‌هایی نیز پدیدار شدند. در میان الهیدانان مسیحی و مفسرین کتاب مقدس، اختلاف نظر عمیقی به وجود آمده است. این آشفته‌گی موجود در دنیای محققان و مفسران، تاثیر خاصی بر زندگی کل کلیسا نیز گذاشته است.

چنین به نظر می‌رسد که روزگار ما، دوران «بیداری ایمان‌داران فاقد منصب» است. بخش عمده این بیداری به مطالعاتی که ایمان‌داران مزبور بر روی کتاب مقدس انجام می‌دهند و همچنین به گروه‌های کوچک مشارکتی مربوط می‌شود. اکنون بسیاری از مسیحیان دور هم جمع می‌شوند تا با هم بحث کنند، به مناظره پردازند و نظر خود را در مورد متون مقدس برای جمع بگویند. آنها غالباً متوجه می‌شوند که درباره مفاهیم موجود در کتاب مقدس یا طریقه کاربرد آن مفاهیم، با یکدیگر توافق ندارند. این عدم توافق، عواقب خوشایندی نداشته است.

برای بسیاری، کتاب مقدس حکم معمایی را دارد که به گونه‌های بسیار مختلفی قابل تفسیر است. برخی حتی کارشان به جایی رسیده که دیگر امیدی ندارند که بتوانند چیزی از آن کتاب بفهمند.

برخی فکر می‌کنند که کتاب مقدس مثل یک تکه موم به هر شکلی که بخواهی درمی‌آید و می‌شود در تطابق با منافع پنهان خواننده، مفاهیم آن را عوض کرد. چه بسا اشخاصی را می‌بینیم که آنگار با خود می‌گویند: «هر چه می‌خواهی بکن و برای آن دلیل کتاب مقدسی هم بیاور.»

آیا راهی هست که بتوان توسط آن از این بی‌نظمی‌های یافت؟ آیا خوانندگان جدی و متین می‌توانند اصولی را بیابند که در مقابل این دیدگاه‌های ضد و نقیضی که از هر طرف به گوششان می‌خورد، راهنمای ایشان باشد؟ این کتاب بدین منظور فراهم آمده تا به چنین سؤالاتی پاسخ دهد.

با اینکه بسیاری از مسائل مورد بحث در این کتاب دارای بعدی تحقیقی هستند، اما انگیزه من در نوشتن این کتاب، آرزوی ورود به عرصه مباحث آکادمیک و الهیاتی نبوده است، بلکه نخستین انگیزه من عرضه چهارچوبی اساسی بر مبنای «عقل سلیم» برای کمک به خوانندگانی بوده که می‌خواهند به طور جدی و مفید، متون مقدس را مطالعه کنند. این کتاب در هماهنگی با دیدگاهی که خود کتاب مقدس درباره خود دارد، در پی آن است که بر سرچشمه و اقتدار آسمانی کلام تاکید کند. به همین جهت سعی کرده‌ام قواعدی برای تفسیر تهیه کنم که تمایل ما به تفسیر کتاب مقدس بر اساس پیشداوری‌هایمان را اصلاح نماید، هر چند شاید لازم به گفتن نباشد که این تمایل هم همگانی است و هم امری بسیار عادی. در بخش پایانی این کتاب، از روشها و ابزارهایی سخن به میان آورده‌ام که هم برای خوانندگان مبتدی و

مشتاق کلام خدا و هم برای محققان جدی و متبحر کتاب مقدس مفید هستند.

گذشته از همه اینها امید و دعای من این است که این کتاب بتواند برای عامه‌ایمان داران مفید و ثمربخش باشد. در واقع با امیدی زنده انتظار دارم که مسیحیان به مطالعه خود در کلام ادامه دهند و به نقش‌هایی که در کلیسا بر عهده دارند وسعت بخشند. آرزو مندم که این کتاب دل‌های ایمان‌داران را چنان گرم کند که به همان اندازه که پشتکار پر شور شوق دارند، به عمق‌های کلام خدا نیز نزدیک‌تر شوند.

در پایان این مقدمه، از تمام کسانی که با لطف و مهربانی خود مرا در نوشتن این کتاب یاری داده‌اند تشکر می‌کنم، دوستان عزیز که این اثر مدیون کمک‌های بی‌شائبه آنان است. برایشان آرزوی موفقیت می‌کنم و از خداوند برای آنان برکت می‌طلبم.

آر. سی. اسپرول



چرا باید کتاب مقدس را مطالعه کنیم؟

چرا باید کتاب مقدس را مطالعه کنیم؟ مطرح کردن چنین سؤالی شاید عجیب و ابلهانه به نظر برسد، زیرا احتمال می‌دهم که اگر از قبل قانع نشده بودید که مطالعه کتاب مقدس ضرورت دارد، کتاب حاضر را نمی‌خواندید. اما بهترین نیات ما اغلب توسط حالات درونی و روحیه ناپایدار ما تضعیف می‌شوند و از این رو اکثراً بعد از مدتی، مطالعه کتاب مقدس را کنار می‌گذاریم. بنابراین اجازه دهید پیش از آنکه چهارچوب عملی مطالعه کتاب مقدس را مطرح کنیم، ببینیم دلایل کلی ما در خصوص ضرورت مطالعه کتاب مقدس کدامها هستند.

دو افسانه

نخست به بعضی از عللی نظر می‌افکنیم که مردم آنها را برای مطالعه نکردن کتاب مقدس اقامه می‌کنند. «علل» مزبور حاوی افسانه‌هایی هستند که از بس تکرار شده‌اند، حقایقی غیرقابل انکار قلمداد می‌شوند. افسانه‌ای که در میان عذر و بهانه‌های ما بیش از همه خودنمائی می‌کند این تصور است که اشخاص معمولی، خیلی مشکل می‌توانند کتاب مقدس را درک کنند. افسانه اول: کتاب مقدس را مشکل می‌توان درک کرد به اندازه‌ای که فقط الهیدانان بسیار فرهیخته‌ای که آموزش‌های لازم را دیده‌اند می‌توانند با متون مقدس کنار بیایند.

درباره نویسنده

آر. سی. اسپرول که اینک در مرکز مطالعاتی «لیگونیر والی» مقام الهی دان مستقر در محل را تصدی می‌کند، به عنوان مدرس و همچنین مولف، شهرت وسیعی دارد. او در رشته علوم انسانی از کالج وست منیستر و در رشته الهیات از دانشکده الهیات پیتسبورگ، درجه کارشناسی و از دانشگاه آزاد آمستردام، درجه دکترا گرفته است. دکتر اسپرول در دانشکده وست منیستر کالج گوردون، دانشکده الهیات گوردون-کانول، و دانشکده ترینیتی اپیسکوپال خدمت کرده است.

از میان تألیفات فراوان دکتر اسپرول تعدادی به زبان فارسی ترجمه و منتشر شده است که «اینک سؤالات نیکو»، «جلال و اقتدار مسیح»، «اصول اساسی مسیحیت»، «تقدس خدا» و «بنیان‌ها» از آن جمله‌اند. او همچنین سلسله مقالات و مقالات منفردی نوشته که کلام عاری از لغزش خدا، از سلسله مقالات اوست. کتاب حاضر نشانه تلاش او در تهیه یک معبر اساسی برای ایمان داران عام و فاقد منصبی است که به علم تفسیر کتاب مقدسی علاقه دارند.

مرکز مطالعاتی «لیگونیر والی» که دکتر اسپرول آن را در سال ۱۹۷۱ بنیان‌گذاری کرد، در نزدیکی استاهلز تاون پنسیلوانیا قرار دارد و به تدارک آموزه‌های کتاب مقدسی و الهیاتی برای دانشجویان کالج‌ها و سایر بزرگسالان تخصصی یافته است. این مرکز در مورد بسیاری از جنبه‌های حیات مسیحی و اصول الهیاتی فعالیت می‌کند. هدف از این فعالیت‌ها کمک کردن به مسیحیان است تا به رشد خود در مسیر خداشناسی و عمل کردن به ایمان خویش ادامه دهند.

افسانه دوم: کتاب مقدس طاقت فرسا است. اگر گویندگان افسانه نخست را تحت فشار بگذاریم که منظور شما از این حرف‌ها چیست، معمولاً چنین پاسخ می‌دهند که «البته من فکر می‌کنم کتاب مقدس را می‌فهمم اما صادقانه بگویم که حوصله‌ام را تا به حد مرگ، تنگ می‌کند.» این جمله چندان به این معنی نیست که کسی لقمه‌ای از کتاب مقدس را چشیده و مزه آن را نفهمیده است و ترجیح می‌دهد که به سراغ چیزی جالب‌تر و مهیج‌تر برود.

چند سال پیش هنگامی که استخدام شدم تا در یک کالج مسیحی تدریس متون را در کلاس‌های کتاب مقدس به عهده بگیرم، با همین تنگ حوصلگی روبرو شدم، منظورم همان تنگ حوصلگی غالبی است که مردم به هنگام برخورد با کتاب مقدس آن را تجربه می‌کنند. رئیس آن کالج به من تلفن کرد و گفت: «ما به یک جوان پرشور نیاز داریم، شخصی که به شیوه‌ای برانگیزاننده قادر باشد کاری کند که کتاب مقدس زنده شود.» ناچار بودم جلوی خود را بگیرم که این کلمات از دهانم در نیاید که «آیا از من می‌خواهید کاری کنم که کتاب مقدس زنده شود؟ من نمی‌دانستم که کتاب مقدس مرده است. در واقع، هرگز کسی به من نگفته بود که او مریض است. حالا لااقل به من بگوئید هنگام مرگ کدام طیب بالای سرش بوده است؟» واقعیت این است که من نمی‌توانم کاری کنم که کتاب مقدس برای کسی زنده شود. کتاب مقدس خود به خود زنده است. اصلاً کتاب مقدس مرا زنده نگاه داشته است.

همین که می‌شنوم کتاب مقدس کسل‌کننده است، تعجب می‌کنم که چرا چنین می‌گویند. چهره‌های کتاب مقدسی سرشار از حیات هستند. جوش و خروشی که از آنها دیده می‌شود، در نوع خود بی‌همتا است. زندگی‌های

این افسانه به دفعات بسیار از سوی مردمی که صمیمانه به آن معتقدند، تکرار شده است. آنها می‌گویند: «می‌دانم که نمی‌توانم به مطالعه کتاب مقدس بنشینم چرا که هر وقت سعی می‌کنم آن را بخوانم، از آن سر در نمی‌آورم.» برخی ممکن است دوست داشته باشند این پاسخ را بشنوند که «فرمایش شما کاملاً متین است و من شما را درک می‌کنم. کتاب مقدس واقعاً کتاب دشواری است و تا تحصیلات عالی در مورد آن نداشته باشید، شاید بهتر باشد که اصلاً به سراغ آن نروید.» بعضی هم ترجیح می‌دهند این پاسخ را بشنوند که «قبول دارم که کتاب مقدس کتاب بسیار سنگین، بسیار عمیق و بسیار پدرا منه‌ای است. من تلاش‌های خستگی‌ناپذیر شما، کوشش‌های مصرانه شما را برای گشودن گره گیج‌کننده کلام خدا تحسین می‌کنم. تاسف آور است که خدا چنین زبان مرموز و مبهمی را برای سخن گفتن با ما برگزیده است، زبانی که فقط محققان می‌توانند آن را درک کنند.» من می‌ترسم که این همان چیزی باشد که اکثر ما طالب شنیدن آن هستیم. ما احساس می‌کنیم کوتاهی کرده‌ایم و می‌خواهیم وجدان خویش را در قبال بی‌توجهی به وظیفه‌ای که به عنوان شخص مسیحی داریم، آرام کنیم.

ما با آسودگی حیرت‌آوری به بیان این افسانه می‌پردازیم. این عمل به قدری تکراری و معمولی شده است که انتظار نداریم با کوچکترین مخالفتی روبرو شود. با تمام این اوصاف، خوب می‌دانیم که ما به عنوان بزرگسالان رشد یافته‌ای که در جهان امروز زندگی می‌کنیم و لااقل تحصیلات دوران دبیرستان را پشت سر گذاشته‌ایم، می‌توانیم پیام اساسی کتاب مقدس را بفهمیم.

اگر می‌توانیم روزنامه بخوانیم، پس لاجرم کتاب مقدس را هم می‌توانیم بخوانیم. در واقع، با جرأت می‌گویم که درک و هضم لغات و مفاهیم صفحه اول روزنامه‌ها، دشوارتر از هضم لغات و مفاهیم اکثر صفحات کتاب مقدس است.

آنها تجلی درام، گیرندگی، شهوت، جنایت، ایثار و هر یک از جنبه‌های متصوره هستی انسان است. در کتاب مقدس، شاهد توییخ، ندامت، انکار، دلجوئی، حکمت کاربردی، انعکاس فلسفی و بالاتر از همه، حقیقت هستیم. شاید آنهایی که کتاب مقدس را کسل کننده می‌دانند، متوجه نیستند که این بی نظیر بودن مطالب آن است که می‌تواند بوی غرابت دهد و شخص را کسل کند. زندگی ابراهیم - که هزاره‌هایی قبل از ما و آن چنان دور از ما زیست - چگونه می‌تواند به ما ربط داشته باشد؟ اما باید بدانیم که چهره‌های تاریخ کتاب مقدسی، واقعی هستند. هر چند که نظام زندگی ایشان با نظام زندگی ما متفاوت است ولی کشمکش‌ها و دل‌بستگی‌های ایشان بسیار شبیه کشمکش‌ها و دل‌بستگی‌های ما است.

شفافیت متون

در قرن شانزدهم، اصلاح طلبان اعتماد کلی خود را به آنچه «صراحت متون» می‌نامیدند، اعلام کردند. منظور ایشان از آن اصطلاح فنی این بود که متون کتاب مقدس، شفاف هستند. آنها تاکید کردند که کتاب مقدس اصولاً واضح و روشن است. کتاب مقدس تا به آن اندازه ساده است که هر شخص با سواد می‌تواند پیام اساسی آن را درک کند. البته این بدان معنا نیست که همه قسمت‌های کتاب مقدس به یک اندازه واضح هستند و هیچ عبارت یا قسمت دشواری را در آن نمی‌توان یافت. مبتدیانی که به زبان‌های باستانی و نکات ظریف ادبی مسلط نباشند، ممکن است در قسمت‌هایی از متون با مشکل مواجه شوند اما محتوای اصلی کلام آن قدر ساده هست که آن را به سادگی بتوان فهمید. به عنوان مثال، لوتر به این نتیجه رسید که آنچه در بخشی از

متون مقدس مبهم و پیچیده است، در سایر قسمت‌های آن متون با وضوح و سادگی بیشتری بیان شده است.

برخی از بخش‌های کتاب مقدس به قدری واضح و ساده‌اند که آنانی که به غرور روشنفکرانه مبتلا هستند، با خواندن آنها احساس می‌کنند مورد اهانت واقع شده‌اند. همین چند سال پیش بود که من مشغول تدریس این نکته بودم که مرگ مسیح بر روی صلیب، چگونه بار لعنت مذکور در عهد عتیق را کفاره نمود. در میانه‌های سخنرانی، یکی از شنوندگان که مرد جوانی بود به صدای بلند سخن مرا قطع کرد که «این حرف‌های شما از فرط بداهت به زشتی می‌زند.»

من از وی درخواست کردم که این نظر خود را تکرار کند تا همه حاضران بار دیگر از شانس شنیدن شکایت او برخوردار شوند. هنگامی که او درخواست مرا اجابت کرد، گفتم: «شما دقیقاً درست می‌گوئید. من لغاتی را که انتخاب کردید، یعنی «از فرط بداهت» و «زشت» را به طور خاص دوست می‌دارم.» کل تاریخ نجات، از صحنه برخورد آدم و حوا با آن مار تا شکست سنگینی که خدا در واقعه خروج به ارباب سواران مصری تحمیل کرد و تا قتل شنیع و کریه عیسای ناصری، همه با لغات و اصطلاحاتی ابتدائی روایت شده‌اند. کتاب مقدس، خدائی را متجلی می‌کند که غرولندهای همه اعضای قوم خود را از برزگر گرفته تا فیلسوف، از کند ذهن گرفته تا محقق فرهیخته، می‌شنود. پیام او به قدری ساده است که ساده دل‌ترین مخلوق از مخلوقات سقوط کرده او، آن را درک می‌کند. خدا کجا محبت و نجات خود را با چنان زبان پیچیده و مفاهیم عمیقی آشکار می‌کند که فقط گروه ویژه‌ای از محققان حرفه‌ای بتوانند از آن سر در بیاورند؟ خدا به زبانی ساده و ابتدائی سخن می‌گوید زیرا

می خواهد خود را به مردمی ساده و ابتدائی معرفی کند. در عین حال، برای اینکه زیرک ترین و متبحرترین دانش پژوهان فعالانه مشغول تحقیقات مادام العمر الهیاتی خویش باشند، عمق لازم نیز به متون مقدس بخشیده شده است.

اگر واژه ابتدائی برای تشریح محتوای متون، واژه مناسبی باشد لغت زشت، به جای خود، حتی لغت مناسب تری است چرا که همه زشتی های گناه، به زبانی روشن و صریح در متون مزبور درج شده اند. و بالاخره از صلیب زشت تر چیست؟ در مورد صلیب، زشتی به مقیاسی کیهانی رسید. مسیح بر روی صلیب، زشتی های بشری را بر خویش می گیرد تا نسل بشر را برهاند.

اگر شما یکی از آنانی هستید که به آن افسانه ها چسبیده اند که کتاب مقدس مبهم یا دشوار است، باید بدانید که ممکن است آنچه را که در بخش هایی از آن کتاب یافته اید، به کل آن نسبت داده باشید. شاید عباراتی از آن کتاب به طور خاص، برای شما مشکل و مبهم بوده باشند. ممکن است عباراتی شما را سرگردان کرده، از پیشرفت باز داشته باشند. شاید چنان عباراتی را بایستی به محققان وامی گذاشتید تا گره آنها را برایتان باز کنند. اگر قسمت های معینی از متون را دشوار و پیچیده می یابید، آیا لازم است اصرار داشته باشید که کل آن متون طاقت فرسا و مبهم هستند؟

مسیحیت کتاب مقدسی، مذهبی نیست که تبحر لازم داشته باشد. محتوای مسیحیت کتاب مقدسی، در استعاره های پوچی که درک آنها به نوعی «بصیرت» ویژه نیازمند باشد، پنهان نشده است. برای اینکه بتوان پیغام اصلی کلام را فهمید، هیچ نیازی به شهامت روشنفکرانه ویژه یا عطائی که از آسمان نازل شود نیست. چنان شهامت ها یا عطایائی را می توانید در مذاهب شرقی

جستجو کنید، در همان جاهائی که بصیرت محدود شده است به نوعی برهمن منزوی که در کلبه ای بر بلندی های هیمالیا زندگی می کند. شاید آن برهمن، با صاعقه ای از سوی خدایان، صاعقه ای مشحون از رازهای ژرف کائنات، لمس شده باشد. شما در کندوکاو سلوک به سراغ او می روید و او با زمزمه ای چون سکوت به شما می گوید که معنای حیات «یک دستی، دست زدن است.» تبحر یا اشراق، چنین چیزی است. آن تبحر مربوط به موضوعی است که حتی خود آن برهمن نیز از آن سر در نمی آورد. او چیزی از آن نمی فهمد چرا که موضوع، چیزی جز افسون و یاوه گوئی نیست. یاوه ها غالباً عمیق به نظر می رسند زیرا قادر به درک آنها نیستیم. گاهی هنگامی که چیزهایی را می شنویم که آنها را درک نمی کنیم، تصور می کنیم که حتماً مطالبی بسیار ژرف یا فراتر از قدرت ما هستند، در حالی که به واقع، آنها فقط بیاناتی غیر قابل درک، بیاناتی از قبیل «یک دستی دست زدن» هستند. کتاب مقدس این گونه سخن نمی گوید. کتاب مقدس در قالب های پرمعنی سخنوری، از خدا سخن به میان می آورد. برخی از آن قالب ها ممکن است دشوارتر از بقیه باشند اما این به آن مفهوم نیست که آنها جمالاتی بی معنا هستند که فقط یک شبه برهمن می تواند به ژرفای آنها راه پیدا کند.

موضوع انگیزه

یادآوری این نکته حائز اهمیت است که موضوع کتاب حاضر این نیست که کتاب مقدس را چگونه بخوانیم بلکه این است که آن را چگونه مطالعه کنیم. بین خواندن و مطالعه کردن یک دنیا تفاوت وجود دارد. خواندن چیزی است که ما می توانیم آن را از سر تفنن انجام دهیم، چیزی است که می شود آن را

منحصراً برای سرگرمی، به طور اتفاقی یا برای کسب اطلاعات انجام داد. اما مطالعه یک کار جدی و ساعیانه است که مشقت می‌طلبد.

بی‌اعتنائی ما به کتاب مقدس، واقعاً از همین جا سرچشمه می‌گیرد. اگر ما در وظیفه خود نسبت به مطالعه کلام خدا قصور می‌ورزیم حق نداریم بگوئیم که درک کلام خدا مشکل یا کلام او کلامی مبهم و کسالت‌آور است بلکه باید اعتراف کنیم که این قصور ما برای آن است که مطالعه مزبور یک کار است. البته مساله ما از آنجا ناشی نمی‌شود که ما کم‌هوش یا فاقد شور هستیم بلکه از آنجا ناشی می‌شود که تنبل هستیم.

کارل بارت، الهی‌دان معروف سوییسی نوشته است که همه گناهان انسان از سه مساله اساسی او ریشه می‌گیرند. بارت آن سه مساله یا سه گناه مقدماتی و اساسی را غرور (hubris)، بی‌صدافتی و تنبلی معرفی کرده است. هیچ یک از این شرارت‌های اساسی با تولد روحانی تازه فوراً ریشه‌کن نمی‌شود. ما به عنوان مسیحی، باید از طریق سلوک تام و تمام، علیه آنها بجنگیم. هیچ کدام از ما از خطرات آن مسائل در امان نیستیم. اگر قصد داریم که انضباط لازم جهت مطالعه کتاب مقدس را رعایت کنیم، نخست باید بدانیم که برای پایداری در آن راه، به فیض خدا احتیاج خواهیم داشت.

مساله تنبلی از زمان لعنت سقوط همراه ما بوده است. حالا دیگر مشقت کشیدن برای ما سخت‌تر از آن است که تاب تحمل آن را داشته باشیم. در عین حال که علف‌های هرزه راحت‌تر از خود محصول رشد می‌کنند. خواندن روزنامه راحت‌تر از مطالعه کتاب مقدس است، فقط به این سبب که مطالعه متون مقدس تکلیف‌ما است. تحمل سختی و مشقت به طرز سحرآمیزی از ما برداشته نمی‌شود.

من گاه و بیگاه درباره مطالعه کتاب مقدس به گروه‌هایی درس می‌دهم. معمولاً از گروه مخاطب خود می‌پرسم که چند نفر از ایشان به مدت یک سال یا بیشتر مسیحی بوده‌اند، سپس از آن کسانی که در پاسخ سؤال من دست خود را بالا برده‌اند سؤال می‌کنم که چند نفرشان کل کتاب مقدس را از اول تا آخر خوانده‌اند. هر بار که من این سؤال اخیر را می‌پرسم، اکثریت قریب به اتفاق مخاطبان دست خود را به علامت پاسخ منفی پائین می‌اندازند. جسارتاً حدس می‌زنم که لااقل هشتاد درصد کسانی که مدت یک سال یا بیشتر از مسیحی شدن آنها گذشته است، هنوز کل کتاب مقدس را نخوانده‌اند. چگونه چنین چیزی ممکن است؟ فقط با استناد به سقوط ریشه‌ای نژاد انسان می‌توان شروع به پاسخگوئی به آن سؤال کرد.

اگر شما کل کتاب مقدس را خوانده‌اید، جزو اقلیت کوچکی از مسیحیان هستید و اگر کتاب مقدس را مطالعه کرده‌اید، اقلیتی که به آن تعلق دارید، باز هم کوچکتر می‌شود. آیا حیرت‌آور نیست که در حالی که فقط معدودی از مسیحیان واقعاً کتاب مقدس را مطالعه کرده‌اند تقریباً با هر فرد مسیحی که حرف می‌زنی آماده اظهار نظر درباره کتاب مقدس است؟ گاهی چنین به نظر می‌رسد که آنانی که وقت خود را صرف مطالعه کتاب مقدس می‌کنند، فقط همان‌هایی هستند که تیزترین تبرها را برای قطع ریشه ایمان به آن در دست گرفته‌اند. بسیاری از مردم کتاب مقدس را فقط به این منظور مطالعه می‌کنند که گریزگاه‌های احتمالی آن را پیدا کرده، خود را از قید اقتدار آن برهانند.

بی‌توجهی به کتاب مقدس، به هیچ وجه مختص کسانی نیست که فاقد منصب کلیسایی هستند. من در هیئت‌های کلیسایی عضویت داشته‌ام که مسئول آماده‌سازی و امتحان گرفتن از فارغ‌التحصیلان رشته الهیات هستند

که در حال آمادگی برای به عهده گرفتن خدمت شبانی می‌باشند. میزان بی‌خبری مشهود بسیاری از دانشجویان مذکور از کتاب مقدس، وحشتناک است. برنامه درسی دانشگاه‌ها هم نتوانسته این مشکل را کاملاً از پیش پا بردارد. بسیاری از کلیساها هر ساله به مردانی منصب می‌دهند که عملاً از محتوای متون مقدس بی‌خبرند.

از یاد نمی‌برم که پس از گذراندن آزمون ورودی دانشکده الهیات که بعدها از آن فارغ التحصیل شدم، چقدر شگفت‌زده و مبهوت شدم. آزمون مزبور برای آن بود که میزان دانش کتاب مقدسی ما داوطلبان را بسنجند. ورقه‌ام را که به اصطلاح پر کردم، عمیقاً پریشان شدم و شرم داشتم که آن را به دست ممتحن بدهم. تصور می‌کردم دوره‌هایی که در کالج گذرانده‌ام، مرا برای چنین آزمونی آماده کرده‌اند، اما موقع امتحان که شد دیدم از آن خبرها نیست. سؤال پشت سؤال بود که بی‌جواب می‌ماند و هیچ شکی نداشتم که پذیرفته نمی‌شوم. به هر حال وقتی نتیجه با پست به دستم رسید، معلوم شد که من در میان هفتاد و پنج دانشجو، یکی از بالاترین نمره‌ها را آورده‌ام! حتی با آن بارم‌بندی هم، بودند کسانی که از ۱۰۰ نمره، ۱۰ هم نگرفته بودند. نمره من چندان خوب نبود اما در میان آن نمرات پایین یکی از بهترین‌ها بود.

بیسوادی در زمینه کتاب مقدس در میان منصب داران کلیسا، به قدری رایج شده است که غالباً شبانانی را می‌بینیم که وقتی ساکنین حوزه ماموریتشان از ایشان درخواست می‌کنند که کتاب مقدس را به آنها بیاموزانند، آزرده و عصبی می‌شوند. در بسیاری از موارد، چنان شبانانی که خود می‌دانند با منصبی که اشغال کرده‌اند از آنها انتظار می‌رود به تعلیم کتاب مقدس پردازند، در وحشتی کُشنده به سر می‌برند که مبادا جهل ایشان از پرده بیرون افتد.

مبنای کتاب مقدسی در مورد مطالعه کتاب مقدس

خود کتاب مقدس درباره اهمیت مطالعه کتاب مقدس، چه بسیار سخن‌ها دارد. برای اینکه به این گونه توصیه‌ها نظری اجمالی بیفکنیم، اجازه دهید نمونه‌ای از عهدعتیق و نمونه دیگری از عهدجدید را مورد بررسی قرار دهیم.

در باب ششم کتاب تثنیه عبارتی را می‌بینیم که برای هر یهودی عهدعتیق، عبارتی آشنا بود. محتوای این عبارت، جماعت مؤمنان را برای عبادت به گردهمائی فرامی‌خواند. عبارت مزبور می‌گوید: «ای اسرائیل بشنو! یهوه خدای ما یهوه واحد است! پس یهوه خدای خود را به تمامی جان و تمامی قوت خود محبت نما» (آیات ۴-۵). اغلب ما با این کلمات آشنا هستیم. اما مطلبی که بلافاصله در پی این کلمات می‌آید چیست؟ با هم می‌خوانیم:

«و این سخنانی که من امروز تو را امر می‌فرمایم بر دل تو باشد؛ و آنها را به پسرانت به دقت تعلیم نما و حین نشستنت در خانه و رفتنت به راه و وقت خوابیدن و برخاستنت از آنها گفتگو نما، و آنها را بر دست خود برای علامت ببند و در میان چشمانت عصابه باشد. و آنها را بر باهوه‌های در خانه‌ات و بر دروازه‌هایت بنویس» (آیات ۶-۹).

در اینجا خدا چون پادشاهی مقتدر دستور می‌دهد که کلام او چنان مجدانه تعلیم داده شود که در قلب نفوذ کند. در اینجا گفته نمی‌شود که محتوای آن کلام، گاه و بیگاه و در صورت وجود فرصتی مناسب به یاد آورده شود، بلکه اصل بر این است که محتوای کلام، هر روز و در هر حال، خوانده و تعلیم داده شود. اینکه فراخوانده شده‌ایم تا کلام را بر دست و پیشانی خود و بر در و دروازه خانه و کاشانه خویش نقش کنیم، گویای این است که خدا می‌گوید که آن تکلیف بایستی با هر شیوه‌ای که مقتضای آن است، انجام گردد.

و اما در عهد جدید، اندرز پولس به تیموتائوس را می بینیم:

«و اما تو در آنچه آموختی و ایمان آوردی قائل باش چون گه می دانی از چه کسان تعلیم یافتی؛ و اینکه از طفولیت کتب مقدسه را دانسته ای گه می توانی تو را حکمت آموزد برای نجات به وسیله ایمان گه بر مسیح عیسی است. تمامی کتب از الهام خداست و به جهت تعلیم و تنبیه و اصلاح و تربیت در عدالت مفید است؛ تا مرد خدا کامل و به جهت هر عمل نیکو آراسته بشود» (دوم تیموتائوس ۳: ۱۴-۱۷).

این نصیحت، در زمینه درک ما از اهمیت مطالعه کتاب مقدس، چنان اساسی است که مستلزم توجه و دقت ما به مفهوم آن است.

در آنچه آموختی قائل باش. این قسمت از اندرز مزبور، بر تداوم کار مطالعه تاکید می ورزد. مطالعه ما بر روی متون مقدس، قرار نیست که برای اولین و آخرین بار باشد. این کاری نیست که به قول معروف یکباره و سرسری گرفته شود. برای اینکه مطالعات کتاب مقدس به نحو احسن انجام شود، تداوم در کار، امری لازم و اساسی است.

کتب مقدسه که می تواند تو را حکمت آموزد برای نجات. پولس به توانائی متون مقدس در آموزش حکمت اشاره می کند. هنگامی که کتاب مقدس از «حکمت» سخن می گوید، منظور نوع بخصوصی از خرد یا همان حکمت است. اصطلاح «حکمت» در کتاب مقدس، به مفهوم داشتن «خرد دنیوی» یا زیرکی لازم برای نوشتن شاهکاری چوت کتاب «برباد رفته» نیست. در اصطلاح کتاب مقدس، حکمت در راستای مطلبی عملی است، مطلبی که تعلیم می دهد که زندگی را چگونه باید زیست تا خدا را خشنود کرد. نگاهی گذرا به ادبیات حکمت محور عهد عتیق، تأکید کتاب مقدس بر این گونه

حکمت را به وضوح روشن می کند. به عنوان مثال، کتاب امثال به ما می گوید که «ابتدای حکمت، ترس خداوند است» (امثال ۱: ۷؛ ۹: ۱۰). این ترس، نه ترسی از روی ناتوانی یا چاپلوسی بلکه حالتی آمیخته به خوف و احترام و لازمه خدا ترسی واقعی است. عهد عتیق بین حکمت و دانش تمایز قائل می شود. ما به دانش حکمت آمیز توصیه شده ایم اما به آشنائی با حکمت، بیش از آن توصیه شده ایم. کسب دانش پیش شرط کسب حکمت است اما دانش با حکمت یکی نیست. شخص نمی تواند بی آنکه دانش داشته باشد صاحب حکمت شود اما می تواند بی آنکه حکمت داشته باشد صاحب دانش گردد. انسان بی دانش، جاهل است و آدم بی حکمت، احمق به حساب می آید. در عرف کتاب مقدس، حماقت موضوعی اخلاقی و مستوجب داوری خدا است. حکمت، از نوع اعلائی آن، خردورزی در عرصه نجات است. از همین روست که حکمت، موضوعی الهیاتی به شمار می آید. پولس می گوید که ما از طریق محتویات کتاب مقدس، می توانیم با حکمتی آشنا شویم که در ساختار روحانی و سرنوشت نهائی ما انسانها موثر باشد.

می دانی از چه کسان تعلیم یافتی. این «کسان» که پولس از آنها با تیموتائوس سخن می گوید، کدام هستند؟ آیا او درباره مادر بزرگ تیموتائوس حرف می زند؟ آیا پولس به شخص خودش اشاره می کند؟ بعید است که منظور او مادر بزرگ وی یا شخص خودش باشد. آن «کسان» بر منبع نهائی دانشی که تیموتائوس با آن آشنا شده یعنی بر خود خدا دلالت می کند. با توجه به جمله «تمامی کتب از الهام خداست»، بیشتر درک می کنید که منظور پولس از آن «کسان»، خدا و روح قدوس او است.

تمامی کتب از الهام خداست. این جمله، نقطه کانونی همه ادبیات الهیاتی بوده است، ادبیاتی که آموزه‌های الهام کتاب مقدس را تشریح و تحلیل می‌کند. لغت محوری عبارت مزبور، اصطلاح یونانی *teopneust* است که غالباً به صورت «الهام شده از سوی خدا» ترجمه می‌شود. اگر بخواهیم این اصطلاح را دقیق‌تر ترجمه کنیم باید بگوئیم «تنفس شده توسط خدا» که این لفظ اخیر، بیشتر به معنای چیزی است که با «بازدم» خدا، یعنی به نفخه دهان او تلفظ شده و کمتر به معنای «دم فرو بردن» است. شاید بهتر باشد توصیه کنیم که به جای آن اصطلاح یونانی، همان اصطلاح پیش گفته «به نفخه دهان» خدا به کار رود چرا که در چنین صورتی، عبارت مورد بحث ما دیگر چندان از آموزه الهام با ما سخن نمی‌گوید - آموزه الهام بر این متمرکز است که خدا چگونه کلام خویش را از طریق مولفان انسانی منتقل کرده است - بلکه به نوعی، اصل یا منبع متون مقدس را بیان می‌کند. پولس می‌خواهد به تیموتائوس بگوید که کتاب مقدس از سوی خدا می‌آید و خدا مولف نهائی آن است. او می‌خواهد بگوید که کتاب مقدس کلام خداست که از او صادر می‌شود و حامل تعلیم، نقشه و اراده اوست. . . . چنین است که این حکم صادر می‌شود که از یاد مبر «از چه کسان تعلیم یافتی.»

تمامی کتب به جهت تعلیم مفید است. یکی از مهمترین اولویت‌هایی که پولس به آن می‌پردازد ذکر شیوه ممتازی است که طی آن، کتاب مقدس به ما منفعت می‌رساند. نخستین و در واقع بالاترین منفعت، منفعت یادگیری یا آموختن است. ممکن است ما کتاب مقدس را به دست بگیریم و «ملهم» شویم یا اشکمان سرازیر شود یا به نحو دیگری احساسات ما به غلیان درآید اما بزرگترین سود ما در آن است که از آن چیزی فرامی‌گیریم. در ضمن،

چیزی که از کتاب مقدس یاد می‌گیریم در مورد نحوه ساختن خانه یا فن ضرب و تقسیم یا شیوه کاربرد علم معادلات دیفرانسیل نیست؛ امور کتاب مقدس درباره خداست. یادگیری آن امور از این رو «مفید» خوانده شده که خود خدا ارزش به شدت فراوانی برای آن آموزش قائل است. آن آموزش، ارزشمند و پراهمیت خوانده شده است.

به دفعات بیشماری از مسیحیان شنیده‌ام که «حالا که تمام نیاز من در شناختن عیسی خلاصه می‌شود، چه احتیاجی به مطالعه تئوریک یا الهیات دارم؟» در چنین مواقعی من بلافاصله جواب می‌دهم که «خوب، پس به من بگوئید عیسی کیست؟» به محض اینکه بخواهیم به این پرسش پاسخ گوئیم، با آموزه و الهیات سروکار پیدا می‌کنیم. هر مسیحی به خودی خود الهی دان است، شاید الهی دان به معنای فنی یا حرفه‌ای آن نباشد اما به هر حال الهی دان است. مساله ما مسیحیان این نیست که به سوی الهی دان شدن می‌رویم یا نمی‌رویم بلکه این است که الهی دان خوبی می‌شویم یا نمی‌شویم. الهی دان خوب کسی است که توسط خدا آموزش داده شده است.

تمامی کتب به جهت تنبیه و اصلاح و تربیت در عدالت مفید است. پولس با این کلمات می‌خواهد ارزش عملی مطالعه کتاب مقدس را بند به بند شرح دهد. ما به عنوان موجودات سقوط کرده، گناه می‌کنیم، مرتکب خطا می‌شویم و در مقایسه با معیار عدالت، ذاتاً مقصر و گناهکار هستیم. هنگامی که گناه می‌ورزیم، احتیاج به تنبیه داریم. هنگامی که خطا می‌کنیم، نیازمند آنیم که اصلاح شویم. هنگامی که نافرمانی یا کوتاهی می‌کنیم، محتاج تحت تربیت واقع شدن هستیم. متون مقدس به عنوان نخستین تنبیه‌کننده ما، بالاترین اصلاح‌کننده ما و عالی‌ترین تربیت‌کننده ما عمل

می‌کنند. کتاب‌فروشی‌های دنیا پر از کتاب‌هایی درباره یادگیری روش‌های آشنا شدن با ورزش قهرمانی، شیوه‌های کم‌کردن وزن، طرق پرورش اندام و راه‌های کسب مهارت در سایر زمینه‌ها است. کتابخانه‌ها دارای انبوهی از کتب هستند، کتبی که نوشته شده‌اند تا مدیریت امور مالی و اختلافات جزئی سیاست‌های سرمایه‌گذاری زیرکانه را به ما یاد دهند. ما می‌توانیم چه بسیار کتاب‌هایی را پیدا کنیم که به ما می‌آموزند که چگونه خسارات خویش را به امکانات و چگونه استعداد‌های خویش را به ثروت تغییر دهیم. و اما کتبی که ما را عدالت بیاموزند کجا هستند؟ این پرسش همچنان مطرح است که «شخص را چه سود که تمام جهان را ببرد لیکن جان خویش را ببازد؟»

تا مرد خدا کامل و به جهت هر عمل نیکو آراسته شود. آن فرد مسیحی که ساعیان در پی مطالعه متون مقدس نیست، به عنوان شاگرد مسیح صرفاً شاگردی نارساست. برای اینکه یک مسیحی رسا و کامل بود و در امور خدا تکمیل شد باید کاری بیش از حضور در «جلسات مشارکتی» و «مهمانی‌های «خدایا مرا برکت ده» کرد. راه ما برای شناخت خدا و اراده‌او، طریق کشف و شهود و روش‌های رمزآلود نیست. مسیحی‌ای که به لحاظ کتاب مقدسی بیسواد باشد، نه فقط نارساست بلکه بی‌سلاح و نامجهز نیز هست. در واقع نارسائی او از همین فقدان تجهیزات او سرچشمه می‌گیرد.

کتاب مقدس به عنوان ابزار مکاشفه

یکی از مهم‌ترین امتیازاتی که از طریق کتاب مقدس به ما داده می‌شود، دانش و اطلاعاتی است که در هیچ جای دیگری یافت نمی‌شود. دانشگاه‌های ما، ما را با علوم ممتاز و پیشرفته‌ای آشنا می‌کنند که ثمره تحقیقات انسانها در

دنایای طبیعی است. ما این دانش را به کمک مشاهده، تحلیل و معاینه صرف فرا می‌گیریم. ما عقاید گوناگون محققان نامی را مقایسه و مقابله می‌کنیم، اما با تمام تبحر‌هایی که در زمینه دانش این جهانی می‌توانیم داشته باشیم، هیچکس نیست که از زاویه‌ای مستقر در خارج از جهان مادی، با ما سخن بگوید، هیچکس نیست که به قول فلاسفه، کلمه‌ای در مورد ابدیت با ما استدلال کند. فقط خداست که می‌تواند از زاویه‌ای ازلی ابدی به ما دید جامع بدهد و با اقتدار و اختیاری مطلق و نهائی، با ما سخن بگوید. تجهیز شدن به متون مقدس این امتیاز را فراهم می‌آورد که صاحب دانشی می‌شویم که از هیچ منبع دیگری قابل دریافت نیست. البته متون مقدس، از مطالبی سخن می‌گویند که با وسایل دیگری هم قابل فراگرفتن هستند. ما برای اینکه بفهمیم سزار آگوستوس چه کسی بوده یا فاصله بیت عنیا از اورشلیم چقدر است، زیاد به عهد جدید احتیاج نداریم، اما بهترین جغرافی دان جهان هم نمی‌تواند جاده رفتن به سوی خدا را به ما نشان دهد، و بهترین روانکاو جهان هم نمی‌تواند برای مساله گناهکاری ما پاسخی قطعی پیدا کند. آن مکتوب مقدس حاوی مطالبی است که آن چیزی را که در مسیر طبیعی تحقیقات انسان از پرده بیرون نیفتاده، «مکشوف» می‌کنند.

با اینکه از مطالعه در طبیعت، بسیاری چیزها در مورد خدا می‌توان آموخت، اما تصویری که او در متون مقدس از خویشتن رسم کرده، برای ما کاملترین است. بین برداشتی که در این دنیا از مردم داریم و طریقی که توسط آن با خدا آشنا شده‌ایم، شباهت و رابطه‌ای هست. اگر می‌خواهیم در مورد کسی، چیزی بدانیم، راه‌های بسیاری برای چنین کاری وجود دارد. ما می‌توانیم به ادارات و سازمان‌های مختلف نامه بنویسیم و پرسیم آیا پرونده‌ای

از این شخص در دست دارند یا خیر. همچنین می‌توانیم رونوشت مدارک او را از دبیرستان یا کالجی که در آن تحصیل می‌کرده است، بخواهیم. از طریق چنان اسنادی ممکن است بتوانیم به تاریخچه‌ای از کلیات سرگذشت او، پرونده پزشکی او و سوابق تحصیلی و ورزشی او دست پیدا کنیم. سپس برای اینکه شخصیت او را بیشتر ارزیابی کنیم می‌توانیم با دوستان او مصاحبه‌هایی انجام دهیم. البته تمام این روش‌ها، فقط به جمع‌آوری سلسله‌ای از اطلاعات دست دوم می‌انجامد و بدین ترتیب بسیاری از کیفیات نامحسوس و بغرنج فرد مذکور از چشم ما دور خواهند ماند.

اگر بخواهیم آگاهی‌های دقیق‌تری در مورد وی به دست آوریم باید شخصاً او را ملاقات کنیم یعنی شکل ظاهری او را ببینیم، ببینیم که چگونه رفتار می‌کند و منش عادی او چگونه است. حتی ممکن است بتوانیم حدس بزنیم که احساس او چگونه است، به چه اموری فکر می‌کند، به چه چیزهای ارج می‌نهد و چه چیزهایی او را ناخشنود می‌کند. البته اگر بخواهیم از امور خصوصی او اطلاع پیدا کنیم باید به شکلی با او وارد ارتباط لفظی شویم. هیچ‌کس به خوبی خود او نمی‌تواند بگوید که او خود به چه فکر می‌کند، چه احساسی دارد و به چه چیزهایی معتقد است. تا وقتی که او خود تصمیم نگیرد که چنین قضایائی را لفظاً تبیین کند، آگاهی‌های ما از او و مسائل مربوط به او منحصر به حدس و گمان و تخمین است. فقط کلمات است که ذهن ما را در مورد او روشن می‌کند.

به همین ترتیب، هنگامی که ما از مفهوم مکاشفه کتاب مقدسی سخن به میان می‌آوریم، در واقع از این اصل اساسی حرف می‌زنیم که خدا خود را مکشوف ساخته است. متون مقدس به عنوان خود آشکار سازی آسمانی با ما

سخن می‌گویند. در آن متون، فکر خدا از بسیاری جنبه‌ها برای انسان قابل دسترسی و قابل فهم می‌شود. با دست یافتن بر دانش مندرج در کتاب مقدس، دیگر مجبور نیستیم که برای آگاهی از هویت او و ماهیت ارزش‌های او، بر اطلاعات دست دوم یا حدس توأم با خطا تکیه کنیم. در کتاب مقدس، او خود را مکشوف و متجلی می‌کند.

تئوری و عمل

کسانی هم هستند که مانند مسیحیان روگردان از الهیات، هر گونه تلاش برای دست یافتن به آموزه‌های خداشناسی را تحقیر می‌کنند و در عوض، اصرار دارند که «مرد عمل» باشند. روحیه جهان معاصر را روحیه «گرایش به اصالت عمل» یا همان پراگماتیسم تعریف کرده‌اند. این روحیه، هیچ‌جا واضح‌تر از صحنه سیاست و سیستم آموزش و پرورش دولتی به معرض تماشا گذاشته نشده است، سیستمی که با استفاده از اصول و شیوه‌های تحصیلی عمل‌گرا و نتیجه‌محور پا گرفته است.

پراگماتیسم را به طور ساده می‌توان نوعی گرایش به واقعیات تعریف کرد که حقیقت را در آن چیزی می‌داند که «در عمل به تئوری خود جواب مثبت می‌دهد یا مطابق آن کار می‌کند». پراگماتیست چشم به نتایج می‌دوزد و نتایج هستند که تکلیف حقیقت را روشن می‌کنند. مشکل این طرز تفکر علاوه بر بی‌خبری از دید جامع‌الزی ابدی، این است که چشم به نتایجی دارد که با وجود به دست آمدن از مسیر نیل به مقاصد کوتاه‌مرته، تمایل دارند تحت داوروری قرار گیرند. خود من نیز زمانی همین وضع دشوار و بلا تکلیفی را تجربه کردم و آن هنگامی بود که اسم دخترم را در کلاس پیش از دبستان یا به قول معروف کلاس آمادگی

یک مدرسه دولتی نوشتم. مدرسه مزبور مدرسه‌ای فعال و مدرن بود و در حومه بوستون قرار داشت. پس از چند هفته، نامه‌ای از آن مدرسه دریافت کردیم که توسط آن از والدین بچه‌ها دعوت شده بود تا در دیداری جمعی و بی قید و شرط مستمع مدیر مدرسه باشند، مدیری که قرار بود برنامه و روش کار کودکان را تشریح کند. در روز دیدار، مدیر برنامه کار روزانه بچه‌ها را به دقت شرح داد. او گفت: «اگر دیدید بچه شما به خانه آمد و گفت که در مدرسه با پازل‌هایی بازی کرده یا سفالگری کرده است، ترس به خود را ندهید. من می‌توانم به شما اطمینان بدهم که هر چیزی که در برنامه‌های روزانه بچه‌ها گنجاینده شده، هدفمند است. از ساعت ۹ صبح تا ۹ و ۱۷ دقیقه بچه‌ها با پازل‌هایی بازی می‌کنند که توسط خبرگان ارتوپدی و به منظور تقویت عضلات محرک سه انگشت آخرین دست چپ طراحی شده‌اند.» او در ادامه بیان کرد که چگونه برای هر دقیقه از وقت بچه‌ها با دقت ماهرانه‌ای برنامه‌ریزی شده تا کسب اطمینان شود که هر کاری به هدفی انجام می‌شود. من تحت تأثیر قرار گرفته بودم و جا داشت.

مدیر پس از معرفی برنامه‌های بچه‌ها، از حضار خواست که اگر پرسشی دارند، مطرح کنند. من دستم را بالا بردم و گفتم: «برنامه ریزی دقیق شما برای بچه‌ها مرا عمیقاً تحت تأثیر قرار داده است. می‌بینم که هر کاری که می‌کنید هدفی از آن متصور است. سؤال من این است که خود این اهداف را به چه طریق انتخاب می‌کنید؟ هدف نهایی شما از انتخاب هر یک از این اهداف خاص چیست؟ هدف کلی شما از این اهداف جزئی چیست؟ به عبارت دیگر، شما تلاش می‌کنید که چه نوع بچه‌ای برای جامعه بار بیاورید؟»

آن مرد سرخ و سفید یا درست‌تر بگویم ابتدا سفید و بعد سرخ شد و بریده بریده جواب داد: «نمی‌دانم؛ هرگز کسی این سؤال را از من نکرده است.» من از صراحتی که در آن پاسخ بود و فروتنی اصیلی که آن پاسخ را سبب شد، سپاسگزاری کردم اما در عین حال، آن پاسخ مرا ترسانید. چگونه ممکن است که ما بی‌آنکه هدفی داشته باشیم سلسله‌اهدافی را دنبال کنیم؟ ما برای نتیجه آزمون نهایی پراگماتیسم خویش، به کجا می‌توانیم رفت؟ اینجاست که مکاشفه ماوراءطبیعی به بحرانی‌ترین شکل ممکن به زندگی ما ربط پیدا می‌کند. اینجاست که محتوای متون مقدس باید به شدیدترین شکل ممکن طرز عمل ما را تحت تأثیر قرار دهد. فقط خداست که می‌تواند ملاک نهایی ارزیابی خرد و حکمت و ارزش عملکردهای ما را به ما ارائه دهد.

کسی که تئوری را حقیر می‌شمارد و خود را مرد عمل می‌داند، نه حکیم است و نه خردمند. کسی که فقط به مقاصد کوتاه مدت می‌پردازد هنگامی که نوبت به دوران بسیار طولانی ابدیت برسد ممکن است با مشکلی بزرگ روبرو شود. در ضمن باید اضافه کرد که بی‌آنکه چیزی به عنوان تئوری زیر بنایی وجود داشته باشد، مرد عمل بودن بی‌معناست. هر آنچه می‌کنیم به خاطر آن است که تئوری ما ارزش انجام آنها را تأیید می‌کند. هیچ چیز به چرب زبانی عمل ما، به ریشه دارترین تئوری‌های ما خیانت نمی‌کند. ممکن است که ما هرگز به طور جدی به تئوری‌های خود فکر نکنیم یا آنها را تحت تحلیل‌های نقادانه سنگین قرار ندهیم اما به هر حال همه صاحب تئوری‌هایی هستیم. همان گونه که یک مسیحی خواهان مسیح اما بدون الهیات، معمولاً دستخوش تئوری‌های نادرستی می‌شود که او را به عمل بد می‌کشاند، کسی که خواهان عمل بدون تئوری است دستخوش چنان تئوری‌هایی می‌شود.

از آنجا که تئوری‌هایی که در متون مقدس یافت می‌شوند از خدا سرچشمه می‌گیرند، کتاب مقدس، به طرز برجسته‌ای عملی است. هیچ چیز نمی‌تواند به اندازه کلام خدا عملی باشد زیرا منبعی که سرچشمه تئوری آن است از منظری ازلی ابدی پی‌افکنده شده است. ضعف‌کشنده پراگماتیسم بامکاشفه از میان برداشته می‌شود.

مسیحی حساس

اغلب وسوسه شده‌ام که کتابی تحت عنوان «مسیحی حساس» بنویسم. زن حساس، مرد حساس، زوج حساس، طلاق حساس، نه تنها جزء پرفروش‌ترین کتاب‌ها بودند بلکه می‌شود گفت که شور پرفروشی را هم در آوردند. حال که چنین است چرا مسیحی حساس، خواهان نداشته باشد؟ اما مسیحی حساس به چه معناست. یکی از لغت‌نامه‌ها، حساس را «وابسته به امور حسی یا موارد حس کردنی» می‌داند و توضیح می‌دهد که حساس یعنی «به شدت مستعد تأثیراتی که حس‌ها برجا می‌گذارند». مسیحی حساس کسی است که به جای اینکه از طریق درک خویش از کلام خدا زندگی کند، با احساسات خود زندگی می‌کند. مسیحی حساس را برای خدمت، دعا یا مطالعه نمی‌توان از جا تکان داد مگر اینکه «احساس خدمت، دعا یا مطالعه به او دست دهد». زندگی مسیحی او فقط به شدت احساسات فعلی او قابل اجرا است. هنگامی که شور و شوق روحانی او را بگیرد، گردبادی از فعالیت خدا شناسانه بر پا می‌دارد؛ هنگامی که افسرده است، یک بی‌دست و پای روحانی است. او همواره در پی تجربیات تازه و نوبرانه روحانی است و از آنها برای تحلیل کلام خدا سود می‌جوید. «احساسات درونی» او، ملاک نهائی صحت و سقم هر چیز است.

مسیحی حساس، نیازی به مطالعه کلام خدا ندارد چرا که توسط احساسات خویش، نقداً اراده خدا را می‌داند. او نمی‌خواهد خدا را بشناسد؛ او می‌خواهد خدا را تجربه کند. مسیحی حساس، «ایمان کودک‌وار» را معادل جهل می‌شمارد. او تصور می‌کند که وقتی کتاب مقدس ما را به ایمان کودک‌وار می‌خواند، منظور یک ایمان بی‌محتوا و عاری از درک است. او نمی‌داند که کتاب مقدس می‌گوید: «در بد خوئی اطفال باشید و در فهم رشید» (اول قرنتیان ۱۴: ۲۰)

از این واقعیت بی‌خبر است که پولس مکرر در مکرر به ما می‌گوید: «ای برادران نمی‌خواهم شما از این سرّ بی‌خبر باشید» (برای نمونه، رجوع کنید به رومیان ۱۱: ۲۵).

مسیحی حساس سرمستانه راه خود را می‌رود تا اینکه سرش به سنگ زندگی می‌خورد و ناخوشایندهای آن ضربه، مستی را از سر او می‌پراند و او سر خم می‌کند. او معمولاً به حسن استقبال از نوعی «الهیات مناسباتی» (که بدترین نفرین‌ها بر مسیحیت مدرن باد) نقطه پایان می‌نهد، الهیاتی که طی آن، مناسبات و تجربه شخصی بر کلام خدا مقدم داشته می‌شود. اگر متون مقدس ما را به اقدامی فرا می‌خواند که می‌تواند رابطه‌ای شخصی را به خطر بیفکند، آن وقت است که مسیحی حساس، آن متون را وجه المصلحه قرار می‌دهد. عالی‌ترین قانون مسیحی حساس حکم می‌کند که به هر قیمت، باید از احساسات ناخوشایند اجتناب کرد.

کتاب مقدس هر چند نه مطلقاً اما عمدتاً، فهم ما را خطاب قرار می‌دهد که البته منظور از فهم ما، ذهن ماست. البته مخاطبه و مکالمه با مسیحیان مدرن خود مشکلی است زیرا ایشان در دوره‌ای زیست می‌کنند که شاید

ضد روشنفکرانه ترین دوره تمدن غربی باشد. توجه داشته باشید که نگفتم ضد فرهیختگی یا ضد تکنولوژیک یا ضد عالمانه بلکه گفتم ضد روشنفکرانه. در زندگی مسیحی، جریانی قوی مملو از تنفر از کارکرد ذهن وجود دارد.

برای اینکه خیالتان را راحت کرده باشم باید بگویم که دلایلی تاریخی وجود دارند که سخن مرا در مورد این عکس العمل مسیحیان تایید می کنند. بسیاری از مردمی که فاقد منصب کلیسایی اند نتیجه چیزی را حس کرده اند که یکی از الهیدانان آن را «خیانت روشنفکران» نامیده است. سوءهاضمه جهان روشنفکرانه الهیدانان، آنقدر شکاکیت، بدبینی و انتقادات منفی گرایانه بالا آورده است که مردمی که در امور کلیسا فاقد تخصص اند اعتماد خود را به پیشتازی های روشنفکرانه از دست داده اند. در بسیاری از موارد، ترس از اینکه ایمان ما در زیر ذره بین کنجکاوی روشنفکرانه تاب ایستادگی نداشته باشد باعث می شود که برای دفاع از ایمانمان، به ذهن انسان حمله ور شده آن را از بی ارزش جلوه دهیم. ما برای اینکه ایمان خود را بنا کرده، حفظ کنیم به جای اینکه به ذهن خود رو بیاوریم دست به سوی احساسات دراز می کنیم و این مساله بسیار جدی است، مساله ای که در کلیسای معاصر با آن مواجهیم. مسیحیت اگر چه روشنفکرگرایانه نیست اما به عالی ترین وجه ممکن، روشنفکر است. این بدان معناست که متون مقدس، روی سخن با شعور آدمی دارد بی آنکه در این حال، به روی روح روشنفکرگرائی آغوش بگشاید. حیات مسیحی قرار نیست که یک زندگی خشک حسابگرانه یا سراپا معقولیت بشود؛ حیات مسیحی بایستی حیاتی سرشار از شور و غلیان باشد. احساساتی مملو از شادمانی، محبت و میل به اعتلا، بارها و بارها واجب شمرده شده اند. البته آن احساسات آغشته به هیجان، در واقع پاسخ به چیزی

است که ذهن ما بر درستی آن صحه می گذارد. وقتی که در متون مقدس می خوانیم که «خاطر جمع دارید؛ زیرا که من بر جهان غالب شده ام» (یوحنا ۱۶: ۳۳)، سر تکان دادن به علامت تأیید، واکنش درخوری نیست. جا دارد که از شعف سر پا بند نشویم زیرا می دانیم که مسیح عملاً بر دنیا پیروز است. این واقعیت جان های ما را به اهتزاز درمی آورد و پاهای ما را به رقص وامی دارد. چه چیزی ارزشمندتر از چشیدن حلاوت حضور مسیح یا هم نشینی با روح القدس است؟

خدا از دست دادن شور و اشتیاق یا سلوک مسیحی بدون چشیدن مسیح را ممنوع کرده است. و اما هنگامی که بین فرموده کلام و احساس من کشمکشی برپاست، تکلیف چیست؟ حقیقت این است که چه دوست داشته باشیم و چه نداشته باشیم، باید آن کاری را بکنیم که خدا می گوید. سراپای سخن مسیحیت هم در این باره است.

بگذارید کمی روی این موضوع مکث کنیم. وقتی در زندگی خودتان به جای اینکه به کاری دست بزنید که می دانید و می فهمید که به گفته خدا وظیفه شماست، به چیزی دست می یازید که حس می کنید مورد علاقه شماست، چه پیش می آید؟ اینجاست که ما با واقعیت عاری از ترحم اختلاف بین سعادت و لذت بردن روبرو هستیم. چقدر راحت می شود آن دو را با یکدیگر اشتباه گرفت! در پی سعادت بودن، «حق لاینفک» ما محسوب شده است اما سعادت و لذت بردن دو چیز جداگانه اند. هر دوی آنها مطلوب به نظر می رسند اما هر دو را با هم نمی توان در آغوش گرفت. گناه می تواند باعث لذت شما شود اما هرگز نمی تواند سعادت بیاورد. البته اگر گناه آن چنان لذتی نداشت مشکل می شد کسی را به آن وسوسه کرد. با تمام اینها و در حالی که

و اما شق دوم، خدا شاید بی نهایت خردمند باشد و بهتر از خود ما بداند که چه چیزی برای ما نیکوست. شاید خدا بهتر از فلاسفه، اخلاقیون، سیاستمداران، معلمین مدارس، شبانان و انجمن روانکاوان پیچیدگی های انسان ها را درک کند اما قضیه این است که او از ما تنفر دارد. او از لحاظ علم کمبودی ندارد اما برای اینکه خود تنها وجود سعادت مند کائنات باشد، ما را گمراه می کند. شاید احکام او نمودی از آرزوی او مبنی بر لذت بردن از بدبختی ما باشد. به همین ترتیب، سوء نیت او درباره ما می تواند او را به یک فریبکار خیلی توانا تبدیل کند. چه بی معنا! اگر چنین سخنانی حقیقت می داشت آنگاه به تنها نتیجه ای که می رسیدیم این بود که خدا شیطان است و شیطان خدا؛ و متون مقدس واقعاً هنر دست شیطان است.

محال؟ غیر قابل تصور؟ کاش محال و غیر قابل تصور می بود اما متأسفانه در هزاران مورد، واقعاً در هزاران مورد از موارد مراجعه به کشیشان، به مردم توصیه می شود که بر خلاف متون مقدس عمل کنند و علت هم این است که کشیش مربوطه می خواهد مردم مراجعه کننده را سعادت مند کرده باشد: «بله خانم، همین راه را بروید و علیرغم این واقعیت که کتاب مقدس اجازه این کار را نمی دهد، از شوهرتان جدا شوید چرا که اطمینان دارم که با زندگی کردن با چنین مردی، هرگز به سعادت نخواهید رسید.»

اگر در زمینه سعادت مند شدن بشر رازی وجود داشته باشد، رازی که در مکتوم نگاه داشتن آن کوششی به عمل آمده، همان رازی است که از طریق سؤال و جواب های قرن هفدهم به دست ما رسیده است: «مقصد نهائی بشر ذکر جلال خدا و لذت بردن از او برای ابد است.» راز سعادت در اطاعت از خدا یافت می شود. اگر مطیع نباشیم چگونه می توانیم سعادت مند باشیم؟ اگر

گناه غالباً «مطلوب به نظر می رسد» اما متضمن سعادت نیست. اگر اختلاف آن دو را ندانیم، یا حتی بدتر از این، اهمیتی به اختلاف آنها ندهیم، قدم بزرگی در جهت رو آوردن به لذات جسمانی برداشته ایم.

دقیقاً در لحظه تشخیص اختلاف بین لذت بردن و سعادت مند بودن است که دانش متون مقدس، نقش حیاتی خود را نشان می دهد. بین اراده خدا و سعادت مند بودن انسان رابطه ای شایان توجه وجود دارد. فریب بنیادین شیطان از این دروغ ناشی می شود که اطاعت، هرگز نمی تواند سعادت را به ارمغان بیاورد. از هنگام آن وسوسه آغازین، یعنی وسوسه شدن آدم و حوا، تا آن گمراهی شیطانی شب آخر، در آن دروغ همواره بر یک پاشنه چرخیده است: «اگر آن کاری را بکنید که خدا می گوید، سعادت مند نخواهید بود. اگر آنچه را که من می گویم به انجام برسانید، آزاد خواهید بود و سعادت را خواهید شناخت.»

اگر قرار باشد حرف شیطان درست در بیاید، چه شرایطی باید وجود داشته باشد؟ به نظر می رسد که شرایط شیطان وقتی به تحقق می پیوندد که خدا از یکی از این سه حالت بیرون نباشد: جاهل، بدخواه یا فریبکار. اگر کسی بخواهد شق اول از این سه حالت را در نظر بگیرد لابد باید بگوید که کلام خدا در ما انسان ها کارگر نمی افتد چرا که آن کلام از یک اشتباه لپی آسمانی سرچشمه گرفته است. او همچنین به ناچار خواهد گفت که خدا فاقد آگاهی های لازم برای نشان دادن راه سعادت به ماست. خدا شاید رفاه و شادکامی ما را بخواهد اما چیزی که هست آن قدر نمی داند که ما را درست آموزش دهد. او دوست می دارد که ما را از مخمصه نجات دهد اما پیچیدگی های زندگی انسان و حالت های انسان، ذهن او را به رکود کشانیده است.

ندانیم که موضوع اطاعت ما از چه قرار است چگونه می توانیم سعادت مند باشیم؟ بنابراین کل مطلب این است که مادامی که ما از کلام خدا بی خبر بمانیم موضوع آن سعادت بر ما کاملاً روشن نخواهد شد.

برای اینکه چیزی ناگفته نمانده باشد، دانش کلام خدا متضمن آن نیست که کسی که آن را کسب کرده به آن عمل نیز بکند اما حداقل خاصیت آن این است که پس از کسب آن، خواهیم دانست که در کشش و کوشش خود برای نیل به مقصد انسان، قرار بوده است به چه کارهایی مشغول باشیم. قضیه ایمان چندان ربطی به آن ندارد که ما خدا را باور داریم یا نداریم بلکه به این مربوط می شود که چگونه ایمان و باوری به خدا داریم.

مطلبی در راستای تکلیف

چرا باید کتاب مقدس را مطالعه کرد؟ ما ارزش علمی، اهمیت اخلاقی، و طریق سعادت را به طور موجز و مفید ذکر کردیم. ما به افسانه‌هایی نظر انداختیم که دستاویز روگردانی مردم از مطالعه کتاب مقدس هستند. ما در مورد روح پراگماتیسم و حال و هوای ضد روشنفکری روزگارمان، چیزهایی را با هم بررسی کردیم. در مورد این سؤال که چرا ناچار از مطالعه کتاب مقدس هستیم، چشم اندازه‌های فراوانی مطرح است و دلایل بیشماری می توان آورد. من می توانستم دست به دامان شما شوم که کتاب مقدس را به خاطر تهذیب مطالعه کنید؛ می توانستم از فن اغوا و ترغیب استفاده کرده، میل به مطالعه سعادت را در شما برانگیزانم. می توانستم بگویم که مطالعه کتاب مقدس، احتمالاً دقیق‌ترین و پرپاداش‌ترین تجربه تحصیلی زندگی ما است. می توانستم دلایل متعددی اقامه کنم که شما از مطالعه جدی متون مقدس، چه بهره‌ها

که نخواهید برد. همه اینها به کنار، سخن آخر این است که به ازای این سؤال که چرا باید کتاب مقدس را مطالعه کرد، دلیل اصلی این است که مطالعه مزبور، تکلیف ماست.

اگر کتاب مقدس کسل کننده‌ترین کتاب جهان می بود، مبهم می بود، جاذبه‌ای نداشت و به نظر می آمد که نامربوط است، همچنان وظیفه ما بود که آن را مطالعه کنیم. اگر نثر کتاب مقدس ناهموار و غیرقابل هضم می بود، آن تکلیف و وظیفه، همچنان بر جای بود. ما به عنوان انسان، تحت جبر و اقتداری آسمانی زیست می کنیم که به ما حکم می کند که مطالعه کلام خدا را وجهه همت خود قرار دهیم. او پادشاه مختار و مقتدر ماست و کتاب مقدس، کلام اوست و او فرمان می دهد که آن را مطالعه کنیم. تکلیف چیزی نیست که ما آن را انتخاب کرده باشیم. اگر هنوز شروع نکرده‌اید که به آن تکلیف پاسخ دهید، پس نیازمند آنید که از خدا بخواهید تا شما را ببخشد و با خود عهد ببندید که از امروز به بعد تکلیف خود را به انجام برسانید.

جفاهای بسیار به دست آمدند. دهها تن از کسانی که جرأت کرده بودند کتاب مقدس را به زبان‌های بومی ترجمه کنند، با سوزانیده شدن در وسط میدان‌ها (به خصوص در انگلستان)، بهای این کار خود را پرداختند. یکی از موفقیت‌های لوتر این بود که کتاب مقدس را به زبان آلمانی ترجمه کرد تا هر فرد باسوادی بتواند برای خود آن را بخواند.

این خود لوتر بود که در قرن شانزدهم، تفسیر شخصی کتاب مقدس را شدیداً در کانون توجه قرار داد. لوتر اصلاح طلب، در لفافه جواب معروفی که در بیانیه خود به شورای ورمز خطاب به مقامات کلیسایی و سلطنتی داد، اصل تفسیر شخصی را گنجانیده بود.

هنگامی که از لوتر خواسته شد تا از نوشته‌های خود اعلام پشیمانی کند، او گفت: «مادامی که توسط متون مقدس یا دلیل بارز دیگری به انکار آنچه نوشته‌ام قانع نشده باشم، نمی‌توانم آن مطالب را انکار کنم. از این رو که وجدان من اسیر کلام خدا است، عمل کردن برخلاف وجدان، نه درست است و نه ایمن. موضع من این است و کار دیگری نمی‌توانم کرد، خدا یاور من باشد.» توجه داشته باشید که لوتر گفت: «مادامی که... قانع نشده باشم...» در مباحثاتی که پیش از این جریان در لایپزیگ و اوگسبرگ انجام شده بودند، لوتر جسارت را به آنجا رسانده بود که وجاهت تفسیر متون مقدس را مسلم گرفته بود، چه مخالف تفسیر پاپ‌ها و چه مخالف تفسیر شوراها کلیسایی باشد. این جسارت او منجر شد که بارها توسط مقامات کلیسا، به نخوت متهم گردد. لوتر این اتهامات را سبک نشمرده بلکه در زیر بار آنها عذاب می‌کشید. او عقیده داشت که ممکن است خودش بر خطا باشد اما در عین حال اصرار می‌ورزید که پاپ و شوراها نیز ممکن است سهو کرده باشند. از



مطالعه شخصی و تفسیر شخصی کتاب مقدس

تخمین زده شده است که در هر خانه هر فرد آمریکائی، سه جلد کتاب مقدس وجود دارد. کتاب مقدس در آمریکا همواره جزو پرفروش‌ترین کتاب‌هاست. شاید بسیاری از کتاب مقدس‌های موجود در خانه‌های آمریکائی‌ها، فقط جزء دکوراسیون خانه‌ها به حساب آیند یا مردم در لابلای اوراق آنها فقط برخی عکس‌ها و گلبرگ‌های خشکیده مورد علاقه خود را نگهداری کنند. همچنین هنگامی که شبانی به خانه کسی می‌آید، کتاب مقدس چیز کار آمدی می‌شود چرا که می‌توان آن را در جای چشمگیری گذاشت. از آنجا که کتاب مقدس راحت به دست می‌آید، خیلی راحت فراموش می‌کنیم که چه بهائی شگرفی پرداخت شده تا بتوانیم این امتیاز را داشته باشیم که صاحب کتاب مقدسی به زبان خودمان شویم و خود بتوانیم برای خود آن را تفسیر کنیم.

مارتین لوتر و تفسیر شخصی

از دستاوردهای نهضت اصلاح طلبی یکی اصل تفسیر شخصی بود و دیگری ترجمه کتاب مقدس به زبان مردم هر منطقه از جهان. این دو دستاورد اصولی، پایه‌های یکدیگر واجد اهمیت‌اند و فقط پس از مخالفت‌ها و

نظر او، منبع عاری از خطائی که حقیقت از آن سرچشمه می‌گرفت، منبعی یگانه بود. او گفت: «متون مقدس هرگز اشتباه نمی‌کنند.» بدین ترتیب، تا زمانی که رهبران کلیسا نمی‌توانستند او را قانع کنند که اشتباه می‌کند، او خود را مکلف و مقید می‌دانست که از آنچه تعلیم متون مقدس وجدان خود او را به آن قانع ساخته بود، پیروی کند. با این مجادله، اصل تفسیر شخصی زاده شد و به آتش تعمید یافت.

پس از آن اظهار نظر شجاعانه لوتر و سپس کار ترجمه کتاب مقدس توسط وی به زبان آلمانی در واربورگ، کلیسای کاتولیک روم، قضیه را رها نکرد و خود را به مظلومیت زد. کلیسای مزبور نیروهایش را بسیج کرد و نیزه سه شاخه‌ای را به عنوان سلاح ضدتهاجمی به دست ایشان داد که این حرکت به حرکت ضد اصلاحات معروف شد. یکی از تیزترین شاخه‌های آن نیزه تدافعی، تنظیم ادعای علیه جنبش پروتستان توسط شورای ترنت بود. ترنت بسیاری از مسائلی را که لوتر و سایر اصلاح طلبان عنوان کرده بودند، به پاسخ نشست. یکی از آن مسائل، تفسیر شخصی بود که ترنت درباره آن گفت:

به منظور ممانعت از ارواح لجام گسیخته، [شورای ترنت] مقرر می‌دارد که در موضوعات ایمانی و معنویات مربوط به ساختار اصول مسیحی و حتی تعلیمات یکدلانه پدران کلیسا، هیچکس با تاکید بر رای خویش و مطابق تصورات خود، به خیال اینکه آن موضوعات و معنویات را تفسیر کند، معنای متون مقدس را تحریف نکند و آنها را خلاف تفسیری که کلیسای مادر مقدس از آنها می‌کند، تفسیر نکند چرا که صدور رای درباره مفهوم راستین آن موارد و تفسیری که کلیسای مادر مقدس کرده است یا می‌کند، متعلق به همان

کلیساست، در عین حال که تفسیرهای متناقض، به هیچ وجه و در هیچ زمان نبایستی منتشر شوند.

آیا لحن رای صادره را خوب متوجه شدید؟ حکم مزبور در حین بیان موارد دیگر، دارد می‌گوید که این در حیطه مسئولیت دفتر تعلیماتی کلیسای کاتولیک روم است که متون را شرح دهد و معنای آنها را اظهار کند. به گفته این حکم، شرح و بیان مفهوم آن متون، می‌بایست مطلبی در راستای داوری خصوصی یا عقیده شخصی تلقی شود. واضح است که این حکمی که از سوی شورای ترنت صادر شد، به منظور پاسخگویی به اصل مورد قبول نهضت اصلاح طلبی مبنی بر تفسیر شخصی طراحی شده بود.

در هر حال، اگر حکم مزبور را به دقت مورد بررسی قرار دهیم، می‌توانیم ببینیم که حاوی سوءتفاهمی بسیار جدی درباره آن اصل اصلاحی است. آیا اصلاح طلبان باعث لجام گسیختگی شدند؟ آیا تفسیر شخصی، به مفهوم این است که کسی حق دارد متون مقدس را طوری تفسیر کند که تمایلات شخصی خود را در آن لحاظ کرده باشد؟ آیا ممکن است کسی متون مزبور را بوالهوسانه و غریب تفسیر و منتشر کند و هیچ کس و هیچ چیز جلودار او نباشد؟ آیا اصلاح طلبان گفته‌اند که کسی حق ندارد تفسیر اشخاصی مانند متخصصین تدریس متون مقدس را محکم بگیرد؟ پاسخ همه این سؤالات روشن است. اصلاح طلبان هم مشتاق راهها و وسایل ممانعت از ارواح لجام گسیخته بودند (این خود یکی از دلایل تلاش مجدانه ایشان برای ارائه اصول متناسب تفسیر کتاب مقدسی بود تا از تفسیر به رای جلوگیری شود و معیاری برای چنان تفسیرهایی به وجود آید). البته راهی که ایشان می‌جستند تا ارواح لجام گسیخته را توسط آن مهار کنند، این نبود که بگویند تعلیمات صاحب منصبان کلیسایی، عاری از خطاست.

بودند، اما لوتر اندیشید که فایده آگاهی عمومی از پیام اساساً روشن انجیل، بسی بیش از آنکه باعث تخریب شود، باعث نجات نهائی می‌گردد. او بر آن بود که ریسک گشودن راه چشمه‌ای را بپذیرد که ممکن بود «سیل بنیان براندازی از گناه» را جاری سازد.

تفسیر شخصی، در کتاب مقدس را به روی مردم عادی و فاقد منصب کلیسائی گشود اما این اصل را منکر نشد که متولیان امور کلیسائی، باید تحصیل کرده باشند. اصلاح طلبان با نگرش به ایام مندرج در کتاب مقدس، پذیرفتند که در میدان علم و عمل دوران عهدعتیق و جدید، ربی‌ها، کاتبان و خدمت‌تعلیم، دارای جایگاه ویژه و در خور اهمیتی بوده‌اند. اینکه معلمان باید در زبان‌های باستانی، آداب و رسوم، تاریخ و تجزیه و تحلیل متون مهارت داشته باشند، همچنان یکی از شاخصه‌های مهم کلیسای مسیحی است. آموزه مشهور لوتر مبنی بر «کهنات همه ایمانداران» مکرراً باعث سوء تفاهماتی شده است. آموزه مزبور به این معنا نیست که میان صاحب منصبان کلیسائی و آنانی که مسئولیت کلیسائی ندارند، هیچ وجه تمایزی وجود ندارد. آن آموزه فقط بر این پا می‌فشارد که هر فرد مسیحی، در خدمت کلی کلیسا، نقشی برای ایفا کردن و تکلیفی برای انجام دادن دارد. از هر یک از ما به طور قطع خواسته شده است که «برای همسایه خویش، مسیح» باشیم. البته این به آن معنا نیست که چون ما همه مسیح هستیم کلیسا احتیاجی به ناظر و معلم ندارد.

در فرهنگ فعلی، بسیاری از مردم در برخورد با کلیسای سازمان یافته، شور و اشتیاق مسیحی خود را از دست داده‌اند. برخی با نشان دادن عکس‌العمل بیش از اندازه در برابر هرج و مرج کلیسائی، به آن هرج و مرج دامن زده‌اند.

شاید سنگین‌ترین اصطلاحی که در مصوبه شورای ترنت به چشم می‌خورد، اصطلاح تحریف باشد. ترنت می‌گوید: هیچ کس حق اختصاصی تحریف متون را ندارد. اصلاح طلبان با تمامی قلب خود با آن سخن موافق‌اند. تفسیر شخصی هرگز به این معنا نبوده که اشخاص حق داشته باشند متون را تحریف کنند. حق تفسیر شخصی، مسئولیت سنگین تفسیر دقیق را نیز یدک می‌کشد. تفسیر شخصی، جواز تفسیر است نه تحریف. هنگامی که به پشت سر نگاه می‌کنیم و دوران اصلاح طلبی و پاسخ‌بی‌رحمانه دستگاه تفتیش و جفاهای روا داشته شده بر مترجمین را می‌بینیم، مترجمینی که متون مقدس را به زبان‌های بومی ترجمه کردند تا عامه مردم به آنها دسترسی پیدا کنند، یکه می‌خوریم. ما تعجب می‌کنیم که زعمای کلیسای کاتولیک روم چگونه می‌توانستند تا به این درجه فاسد باشند که مردم را به خاطر خواندن کتاب مقدس شکنجه کنند. حتی تصور این گونه امور هم انسان را از حال طبیعی خارج می‌کند. و اما آنچه غالباً در این گونه تأملات تاریخی از قلم می‌افتد این است که بسیاری از مردم نیکخواه و خیراندیش هم در آن قضایا دست داشته‌اند. روم به این نتیجه رسیده بود که اگر کتاب مقدس را در اختیار مردم به اصطلاح غیر روحانی غیر متخصص بگذارد و اجازه دهد آنها کتب را تفسیر کنند، هرج و مرج مضحکی از این میانه پدید خواهد آمد و باعث خواهد شد که گوسفندان گمراه شوند و احتمالاً در مهلکه عذاب ابدی بیفتند. بدین ترتیب، آن کلیسا به منظور حفاظت گوسفندان از افتادن در مسیری که به خودکشی منجر می‌شد، به تنبیه بدنی اشخاص، حتی تا مرحله اعدام، دست یازید.

لوتر از خطرات جواز تفسیر شخصی آگاه بود اما شفافیت متون مقدس خیال او را راحت می‌کرد. با این حساب، با اینکه خطرات تحریف، خطیر

جوانانی برآمده از انقلاب فرهنگی دهه ۶۰ و در آستانه جنبش عیسی و کلیسای زیرزمینی، فریاد سر دادند که «حاضر نیستم کسی را به عنوان شبان خود قبول کنم؛ من اعتقادی به یک کلیسای سازمان یافته یا حاکمیتی منسجم متشکل از بدن مسیح ندارم.» اصل تفسیر شخصی را که به دست چنین اشخاص بدهی، مثل این است که جواز نوعی ذهنیت گرائی عمیق را صاحب شده اند.

عینیت گرائی و ذهنیت گرائی

خطر بزرگ تفسیر شخصی، خطر واضح و کنونی ذهنیت گرائی در تفسیر کتاب مقدسی است. خطر مزبور فراگیرتر از آن است که غالباً در وهله اول به نظر می‌رسد. من با دقت در مسیر مباحثات و مجادلات الهیاتی، ابراز وجود بسیار زیرکانه این خطر را شاهد بوده‌ام.

من همین تازگی‌ها با محققان کتاب مقدسی در میزگردی شرکت داشتم. ما مشغول مباحثه در مورد زیر و بم‌های قسمت خاصی از عهد جدید بودیم که معنا و کاربرد آن نیاز به بررسی داشت. یکی از محققانی که روی عهد جدید کار می‌کند در شروع سخن خود گفت: «فکر می‌کنم که ما باید در مورد استخراج معانی از عهد جدید، آزادانه عمل کنیم و راستش را هم بگوییم چرا که هر کاری که می‌کنیم نهایتاً می‌بینیم همگی همان چیزی را در عهد جدید می‌خوانیم که از اول هم می‌خواستیم بخوانیم، بماند که این هم کار بدی نیست.» نمی‌توانستم باور کنم که گوش‌هایم درست شنیده‌اند. چنان گیج شده بودم که هیچ دفاعی نکردم. ضربه‌ای که به من وارد شده بود با نوعی احساس بی‌حاصلی درهم آمیخته بود زیرا احتمال می‌دادم که هر گونه تلاشی برای رد و بدل ایده‌هایمان به صورتی حائز اهمیت، بی‌حاصل باشد. مشکل بتوان

دانشمندی را یافت که علناً و بدین صراحت، پیش داوری خود را مطرح کند. شاید همه ما با این تمایل گناه‌آلود در کشمکش باشیم که آنچه را دلمان می‌خواهد، در متون مقدس بخوانیم، البته امیدوارم که همواره چنان تمایلی را نداشته باشیم. من مطمئنم که وسائلی در دسترس ماست که با توسل به آنها می‌توانیم از آن تمایل جلوگیری کنیم.

این پذیرش آسان روح ذهنیت گرائی در تفسیر کتاب مقدسی، در سطح مردمی هم به همان اندازه چیره است. چه بسا که پس از بحث کردن در مورد مفهوم یک یا چند آیه، مردم بیانات مرا قطع کرده خیلی ساده می‌گویند، «خوب، پس عقیده شما این است.» چنین بیانی چه معنایی می‌تواند داشت؟ نخست اینکه از دید آن گویندگان، بر همه حضار کاملاً روشن است تفسیری که من آن را به عنوان تفسیر خویش ارائه کرده‌ام، عقیده من است. باز هم از چشم آن گویندگان، از نظر حضار، من فقط کسی هستم که عقیده خود را در آن مورد ابراز کرده است منتها چیزی که هست، تصور نمی‌کردم که مردم می‌دانند که دارم عقیده خود را ابراز می‌کنم. معنای دوم آن بیان، احتمالاً این است که آن گویندگان می‌خواهند بی‌آنکه از اصل موضوع سخنی به میان آورده باشند فقط به یادآوری خطائی که اغفال مردم را در برنامه داشته است، از خود دفع شر کنند. شاید آنها با اشاره به اینکه عقیده ابراز شده عقیده شخص سخنران بوده است احساس می‌کنند تمام وظیفه خود را در مورد انکار آن عقیده انجام داده‌اند چرا که همه در مورد آن اصل مطرح نشده متفق القول‌اند که هر عقیده‌ای که از دهان آر. سی. اسپرول اظهار شود باید غلط باشد زیرا چنان اظهاراتی هرگز درست نبوده و نخواهد بود. با توجه به اینکه عقاید من می‌تواند دشمنانی داشته باشد، شک دارم که وقتی کسی می‌گوید «این عقیده شماست» واقعاً منظور او چیز دیگری نباشد.

تصور می‌کنم اگر هیچیک از دو شق فوق‌الذکر، مورد نظر چنان اشخاصی نباشند، منظور اغلب ایشان از آن بیان این است که «این تفسیر شماسست و برای خودتان بسیار هم عالی است. من با تفسیر شما موافق نیستم و البته تفسیری که من می‌کنم، به اندازه مال شما معتبر است. هر چند که تفسیرهای ما متضاد و متناقض یکدیگر هستند، اما هر دو می‌توانند درست باشند. تفسیر مورد علاقه شما، برای شما درست است و تفسیر مورد علاقه من برای من درست است.» این همان ذهنیت‌گرائی است.

ذهنیت‌گرائی و ذهنی بودن دو موضوع جداگانه‌اند. قائل شدن به اینکه حقیقت دارای عنصری ذهنی است یک چیز است؛ گفتن اینکه حقیقت، شدیداً ذهنی است، چیزی کاملاً متفاوت با آن است. برای اینکه صحت و سقم چیزی در زندگی من اهمیتی داشته باشد، باید آن چیز به صورتی بامن سرو کار داشته باشد. اظهار اینکه «در جورجیا باران می‌بارد» در واقع ممکن است عیناً درست باشد اما هیچ ارتباطی با زندگی من ندارد. به طور مثال، اگر بتوانند به من نشان دهند که به موازات باران، تگرگ شدیدی نیز در آنجا می‌بارد که به محصول هلو صدمه می‌زند و من هم در زمینه هلو سرمایه‌گذاری کرده باشم، آن وقت است که می‌توانند به من بقبولانند که آن بارش به زندگی من مربوط می‌شود. اینجاست که دیگر ذکر آن بارش با ذهن من مناسبت پیدا می‌کند. وقتی که حقیقت یک قضیه در خانه مرا می‌زند و گریبان مرا می‌گیرد، آن قضیه یک قضیه ذهنی است. کاربرد یک متن کتاب مقدسی در زندگی من، می‌تواند مفاهیم ذهنی قدرتمندی داشته باشد. البته چنین چیزی با آنچه از ذهنیت‌گرائی مورد نظر ماست، متفاوت است. گرایش به ذهنیت یعنی تحریف مفهوم عینی اصطلاحات برای تطبیق آنها با منافع شخص ذهنیت‌گرا. قائل

شدن به اینکه «در جورجیا باران می‌بارد»، ممکن است هیچ ارتباطی به زندگی من در پنسیلوانیا نداشته باشد اما کلمات آن جمله همچنان مفهوم خود را دارند. آن کلمات از چیزی که برای مردم جورجیا، اگر نگوئیم برای نباتات و حیوانات آنجا، اتفاق می‌افتد خبر می‌دهند.

تحقق یافتن ذهنیت‌گرائی نه فقط وقتی است که حقیقت یک گفته به موضوع آن بسط داده و در مورد موضوع آن عملی می‌شود بلکه هم چنین وقتی که حقیقت مزبور توسط موضوع آن تحلیل می‌شود. اگر قرار است که ما از تحریف متون اجتناب کنیم، باید از همان آغاز کار، از ذهنیت‌گرائی بپرهیزیم.

در تکاپوی دستیابی به مفهومی عینی از متون مقدس، نباید آن متون را به چیزی سبک، انتزاعی و بی‌جان تبدیل کنیم. آنچه باید بکنیم این است که بکشیم تا دریابیم که کلام، در بستر و زمینه مربوط به خود، چه می‌گوید اما باید مواظب باشیم که پیش از این دریافت، در حول و حوش وظیفه به کار بستن مفاهیم کلام در زندگی خویش، که وظیفه‌ای است مهم و اهمیت آن کمتر از درک آن مفاهیم نیست، حتی پرسه هم نزنیم. گفته خاصی از کلام، ممکن است کاربردهای شخصی متعددی داشته باشد اما فقط یک مفهوم صحیح دارد. از میان تفاسیر قاطعانه‌ای که مدعی یکدیگر و متناقض‌اند، بیشتر از یک تفسیر نمی‌تواند درست به حساب آید مگر آنکه خدا دو یا چند منظوره سخن گفته باشد. ما بعداً درباره تضاد و تناقض تفاسیر و حالت تک مفهوم اظهارات کتاب مقدس، به نحو کاملتری سخن خواهیم گفت. به هر حال ما فعلاً دست‌اندر کار بیان اهداف تفسیر صحیح کتاب مقدسی هستیم. نخستین هدف از آن تفسیر صحیح این است که به معنایی عینی از متون مقدس

برسیم و از افتادن در دام‌های تحریف اجتناب کنیم یعنی نباید اجازه دهیم که مهار تفسیرها، به دست ذهنیت‌گرائی بیفتد.

محققان کتاب مقدسی حساب تفسیر را به نحو بایسته از حساب استنباط جدا می‌کنند. تفسیر یعنی تشریح گفته‌های متون. تفسیر یعنی معنای لغات یک متن را، بی‌کم و کاست و حشو و زوائد، از آنها استخراج کنیم. از طرف دیگر، استنباط یعنی مفهومی را از یک متن برداشت کنیم که به ظاهر در آن یافت نمی‌شود. تفسیر، یک اقدام مهم عینی است اما لازمه استنباط، مبادرت به ذهنیت‌گرائی است، به عبارت دیگر، اولی از مقوله عینیات و دومی از مبحث ذهنیات است.

همه ما ناچاریم با مساله ذهنیت‌گرائی دست و پنجه نرم کنیم. کتاب مقدس غالباً از چیزهائی سخن می‌گوید که ما نمی‌خواهیم بشنویم. در این قبیل موارد می‌شود پنبه در گوش گذاشت و چشم بند بر دیدگان بست. انتقاد کردن از کتاب مقدس بسی آسان‌تر و بسا کم دردتر از آن است که اجازه دهیم تا کتاب مقدس از ما انتقاد کند. تعجیبی ندارد که عیسی مکرراً سخنان خود را به این جمله ختم کرده است که «هر کس گوش شنوا دارد، بشنود» (به عنوان مثال رج، ع کنید به لوقا ۸: ۸؛ ۱۴: ۳۵).

ذهنیت‌گرائی نه تنها باعث خطا و تحریف می‌شود بلکه به همان اندازه، غرور نیز بیار می‌آورد. اجازه دهید به آنچه من به آن ایمان دارم ایمان بیاورید فقط به این سبب که من به آن ایمان آورده‌ام یا جدل کردن که عقیده من درست است فقط برای اینکه عقیده من است، از غرور ناشی می‌شود. اگر دیدگاه‌های من نمی‌توانند در برابر تحلیل‌های عینی و تحقیق و رسیدگی تاب بیاورند، تواضع حکم می‌کند که از آنها دست بشویم. البته ذهنیت‌گرا آن قدر

غرور دارد که بدون هیچ پشتوانه یا استدال محکمی، بر موضع خود پافشارد. وقتی به کسی می‌گوئیم: «اگر دوست دارید که بر سر عقیده خودتان باشید، اشکالی ندارد، خیلی هم عالیست؛ من هم بر سر عقیده خودم خواهم ماند» این نوع استدال در ظاهر توأم با فروتنی است. نقطه نظرات شخصی ما بایستی در ترازویی خارج از وجود ما و با معیاری بیرونی سنجیده شوند چرا که آن نقطه نظرات، بارهائی غیر متعارف بر محمل کتاب مقدس اند. بر صفحه زمین کسی نیست که درک کاملاً خالصی از متون مقدس داشته باشد. همه ما دیدگاه‌هائی داریم و پذیرای ایده‌هائی هستیم که از خدا نیستند. شاید اگر دقیقاً می‌دانستیم که کدامیک از دیدگاه‌های ما با دیدگاه‌های خدا مغایرت دارد، از آن دیدگاه دست می‌شستیم اما متأسفانه تفکیک دیدگاه‌هایمان بسیار دشوار است. و این چنین است که دیدگاه‌های ما، باید توسط کاوش‌ها و خبرگی‌های دیگران هم عمق‌یابی شوند و هم صیقل بخورند.

نقش معلم

در کلیسای اصلاح شده قرن شانزدهم بین مشایخ وجه تمایزی قرار دادند، یعنی آنها را به مشایخ معلم و مشایخ مدیر تقسیم کردند. مشایخ مدیر را به اداره امور حوزه کلیسایی مربوطه فراخواندند. مشایخ معلم یا شبانان، مسئول عمده تدریس و گماردن مقدسین به خدمت بودند.

دهه گذشته یا مقطعی در حول و حوش آن، در بسیاری از جاها مقطع قابل ذکری از تجدید حیات کلیسا بوده است. سازمان‌های خدمت پیشه‌ای مثل سازمان ایمان در عرصه عمل، کارهای بسیاری در زمینه احیای اهمیت اعضای عادی برای کلیساهای محلی کرده‌اند، منظور از اعضای عادی، افرادی است

که فاقد منصب کلیسایی هستند. تشکیل کنفرانس‌هایی که در راستای بیداری آن اعضای فاقد منصب تشکیل می‌شوند، به امری رایج بدل شده است. قلب‌ها دیگر نه چندان برای منبری‌ها بزرگ بلکه برای برنامه‌های بزرگ می‌تپند، برنامه‌هایی برای آن فاقد منصبان و توسط خود ایشان. حالا دیگر نه عصر مبشرین بزرگ بلکه عصر جماعات بزرگ است.

یکی از مهم‌ترین ترقیات جنبش تجدید حیات اعضای عادی یا همان فاقد منصبان، ابداع تشکیل گروه‌های کوچکی بوده است که به مطالعه کتاب مقدس می‌پردازند. در این گروه‌ها، مردمانی که پیش از این به کتاب مقدس علاقه‌ای ابراز نمی‌کرده‌اند، در فضایی از هم‌خوئی و عاری از قید و بندهای دست و پاگیر، گام‌های بلندی در مسیر یادگیری کتاب مقدس برداشته‌اند. محرک این گروه‌های کوچک اساساً یک نفر است که هم و غم خود را مصروف گردآوری افراد عادی می‌کند. آن افراد عادی یکدیگر را درس می‌دهند یا ایده‌های خویش را روی دایره مشارکت می‌ریزند و بدین ترتیب کار مطالعه کتاب مقدس را به پیش می‌برند. چنین گروه‌هایی در تجدید حیات کلیسا کاملاً موفق بوده‌اند. هر چه گروه‌های مزبور در درک و تفسیر کتاب مقدس مهارت بیشتری پیدا می‌کنند، در تجدید حیات کلیسا موفق‌تر می‌شوند. همین که مردم با همدیگر شروع به گشودن و مطالعه کتاب مقدس می‌کنند، خود یک کار شگرف است. البته این کار شگرف یک کار بی‌اندازه خطرناک نیز هست. روی دایره ریختن دانش، حرکتی است که کلیسا را تهذیب می‌کند؛ روی دایره ریختن جهل، ویرانگر است و می‌تواند مصداق کوری عصاکش کور دگر، باشد.

با اینکه وجود گروه‌های کوچک و مطالعه کتاب مقدس در خانه‌ها می‌توانند در تعمیق بیداری کلیسا و تحول جامعه بسیار موثر واقع شوند اما در روند آن

تعلیم و تعلم، باید مرحله‌ای وجود داشته باشد که طی آن، مردم از تحصیل کرده‌ها تعلیم بگیرند. من به این نتیجه رسیده‌ام که حالا هم مانند هر زمان دیگر، کلیسا نیازمند یک کادر تحصیل کرده است تا مناصب آن را بر عهده بگیرند. مطالعه و تفسیر شخصی بایستی با استفاده از خرد جامع معلمان رسمی، به نقطه تعادل رسانده شود. امیدوارم که سوءتفاهم نشود اما من کلیسا را به بازگشت به دوران قبل از اصلاحات دعوت نمی‌کنم، دورانی که در خلال آن، کتاب مقدس اسیر کادر رسمی کلیسا بود. من شادم‌انم که مردم روی پاهای خود ایستاده شروع به مطالعه کتاب مقدس کرده‌اند و خون شهدای پروتستان بی‌جهت ریخته نشده است. حرف من این است که خردمندانه است که افراد عادی دست‌اندر کار مطالعه کتاب مقدس، کار مطالعه خود را در پیوند با اختیارات و امکانات شبانان یا استادان خویش یا تحت نظر ایشان انجام دهند. این خود مسیح است که با توجه به اینکه برخی را عطای تعلیم بخشیده، کلیسای خویش را به تعلیم یافتن از ایشان امر فرموده است. اگر قرار است که قوم مسیح جلال او را ذکر کنند، آن عطا و آن منصب را باید پاس داشت.

اینکه معلمان تحصیلات مناسب داشته باشند، نکته مهمی است. البته ناگفته نماند که گاهی معلمانی پیدا می‌شوند که با وجود اینکه دوره ندیده و تعلیم نایافته‌اند، بصیرت عجیبی در مورد متون را مستقیماً دریافت کرده‌اند، بماند که چنین اشخاصی به شدت نادر هستند. اغلب اوقات با این مسأله مواجه می‌شویم که افرادی که اصلاً صلاحیت تدریس ندارند، خود را معلم جا می‌زنند. یک معلم خوب باید دانش متناسب و مهارت‌های لازم جهت تشریح قسمت‌های غامض متون را دارا باشد. اینجاست که تسلط بر زبان، تاریخ و

الهیات، از اهمیتی به سزا برخوردار است در حالی که عدم تسلط بر آن علوم، به شدت مشکل ساز می شود.

اگر تاریخ قوم یهود در عهدعتیق را بررسی کنیم، می بینیم که یکی از شدیدترین و دائمی ترین خطرات روبروی قوم اسرائیل، خطر انبیای دروغین یا معلمان دروغین بوده است. اسرائیل بیشتر به دست نیروی گمراه کننده معلمان دروغگو سقوط می کرد تا به دست فلسطینیان یا آشوریان.

عهد جدید هم به وجود همین مساله در کلیسای اولیه مسیحی شهادت می دهد. نبی دروغین همانند چوپان پول پرستی بود که بیشتر غم موجب خود را می خورد تا آسایش گوسفندان را. نبی دروغین، از گمراه کردن قوم اندیشه ای به خود راه نمی داد و ایشان را به خطاکاری یا شرارت می کشانید. همه انبیای کذب از سر بدخواهی زبان به خطا نمی آلودند؛ بسیاری از آنان از روی جهل چنان می کردند. ما بایستی از بدخواه و جاهل بگریزیم.

از طرف دیگر، هنگامی که خدا برای اسرائیل انبیا و معلمینی را فرستاد که محتوای تدریس ایشان ذهن خود خدا را پیروی می کرد، در واقع یکی از عظیم ترین برکات را به اسرائیل داد. در باب ۲۳ کتاب ارمیا، هشدار اکید خدا خطاب به ارمیای نبی را این گونه می خوانیم:

^{۱۵} سخنان انبیا را که به اسم من گاذبانه نبوت کردند شنیدم که گفتند خواب دیدم خواب دیدم. ^{۱۶} این تا به کی در دل انبیایی که گاذبانه نبوت می کنند خواهد بود که انبیای فریب دل خودشان می باشند، ^{۱۷} که به خواب های خویش که هر کدام از ایشان به همسایه خود باز می گویند خیال دارند که اسم مرا از یاد قوم من ببرند، چنانکه پدران ایشان اسم مرا برای بعل فراموش کردند. ^{۱۸} آن نبی ای که خواب دیده

است خواب را بیان کند و آن که کلام مرا دارد کلام مرا به راستی بیان نماید. خداوند می گوید گاه را با گندم چه کار است؟

^{۱۹} و خداوند می گوید: «آیا کلام من مثل آتش نیست و مانند چگشی که صخره را خرد می کند؟» ^{۲۰} لہذا خداوند می گوید: «اینک من به ضد این انبیایی که کلام مرا از یکدیگر می دزدند هستم.» ^{۲۱} و خداوند می گوید: «اینک من به ضد این انبیا هستم که زبان خویش را بکار برده می گویند: او گفته است.» ^{۲۲} و خداوند می گوید، «اینک من به ضد اینان هستم که به خواب های دروغ نبوت می کنند و آنها را بیان کرده، قوم مرا به دروغ ها و خیال های خود گمراه می نمایند. و من ایشان را فرستادم و مأمور نگردم پس خداوند می گوید که به این قوم هیچ نفع نخواهند رسانید.»

با سخنانی این چنین مملو از داوری و محکومیت، جای تعجب نیست که عهد جدید اخطار می کند که «ای برادران من، بسیار معلم نشوید چون که می دانید که بر ما داوری سخت تر خواهد شد» (یعقوب ۳: ۱). ما به معلمانی نیازمندیم که دارای علمی در خور باشند و قلوب ایشان علیه کلام خدا موضع نگرفته باشند.

مطالعه کتاب مقدس به صورت شخصی، برای هر فرد مسیحی منبع مهمی از فیض است. مطالعه مزبور، برای همه ما یک مزیت و در عین حال، یک تکلیف است. خدا در فیض و مهربانی خود نسبت به ما، برای اینکه ما را یاری کرده باشد، نه فقط در کلیسای خویش معلمینی عطا یافته را تدارک دید بلکه روح قدوس خود را نیز تا کلام خویش و کاربرد آن را در زندگی هایمان، بر ما روشن کند. خدا تدریس سالم و مطالعه ساعیان را برکت می دهد.

که به چنان تفسیرهایی نیاز دارد. در اصل، دستورالعمل تفسیر قانون اساسی از روش به اصطلاح گرامری-تاریخی تبعیت کرده است. این بدان معناست که قانون اساسی، با بررسی لغات خود سند مزبور تفسیر شده بود و آن بررسی، در پرتو مفهوم آن لغات آن هم به هنگام تدوین قانون اساسی، انجام شده بود. از زمان اشتغال الیور وندل هلمز، روش تفسیر قانون اساسی از ریشه دگرگون شد. بحران جاری در زمینه قوانین و کاهش اعتماد عمومی به بالاترین دیوان ملی، مستقیماً به مساله مکتوم روش تفسیر مربوط است. هنگامی که دیوان مزبور قانون اساسی را در سایه وضعیت های مدرن تفسیر می کند، در نتیجه آن، قانون اساسی از طریق دوباره تفسیر شدن، دگرگون می شود. دستاورد اصلی این روند این است که به طریقی غیر محسوس، آن دیوان ظاهراً تفسیری، عملاً به یک نهاد قانون گذاری تبدیل می شود. بحرانی از همین نوع، گریبان تفسیر کتاب مقدسی را نیز گرفته است. هنگامی که دانشمندان کتاب مقدسی از روش تفسیر سود می جویند، روشی که با «امروزی کردن کتاب مقدس» بوسیله تفسیر مجدد آن همراه است، در مفهوم اصلی متون مقدس ابهام پدید می آید و پیام آن با نوعی پیچیدگی که امروزه در عقاید پیدا شده است روبرو می شود.

سنجش از راه ایمان

هنگامی که اصلاح طلبان از روم بریدند و این دیدگاه را مطرح کردند که می بایست کتاب مقدس بالاترین مرجع اقتدار کلیسا باشد (شعار «فقط کتاب مقدس»)، در تعریف اصول اساسی تفسیر، دقت بسیار به خرج دادند. قاعده اصلی تعبیرات، «سنجش از راه ایمان» نامیده شد. سنجش از راه ایمان



هرمنوتیک: علم تفسیر

بسیاری از مخالفت های امروزی به عمل آمده با کتاب مقدس، در اطراف سؤالاتی دور می زنند که به مبحث هرمنوتیک (علم تعبیرات) مربوط می شوند. علم تعبیرات (hermeneutic)، علم تفسیر کتاب مقدسی است. در اساطیر یونان، هرمس که خود از خدایان به حساب می آمد، پیام آور خدایان دیگر بود. این وظیفه هرمس بود که اراده خدایان را تفسیر کند. از اینجاست که لغت هرمنوتیک در برخی زبان های غربی، واژه هرمس را در خود جا داده است، تعبیر و تفسیری که از انتقال پیام سخن می گوید و پیامی که می تواند درک شود. هدف هرمنوتیک این است که چهارچوب و مقرراتی برای تفسیر وضع کند. تعبیرات یک علم کاملاً پیشرفته است که می تواند فنی و پیچیده شود. هر مدرک مکتوبی در معرض سوءتفسیر است و از همین رو، مقرراتی ابداع شده تا در برابر خطر چنان سوءتفاهماتی، محافظتی مطمئن داشته باشیم. ما در این بررسی، از محدوده پرداختن به مهم ترین و اساسی ترین مقررات و چهارچوب تعبیرات، فراتر نخواهیم رفت.

ایالات متحده آمریکا از بدو تاریخ خود، نهاد ویژه ای را تاسیس کرده است که رسماً به عنوان بالاترین مرجع تفسیر قوانین آن سرزمین فعالیت می کند. نهاد مزبور دیوان عالی نامیده می شود. یکی از عمده ترین وظایف دیوان مذکور، تفسیر قانون اساسی کشور است. قانون اساسی، سند مکتوبی است

یعنی متون مقدس را باید متون مقدس تفسیر کنند (متون مقدس مفسر خویش اند). به زبان ساده این بدان معناست که هیچ قسمتی از متون نمی تواند به صورتی تفسیر شود که مفهوم آن، مغایر یا در تضاد با چیزی باشد که در جای دیگری از آن متون تعلیم داده شده است. به عنوان مثال، اگر آیه ای مفروض، به دو صورت قابل تفسیر یا به صور گوناگونی تعبیر بردار است و فقط یکی از آن صورتها با متون هماهنگ است و بقیه با آنها در تضاد، همان تعبیر و تفسیر نخستین باید ملاک کار قرار گیرد.

آن قاعده یا اصل عمده تعبیرات یعنی سنجش از راه ایمان، بر پایه اعتماد به کتاب مقدس به عنوان کلام الهام شده خدا قرار دارد و از همین رو، اصل و قاعده ای همساز و منطقاً محکم است. از آنجا که فرض بر این است که خدا هرگز گفته خود را نقض نمی کند، اختیار کردن تفسیری که بدون هیچ لزومی کتاب مقدس را با خود آن به تضاد می کشاند، تهمت بستن به روح القدس محسوب شده است. در روزگار ما، آنانی که الهامی بودن متون مقدس را قبول ندارند، این وسواس به خرج دادن ها را به شدت کنار گذاشته اند. دیگر حیرت نمی کنیم که مفسران مدرنی یافت می شوند که نه فقط در تفاسیر خود، متون مقدس را طوری تفسیر می کنند که در تضاد با خود متون مقدس از آب درمی آید بلکه در راه انجام چنان تفاسیری، از راه ایمان نیز پرت می افتند. امروزه کار به جایی کشیده است که تلاش های دانشمندان و محققان اصول گرا برای هماهنگ کردن قسمت های دشوار کتاب مقدس، عمدتاً با بی اعتنائی و مابقی با تمسخر روبرو می شوند.

موضوع الهام کاملاً به کنار، روش سنجش یک متن از راه اعتقاد به درستی خود آن متن، روش معتبری برای تفسیر متون ادبی است. آداب ساده ای که

مردم را شایسته و محجوب بار می آورند قاعده تائاً بایستی هر مولفی را از روبرو شدن با اتهامات بی پایه در زمینه ضد و نقیض گوئی، بر کنار نگاه دارند. اگر من در تفسیر نظریه کسی می توانم یکی از این دو راه را بروم، یعنی هم می توانم اظهارات وی را همساز و هماهنگ تفسیر کنم و هم متضاد و متناقض، ظاهراً صاحب نظریه مزبور باید به اظهارات خود شک کند و از آن شک سودی ببرد. من با اشخاصی برخورد کرده ام که در مورد مطالبی که در کتاب هایم نوشته ام چیزهایی می پرسند و گاهی می گویند که شما چگونه در فصل ۶ فلان کتابتان فلان مطلب را عنوان کرده اید در حالی که در فصل ۴ همان کتاب چنین و چنان گفته بودید. وقتی که من به ایشان توضیح می دهم که غرض من از آن مطلب فصل ۶ چه بوده است، مدعی متوجه می شود که آن دو اندیشه نهایتاً با یکدیگر در تعارض نبوده اند. زاویه نگرش به مطلب در فصل ۶، اندکی با زاویه مربوط به فصل ۴ متفاوت بوده است و در نگاه اول آن دو بیان با یکدیگر معارض جلوه می کرده اند اما در صورت استفاده از «ویژگی چند بُعدی نگری»، موضوع قابل حل می بوده است. همگی ما طعم تلخ چنین سوء تفاهماتی را چشیده ایم و ناچاریم به همان میزان که توقع داریم مردم به کلمات ما دقیق شوند، خود نیز باید به کلمات ایشان دقت کنیم.

البته این هم قابل قبول است که سخنان من با یکدیگر در تعارض باشند: پس آن دقت ها و حساسیت ها و «بهره جستن از فلسفه شک» فقط وقتی باید به میدان آورده شوند که جا برای شک هست. وقتی که تردیدی وجود ندارد که من ضد و نقیض حرف نزده ام، فقط راه انتقاد باز است. اگر جای شک نبود و ما سعی نکردیم گفته ها را در سازگاری با یکدیگر تفسیر کنیم آن وقت است که آنچه می خوانیم جز توده ای از کلمات گیج کننده نیست. وقتی که همین

وضعیت به هنگام تفسیر کتاب مقدس پیش می‌آید، کتاب مقدس دیگر نه کتاب مقدس بلکه چیزی است که با توجه به سابقه آدمی که می‌خواهد آن را تفسیر کند، هر دم به رنگی در می‌آید.

با این حساب، روشن است که دید ما از ذات و سرچشمه کتاب مقدس، بر نحوه‌ای که ما کتاب مقدس را توسط آن تفسیر می‌کنیم، تاثیر مهمی می‌گذارد. اگر کتاب مقدس، از دید ما، کلام الهام شده خدا باشد، آنگاه سنجش آن از راه ایمان، نه یک گزینش بلکه لازمه تفسیر خواهد بود.

تفسیر تحت اللفظی

«شما که کتاب مقدس را به صورت تحت اللفظی تفسیر نمی‌کنید، می‌کنید؟» این سؤال است که اغلب با آن روبرو هستم. همان‌طور که می‌بینید طرز سؤال کردن طرف و آن‌گونه که من می‌شنوم، آهنگ صدای او، مرا وامی‌دارد که تصور کنم که او سؤال نمی‌کند بلکه مدعی من است. در واقع او تلویحاً دارد می‌گوید، «مسئلاً شما آن قدر نادان نیستید که در این دوره و زمانه پیشرفته، هنوز مقید به تفسیر لغت به لغت کتاب مقدس باشید، درست است؟» و این چنین است که وقتی که سؤال فوق‌الذکر مطرح می‌شود، بی‌تعارف احساس می‌کنم باید از طرف پرسم که مراد در میان میمون‌های کدام سیرک دیده‌اید که این چنین با خیال راحت متوقع است به ساز او رقصیده باشم.

البته وقتی آن سؤال آن‌چنانی را می‌پرسند من نه از روی احساس اخیر الذکر جواب می‌دهم و نه به صورت کلیشه‌ای پاسخ می‌گویم که «البته». من حتی به طرف نمی‌گویم: «خوب، چرا گاهی پیش می‌آید که باید تحت اللفظی تفسیر کرد.» به جای همه اینها، من این جواب را می‌دهم: «البته که کتاب مقدس را

تحت اللفظی تفسیر می‌کنم.» پاسخ من تلویحاً به این معناست که کدام عقل سالم می‌گوید که کتاب مقدس را نباید به صورت تحت اللفظی تفسیر کرد؟ من با این جوابی که می‌دهم می‌خواهم نوعی شوک به طرف وارد و توجه او را به مفهوم حقیقی تفسیر تحت اللفظی کتاب مقدس جلب کرده باشم.

یکی از شایان توجه‌ترین پیشرفت‌هایی که در خلال دوران اصلاحات و در عرصه تحقیقات کتاب مقدسی به دست آمد، قاعده دوم هرمنوتیک بود که دفاعیات جانانه لوتر سبب ساز آن شد. قاعده مزبور می‌گوید: کتاب مقدس بایستی مطابق روند تحت اللفظی آن تفسیر شود. برای اینکه بدانیم منظور لوتر از تاکید بر اصطلاح «روند تحت اللفظی کتاب مقدس» چه بود، نیازمند آنیم که موقعیت تاریخی زمینه‌سازی که این اصطلاح در آن پدید آمد و همچنین مفهوم لغات خود این اصطلاح را در یابیم (حال چاره‌ای ندارم جز آنکه به تفسیر گرامری - تاریخی کار خود لوتر پردازم!)

واژه تحت اللفظی (لغوی)، همان‌گونه که از خود آن پیداست، به مفهوم «مربوط به لفظ» یا «لغت به لغت» می‌باشد. تفسیر کردن چیزی به صورت تحت اللفظی یعنی توجه داشتن به لغاتی که در بطن و متن آن به کار رفته است و تفسیر کردن آن با رعایت مفاهیم لغات مذکور. تفسیر تحت اللفظی کتاب مقدس یعنی تفسیر کردن آن با توجه به لغات یا در واقع ادبیات و نحوه بیانی که در آن به کار رفته است. این بدان معناست که تفسیر طبیعی یک عبارت یا یک بند از کتاب مقدس، با توجه به قواعد معمولی دستور زبان، قواعد کلامی، شکل ترکیبی و زمینه‌هایی که آن عبارت یا بند را شکل داده‌اند، به دست می‌آید.

کتاب مقدس، یقیناً کتابی بسیار ویژه است، چرا که یگانه کتاب الهام شده توسط روح القدس می‌باشد، اما آن الهام، حروف و لغات و جملات آن را به

حروف و لغات و جملات سحرآمیز مبدل نکرده است. با وجود الهامی بودن کتاب مقدس، اسم به کار رفته در آن همچنان اسم و فعل به کار رفته در آن همچنان فعل است و سؤالات مطرح شده در آن کتاب به حرف ندا و روایات تاریخی آن به حکایات تبدیل نمی شود. آن اصل مورد نظر لوتر، هر چه که باشد نه به سحر و افسون مربوط می شود و نه قاعده ای سهل انگارانه است. اصل تفسیر تحت اللفظی از ما دعوت می کند تا متون را به دقیق ترین صورت، تحت بررسی ساختاری و ادبی قرار دهیم. برای اینکه مفسران دقیق و موشکاف کتاب مقدس باشیم، لازم است که قواعد دستور زبان را بدانیم؛ و بالاتر از همه، باید با دقت دست اندر کار تحلیل سبک شناسانه شویم.

تفسیر تحت اللفظی و تحلیل سبک شناسانه

اصطلاح سَبْک، به زبان ساده به مفهوم «شیوه» و «گونه» و «نوع» است. تحلیل یک متن از روی سبک شناسی یعنی مطالعه آن متن از لحاظ قالب ادبی، بیانی و صنایع بدیعی به کار رفته در آن. این نوع مطالعه، کاری است که با همه متون ادبی می توان کرد. ما می توانیم یک شعر عاشقانه را از یک لایحه قضائی، یک گزارش مطبوعاتی را از یک منظومه حماسی تشخیص دهیم. ما بین سبک یک روایت تاریخی و سبک یک موعظه فرق می گذاریم و تفاوت یک متن واقع گرایانه جاندار توصیفی را با یک نوشته اغراق آمیز حس می کنیم. حس نکردن این گونه تفاوت ها و تشخیص ندادن آن گونه مرزها، به هنگام تفسیر کتاب مقدس، می تواند مسائل بیشماری به وجود بیاورد. تحلیل سبک شناسانه برای تفسیر دقیق موضوعی حیاتی است. شاید ذکر نمونه هایی چند از نحوه تحلیل سبک شناسانه مطالب کتاب مقدس، مفید واقع شود.

مساله جنبه تاریخی ماجرای یونس، بیشتر در اطراف سؤالاتی دور می زند که به تحلیل سبک شناسانه بازمی گردند. بسیاری از دانشمندانی که به عاری از لغزش بودن کتاب مقدس معتقدند، باور نمی کنند که یونس واقعاً به کام نهنگ (ماهی بزرگ) فرو رفته باشد.

از آنجا که بخش مفصلی از کتاب یونس به سبکی نوشته شده که به وضوح سبکی شاعرانه است (کل باب دوم)، برخی اصرار دارند که کتاب مزبور، به هیچ وجه نمی خواهد بگوید که آن حادثه عملاً در بستر زمان اتفاق افتاده است. این عده می گویند که با توجه به اینکه یونس کتابی است که بیشتر جنبه شعر حماسی یا دراماتیک دارد، نباید برای نقل تاریخ نوشته شده باشد و از این رو که لحن و فحوای آن اصلاً قرار نبوده است که تاریخی باشد، ما اجباری نداریم که مفاد آن را واقع شده تلقی کنیم. برخی از سایر دانشمندان به اسباب و علل دیگری، تاریخی بودن کتاب یونس را رد می کنند. اینان می گویند که کتاب یونس، لحن یک گزارش تاریخی را دارد و بخش منظوم آن هم، فقط بازتاب دعای شکرگزاری او به خاطر نجات از غرق شدن است، منتها آن کتاب را نباید جدی گرفت چرا که حاوی ذکر رخدادی غیر قابل تحلیل در بستر طبیعت است. چون این دانشمندان وقوع هیچ معجزه ای را قبول ندارند، جنبه تاریخی کتاب یونس را انکار می کنند. بدین ترتیب، گروه اول به خاطر سبک نوشتاری آن کتاب و گروه دوم در زمینه فلسفی-الهیاتی، جنبه تاریخی آن را انکار می کنند. تحلیل سبک نوشتاری آن کتاب نمی تواند تکلیف این سؤال فلسفی را روشن کند که آیا ممکن است یونس توسط یک ماهی بلعیده شده باشد یا نه؟ آنچه تحلیل سبک نوشتاری کتاب یونس می تواند بکند این است که تکلیف ما را روشن کند که آیا کسی واقعاً مدعی بلعیده شدن توسط یک ماهی شده است یا

اینکه دانه خردل کوچک‌ترین دانه‌هاست، اشتباه کرده است. ما هم می‌دانیم که در حالی که عیسی و عهد جدید می‌گویند که دانه خردل ریزترین دانه‌هاست، ریزتر از آن هم در میان دانه‌ها یافت می‌شود. اما عیسی یا متون مقدس را به اشتباه متهم ساختن در صورتی که به وضوح مشخص است که قضیه، قضیه استفاده از اغراق است، چیزی نیست جز کوتاهی در شناخت و استفاده از تحلیل سبک نوشتاری.

تحلیل سبک نوشتاری همچنین می‌تواند برخی از سردرگمی‌هایی را که از به کار رفتن استعارات و تشبیهات ناشی می‌شوند، از میان بردارد. یکی از آن استعارات و تشبیهات، روش توصیفی کنایه‌آمیزی است که طی آن، به اشیاء جان یا به جانداران شخصیت انسانی داده می‌شود یا پدیده‌ای شخص انگاشته می‌شود. کتاب مقدس از تپه‌هایی سخن می‌گوید که می‌رقصند و دست می‌زنند. این گونه صنایع بدیعی را معمولاً راحت می‌شود شناخت و هیچ مشکلی در مسیر تفسیر ایجاد نمی‌کنند. لیکن در برخی از موارد، سؤالاتی که در مورد شخص‌انگاری پدید می‌آید، به کشمکش‌هایی جدی منجر می‌شود. برای مثال، عهدعتیق واقعه‌ای را درج کرده که در حین آن، الاغ بلعام سخن گفته است. آیا این جریان، از دخول نابهنگام یک حس شاعرانه در گیرودار یک روایت تاریخی حکایت می‌کند؟ آیا ذکر از یک حیوان سخنگو، از حضور افسانه‌پردازی در بطن کلام خبر می‌دهد؟ یا آیا ما در اینجا نشانی از یک معجزه یا قدرت نمائی ویژه خدا را می‌بینیم که به عنوان بخشی از سند تاریخی عملکرد خدا، به ثبت رسیده است؟

طریق ذهنیت‌گرایانه پاسخ دادن به این سؤالات حکم می‌کند که از زاویه‌ای بر آنها پیشداوری کنند که ابتدا در مورد معجزه، یعنی امکان وقوع معجزه یا غیر

نه. اگر کسی باور نمی‌کند که وقوع معجزه ممکن است، دلیلی ندارد ادعا کند که کس دیگری نمی‌تواند بگوید شاهد وقوع معجزه‌ای بوده‌ام (تازه به اندازه یک معجزه خرج برداشته تا این هم ادعای وقوع معجزه را کرده است!)

نمونه دیگری از مسائل برخاسته از مباحث مربوط به سبک نوشتاری، مساله برخورد با استفاده کتاب مقدس از بیان اغراق‌آمیز است. اغراق مشتق از غرق و به مفهوم آن است که با توضیحات خود چنان مخاطب را در مطلب فرو بریم که از عمق و جوانب آن کاملاً آگاه شود. اغراق پدیده‌ای است که استفاده از آن در عرصه زبان‌آوری رایج است. به عنوان مثال، مولف در عهد جدید می‌نویسد: «و عیسی در همه شهرها و دهات گشته در کنایس ایشان تعلیم داده...» (متی ۹: ۳۵). آیا منظور مولف این است که عیسی از تمامی روستاهای آن سرزمین، تک به تک، دیدن کرد؟ شاید چنین شده باشد ولی جا دارد که در این تردید کنیم. خود ما نیز از این نحوه بیان استفاده می‌کنیم. به عنوان مثال وقتی تیم فوتبال شهری تیم قدرتمند رقیب را شکست می‌دهد، طرفداران تیم برنده مثل سیل بیرون می‌ریزند تا آن پیروزی را جشن بگیرند و بازگشت تیم محبوب خویش را به شهر خوشامد بگویند. در توصیف آن ازدحام، برخی از روزنامه‌ها می‌نویسند: «تمام شهر به استقبال آنها آمده بودند.» آیا آن روزنامه‌نگاران توقع داشتند که خوانندگان چنین دریافت کنند که همه ساکنین شهر یک به یک در آنجا حضور به هم رسانیده‌اند؟ البته که نه. طرز بیان ایشان فقط استفاده از اغراق گوئی برای تفهیم مطلب است و بس.

این را می‌دانیم که برخی دانشمندان کتاب مقدس، ایده بری از خطا بودن کتاب مقدس را قبول ندارد و دلیلی هم که می‌آورند این است که عیسی با گفتن

ممکن بودن وقوع معجزه، تصمیم می‌گیرد. طریق عینیت‌گرای پاسخ به این سؤال که این متن چه می‌گوید این است که این متن را با استانداردها یا قواعد ادبی یا سخن‌شناسانه بسنجیم. این صحنه خاص از کتاب مقدس، درگیر و دار بخشی از آن کتاب به وقوع می‌پیوندد که هیچ نشانی از غزل‌سرائی و افسانه‌پردازی در آن نیست. این صحنه از کتاب مقدس آشکارا در زمینه‌ای به وقوع می‌پیوندد که علامت یک روایت تاریخی را بر پیشانی دارد. البته سخن گفتن الاغ، جنبه مهمی از کل متن مزبور را به خود اختصاص داده و این اهمیت، پدیدآورنده مسائلی است. در ضمن، وقتی زاویه دید عینیت‌گرایانه بود، دیگر بحث بر سر این نیست که الاغ مذکور سخن گفته است یا نه بلکه بحث حول این محور دور می‌زند که آن حیوان را شخص انگاشتن، چگونه می‌تواند بحث انگیز باشد.

اگر ما چیزی را شخص انگاشتن بدانیم که همه علائم یک گزارش تاریخی را داراست، در زمینه استنباط دچار خطا شده‌ایم. اگر کتاب مقدس ادعا می‌کند که چیزی عملاً واقع شده است، ما حق نداریم آن را شخص‌انگاری تلقی کرده موضوع را «وارونه جلوه دهیم». ما با اطلاق شخص‌انگاری بر این روایت تاریخی، به بهانه ادبیات و روشنفکری آن را خلع درجه می‌کنیم. اگر باور نمی‌کنیم که الاغ بلعام حرف زده است، پس لااقل حرف دلمان را بنزیم و قضیه را قضیه ورود یک خرافه بدوی به اسناد عهد عتیق عنوان کنیم.

یکی دیگر از شخص‌انگاری‌هایی که باعث پدید آمدن مخالفت‌های متعصبانه‌ای شد سخن گفتن مار در ماجرای سقوط آدم در کتاب پیدایش است. کلیسای اصلاح شده هلند به خاطر دیدگاه یکی از اساتید الهیات خود درباره قضیه آن مار، در ورطه یک بحران جدی افتاد. هنگامی که کارل بارت در اوج آن بحران از هلند دیدار کرد، از او سؤال شد: «آیا آن مار واقعاً حرف

زد؟» بارت پاسخ داد: «به جای این سؤال بروید ببینید آن مار چه گفته است.» پاسخ زیرکانه بارت، یعنی اینکه «مهم نیست که آن مار حرف زده است. مهم این است که مضمون سخن او چیست و چه اثری بر قضیه سقوط گذاشته است.» البته اگر گزارش کتاب مقدس از سقوط انسان، نه تاریخی باشد و نه قرار باشد فحوای تاریخی داشته باشد، حق با بارت بوده است. لیکن پاسخ وی، هلندی‌ها را ارضا نکرد چرا که تشویش ایشان حقیقتاً از آنجا سرچشمه نمی‌گرفت که آیا مار سخنگویی در میان بوده است یا نه بلکه از دلایلی ناشی می‌شد که استاد ایشان برای رد هویت تاریخی آن روایت، اقامه می‌کرد.

باب‌های آغازین کتاب پیدایش، برای شخصی که می‌خواهد در تعیین سبک نوشتاری آنها مو را از ماست بکشد، مشکلاتی واقعی پدید می‌آورند. بخشی از آن متون رنگ و بوی متون تاریخی را با خود دارد در حالی که بخش دیگری از آنها، نمایشگر آن نوع از تجسماتی است که در ادبیات سمبلیک به چشم می‌خورد. آدم در یک نقطه جغرافیائی واقعی و ملموس جا داده شده و به عنوان یک بشر واقعی تصویر شده است. از همه مهمتر، از او در شجره نامه‌ای نام برده شده است که یهودیان، به هیچ وجه تصور افسانه‌ای بودن اشخاص مندرج در آن را به دل راه نمی‌دادند. در متون مقدس از آدم نام برده نشده مگر اینکه در زمره چهره‌هایی قرار گرفته است که هیچ انسان عاقلی در موجودیت تاریخی ایشان شک نمی‌کند. همه این دلایلی که زیر پرچم تحلیل سبک نوشتاری متون مربوطه جمع می‌شوند، وزنه‌هایی هستند که کفه داوری را به نفع آدم به عنوان یک چهره تاریخی پایین می‌آورند (البته در تایید چهره آدم به عنوان یک واقعیت تاریخی، دلایلی را هم می‌توان از جنبه الهیاتی اضافه کرد، منتها در اینجا ما نمی‌خواهیم جز از زاویه تحلیل سبک نوشتاری متون مربوطه، به این موضوع بنگریم) و اما در جوار آن ویژگی‌های روشنی

که گواه تاریخی بودن آن روایت اند، ما شاهد اشاراتی هستیم که یکی از آنها اشاره به درخت معرفت نیک و بد است. آن درخت چگونه درختی بوده است؟ برگ آن به چه شکل بوده؛ آن درخت چه نوع میوه‌ای می‌داده است؟ ذکری که از آن درخت می‌رود، ویژگی‌های یک نوع نمادگرایی (سمبولیسم) را دارد، نمادگرایی که به عنوان مثال در ادبیات مکاشفه‌ای و کتابی مثل کتاب مکاشفه دیده می‌شود.

و این چنین است که ما در افتتاحیه کتاب مقدس، با نوعی از ادبیات روبرو هستیم که در عین حال که عناصری از طرز بیان تاریخ را در خود جا داده، به طریقی غیرعادی، با عناصری از نمادگرایی نیز عجین است. ما فقط وقتی می‌توانیم تشخیص دهیم که یک متن، به عنوان تاریخ، چه چیزی را به ما انتقال می‌دهد که ابتدا تحلیل کنیم که آن متن، حامل چه نوع ادبیاتی است. پس از سپری شدن آن دو مرحله، تازه می‌توانیم از خود پرسیم که مطلب، باور کردنی هست یا نه. با اینکه نمی‌خواهم تکرار مکررات کرده باشم، اجازه بدهید یک بار دیگر تاکید کنم که باید دقت به خرج دهیم تا متوجه باشیم که بین اینکه تشخیص دهیم کتاب مقدس عملاً چه دارد می‌گوید با اینکه از خود پرسیم گفته آن درست است یا نه، تفاوتی وجود دارد.

مساله استعاره

استعاره جزو صنایع بدیعی است، یعنی صنعتی است که طی آن، یک کلمه یا یک لفظ، با اینکه از زاویه لغوی و ظاهری مفهوم ذاتی خود را دارد اما بنا به عرف و مصلحت بستر بیانی مربوطه، به مفهوم دیگری به کار می‌رود تا مشابهت یا مقایسه‌ای را بین آن دو مفهوم اعلام دارد. کتاب مقدس مرتباً از استعارات

استفاده می‌کند و عیسی غالباً استعارات را بر زبان می‌راند. گفته باشم که در بیشتر موارد، تشخیص یک استعاره کار ساده‌ای است. هنگامی که عیسی می‌گوید: «من در هستم، هر که از من داخل گردد نجات یابد» (یوحنا ۱۰: ۹)، ما مطلب او را چگونه درک می‌کنیم؟ آیا این سخن او به معنای این است که پوست او مثل در ساختمان‌های امروزی، از روکش گردو بوده است؟ آیا عیسی مثل در، لولا یا مانند بعضی درها، کوبه داشته است؟ البته که این گونه استنتاجات از آن سخن، استنتاجاتی بی‌معنا و یاوه است. عیسی از آن سخن خود، مفهومی استعاری را اراده کرده است.

اما وقتی که او در شام خداوند می‌گوید: «این بدن من است» (لوقا ۲۲: ۱۹)، چه منظوری دارد؟ آیا آن نان، به طریقی استعاری نماینده بدن او است؟ آیا نان مزبور به شکلی واقعی و به «معنای دقیق کلمه» بدن او شد؟ قالب بیانی یا ادبی این سخن عیسی چندان روشن نیست. اختلافاتی که بر سر تحلیل ادبی یا بیانی این سخن عیسی و مفهوم شام خداوند پدید آمد، در کلیسا باعث تفرقه‌هائی جدی شد. یکی از معدود مواردی که لوتر و کالوین هرگز نتوانستند بر سر آن به توافق برسند، مفهوم بسیار باریک همین سخن بود. در یکی از جلساتی که بین لوتر و نمایندگان کالوین برپا شد، لوتر اظهار نمود که «این بدن من است؛ این بدن من است...». مسلماً و با توجه به شناختی که چه از دیدگاه لوتر و چه از دیدگاه کالوین نسبت به اقتدار کتاب مقدس داریم، اگر آن دو نفر می‌توانستند به توافق برسند که کتاب مقدس در آن زمینه عملاً چه می‌گوید، هر دو به آن گفته گردن می‌نهادند.

بدین ترتیب، روش کلاسیکی دست یافتن بر جنبه لغوی هر متن از متون مقدس، به مفهوم این است که در پی آن باشیم که از طریق قالب‌ها، اشکال،

و صنایع بدیعی گوناگونی که در ادبیات کتاب مقدسی به کار گرفته شده، چه چیزی در حال منتقل شدن است. این کار نه برای آن است که متون مقدس، رقیق یا تضعیف شوند یا وجوهی برای ارتباط آنها با یکدیگر دست و پا شود بلکه بدین منظور تا آنها را دقیقاً درک کنیم و تا آن متون به عنوان راهنمایی برای ایمان و عمل قوم خدا، بتوانند موثرتر واقع شوند.

قاعده چهار سویه قرون وسطی

هر چند که لوتر نخستین کسی نبود که بر اهمیت پی گیری جنبه لغوی متون مقدس تاکید ورزید اما بزرگترین رخنه را در روش تفسیر متداول زمان خویش پدید آورد، روشی که به تبعیت از قاعده چهار سویه نضج گرفته بود. چهار سویه، روشی از تفسیر بود که ریشه تاریخی آن به کلیسای اولیه می رسید. از زمان کلمنت و اوریجن به بعد، مفسرین بسیاری را می بینیم که در تفاسیر کتاب مقدسی خود، از روشی مبنی بر مثلی یا رمزی انگاشتن مطالب استفاده می کرده اند. از همان اوائل قرون وسطی، قاعده چهار سویه، روشی کاملاً جا افتاده محسوب می شد. طبق قاعده یا روش مذکور، هر یک از متون، به چهار مفهوم تحت بررسی قرار می گرفت: لغوی، اخلاقی، مثلی و قیاسی.

جنبه لغوی متون مقدس به عنوان مفهوم ساده و آشکار آنها در نظر گرفته می شد. جنبه اخلاقی آن متون، جنبه ای بود که به انسان ها می آموخت که چگونه رفتار کنند. جنبه مثلی یا رمزی متون مزبور، محتوای موضوعات ایمانی را آشکار می ساخت و جنبه قیاسی، امید آتی را بیان می کرد. به عنوان مثال، عباراتی که ذکری از اورشلیم در آنها رفته بود، می توانستند دارای چهار مفهوم

متفاوت باشند. جنبه لغوی آن عبارات، به پایتخت یهودا و معبد قوم اشاره داشت. جنبه اخلاقی اورشلیم، جان انسان («معبد مرکزی» انسان) است. مفهوم مثلی یا رمزی اورشلیم، کلیسا (مرکز جامعه مسیحی) است. معنای مقایسه ای، بهشت (امید آتی نهائی در زمینه مأوای قوم خدا) است. بدین ترتیب، یک اشاره صرف به اورشلیم، می توانست در آن واحد بر چهار مفهوم مختلف دلالت کند. اگر در کتاب مقدس گفته شده که کسی به اورشلیم رفته است، این بدان معنی بود که او به شهری واقعی بر روی زمین رفته، جان او به مکانی سرشار از تعالی اخلاقی «عروج» کرده است، ما باید به کلیسا برویم، و بالاخره ما روزی به آسمان خواهیم رفت.

حیرت آور است که مردمانی آن چنان هوشمند، چگونه با یک روش تفسیری این چنین غریب و تفنی، تا به آن میزان ساختند. حتی آگوستین و آکویناس هم که علاقمند به محدود کردن الهیات به جنبه لغوی متون بودند، از طریق این قاعده چهار سویه، تا کجاها که نرفتند. کافی است کسی به برخورد رمزآمیز آگوستین با مثل سامری نیکو نگاهی بیندازد تا نتیجه به کار بردن قاعده چهار سویه را در عمل ببیند. تعبیر کنندگان کتاب مقدس، با شیرجه زدن بر سطح صاف و شفاف متون، چه عجایب و غرایبی که به اصطلاح خود، از عمق آن به ارمغان نیاوردند. مارتین لوتر علیه این عمل هم، به سان آنچه علیه سایر سوء استفاده ها کرد، به اعتراض ایستاد.

با اینکه لوتر، آوردن معانی متعدد برای یک متن را رد کرد، کار آمدی هر متن را منحصر به یک جنبه خاص ندانست. هر چند که یک متن از متون کتاب مقدس فقط یک مفهوم دارد، اما همان متن می تواند بر اساس طیف وسیع رنگ های زندگی های ما، کاربردهای پرشماری داشته باشد. یکی از اساتید

دانشکده الهیات که با من آشناست، روز اول حضور در کلاس، آیه‌ای از عهد جدید را برای شاگردانش می‌خواند و از آنها می‌خواهد که به عنوان تکلیف خانگی، پنجاه فقره مطلب از آن استخراج و فهرست کرده و فردا به او ارائه کنند. دانشجویان آن شب با التهاب تمام به جان کتب مرجع و پاورقی‌های کتاب مقدس افتادند تا خواسته استادشان را تحقق بخشند. روز بعد استاد از زحمات ایشان تقدیر کرد و خواست که تا فردا پنجاه مطلب دیگر در مورد همان آیه به فهرست اضافه کنند. البته نکته مورد نظر استاد این بود که در مغز دانشجویان حک کند که قرار است در یک آیه منفرد کتاب مقدس، چه حقیقت غنی و عمیقی را بیابیم. آن استاد این را نیز به نمایش درآورد که با وجود اینکه یک متن مقدس، مفهوم یکنواختی دارد، کاربرد آن می‌تواند از غنا و تنوع برخوردار باشد.

هم مقایسه از راه ایمان و هم اصل پی‌گیری جنبه لغوی در مقابل موشکافی بی‌لگام و تفسیر ذهنیت‌گرایانه، وسایل ایمنی ضروری هستند. همان‌گونه که شرح دادیم، توجه به جنبه لغوی متون، به مفهوم این نبوده است که با برخوردی ناهموار و خشک، کل کتاب مقدس را در قالبی جا‌دهیم که انگار فقط مشغول روایت کردن تاریخ است. در واقع، توجه به جنبه لغوی، حفاظ مطمئنی برای جلوگیری از سقوط در ورطه آن برخورد ناهموار و خشک است که اینگونه نقش خود را به عنوان حفاظ، در برابر یک خطای دیگر به همان خوبی بازی می‌کند، خطای تعریف مجدد کتاب مقدس با تحمیل مفاهیم به متونی که قرار نبوده است مجازی گرفته شوند. ما می‌توانیم تفسیر کتاب مقدس را در همه جهات منحرف کنیم. ممکن است یکی از آن مسیرهای انحرافی پیچیده‌تر از بقیه باشد اما اگر بیشتر از بقیه انحرافی نباشد، کمتر از بقیه نیست.

روش گرامری - تاریخی

روش تفسیری گرامری-تاریخی، با روش مقایسه از راه ایمان و روش تحت‌اللفظی مناسبت نزدیک دارد. همان‌گونه که از نام این روش پیداست، وجه تأکید آن نه فقط بر قالب‌های ادبی متون مقدس بلکه بر ساختارهای گرامری و زمینه‌های تاریخی متون یعنی آن زمینه‌هایی که خاستگاه متون مربوطه بوده‌اند نیز هست. جملات مکتوبی که به دست ما می‌رسند هر یک به نوعی در چهارچوب یک ساختار گرامری قرار دارند. متون شاعرانه برای ساختار خود قواعد بخصوصی دارند که اینک مکاتبات تجاری نیز دارای احکام و ساختار خاص خود هستند. هنگامی که نوبت به متون مقدس برسد، آگاهی بر اختلاف بین مفعول بی‌واسطه و مسند یا مسندالیه مهم است. در تفسیر متون مقدس، نه تنها اشراف بر دستور زبان بومی بلکه آگاهی از برخی پیچ و خم‌ها و راز و رمزهای دستور زبان عبری و یونانی نیز حائز اهمیت است. برای مثال، اگر عموم مسیحیان بر دستور زبان یونانی مسلط می‌بودند، شاهدان یهوه در فروش تفسیر باب اول یوحنا که طی آن الوهیت مسیح را انکار کرده بودند، مشکلات بسیار بزرگتری می‌داشتند.

این ساختار گرامری است که معلوم می‌کند جمله‌ای سؤالی است، امری است یا خبری. به عنوان مثال، هنگامی که عیسی می‌گوید: «شاهدان من خواهید بود» (اعمال ۱: ۸)، آیا مشغول پیشگوئی امر خطیری است که در آتیه رخ خواهد داد یا دارد فرمانی از موضع پادشاه را صادر می‌کند؟ لفظ مذکور در اکثر ترجمه‌های کتاب مقدس به گونه‌ای نیست که بتوان تکلیف قالب آن را روشن کرد اما در کتاب مقدس یونانی، کاملاً مشخص است که عیسی مشغول پیشگوئی آینده نیست بلکه دارد فرمان صادر می‌کند.

کسانی بوده‌اند، در چه شرایطی آن تالیف انجام شده، چه مقطعی از تاریخ خاستگاه آن کتاب بوده است، اطلاعات ما دشواری درک آن کتاب را با قوت از پیش پابرمی‌دارد.

به عنوان مثال، عبارات بسیار دشوار و مساله ساز، در رساله به عبرانیان فراوان به چشم می‌خورد. آن دشواری‌ها بر روی هم تلنبار شده‌اند چرا که ما اطلاعات قاطعی در دست نداریم که چه کسی آن رساله را نوشته است، کدام «عبرانیان» مخاطب آن رساله بوده‌اند، و مهم‌تر از همه، چه نوع خاصی از ارتداد، حیات جامعه مورد خطاب را تهدید می‌کرده است. اگر برای این سؤالات، می‌توانستیم جواب‌های مطمئن بیابیم، در مسیر حل مسائل بخصوصی که از آن رساله برمی‌خیزد، گام‌های بلندی برمی‌داشتیم.

نقد منبع

روشی که اصطلاحاً نقد منبع نام گرفته، از برخی لحاظ در روشن گردانیدن متون مفید افتاده است. در پی این اندیشه که انجیل مرقس اولین انجیلی بوده که نوشته شده است و متی و لوقا هر یک به هنگام نوشتن انجیل خویش، انجیل مرقس را پیش رو داشته‌اند، به بسیاری از سؤالاتی که در مورد روابط بین اناجیل وجود داشت پاسخ گفته شد. بعداً خواهیم دید که هم لوقا و هم متی شامل اطلاعات بخصوصی هستند که در مرقس یافت نمی‌شود. بدین لحاظ است که به نظر می‌رسد که لوقا و متی، منبع اطلاعاتی را در دسترس داشته‌اند که مرقس یا از آن محروم بوده یا نخواسته از آن استفاده کند. با بررسی‌های بیشتر می‌بینیم که اطلاعات معینی در متی یافت می‌شود که نه از مرقس و نه از لوقا قابل حصول است، و لوقا واجد

سایر ابهامات زبانی هم می‌توانند با استفاده از آگاهی مفید و مؤثری از فن گرامر، روشن شوند و از سر راه کنار بروند. مثلاً وقتی که پولس در آغاز رساله خویش به رومیان می‌گوید که او رسولی است خوانده شده «برای انجیل خدا»، کسره لغت انجیل دارای چه مفهومی است؟ آیا این کسره بر محتوای آن انجیل دلالت می‌کند یا بر منبع آن؟ آیا کسره مزبور حالت اضافه ملکی را پدید می‌آورد یا به مفهوم «درباره» است؟ پاسخ گرامری این سؤالات، معلوم خواهد کرد که آیا پولس دارد می‌گوید که مصمم است انجیلی را که درباره خداست به مشارکت بگذارد یا انجیلی را که از سوی خدا و متعلق به خداست. اختلاف عمده‌ای بین آن دو مفهوم وجود دارد که تنها پس از تحلیل گرامری تکلیف آن روشن می‌شود. البته در مورد این سخن پولس، ساختار یونانی جمله نشان می‌دهد که آن کسره را باید به مفهوم علامتی برای القای حالت اضافه ملکی گرفت، یعنی انجیلی که از آن خداست.

تحلیل‌های تاریخی برای آن است که بسترها و موقعیت‌های را بشناسیم که کتاب‌های کتاب مقدس در آنها نوشته شده‌اند. تحلیل تاریخی، شرط لازم درک این نکته است که متون مقدس در شرایط زمان خویش چه مفهومی داشته‌اند. مبحث تحلیل تاریخی که مبحثی از جنس کاوش‌های تاریخی است، به همان اندازه که ضروری است، خطرناک نیز هست، و ما مجدداً در فصل پنجم این کتاب، به خطرات آن خواهیم پرداخت. و اما لزوم پرداختن به تحلیل تاریخی از آنجا مایه می‌گیرد که درک دقیق و درست آنچه در کتاب مقدس گفته شده، خود امری ضروری است. مسائلی مانند شناختن مولف هر کتاب، تاریخ تالیف و منظور از تالیف آن برای داشتن درک واضحی از کتاب مزبور مهم است. اگر بدانیم که چه کسی یک کتاب را نوشته است، مخاطب وی چه

تعیین مؤلف و تاریخ تألیف

معلوم شدن مؤلف و تاریخ یک متن نیز، برای داشتن درک کاملی از آن متن، اهمیت دارد. از آنجا که مفاهیم زبانی از نسلی به نسل دیگر و از منطقه‌ای به منطقه دیگر، دچار تحول می‌شوند، خالی از اهمیت نیست که تا آنجا که ممکن است در معلوم کردن محل و تاریخ تألیف، موشکافی کرد. تکاپوهای این چنینی برای تعیین مؤلف و تاریخ یک متن، به خاطر برخی روش‌هایی که به منظور تحلیل متون به کار گرفته می‌شود، در کشمکش‌های الهیاتی عامل عمده‌ای به حساب می‌آید. هنگامی که سؤالات مربوط به تاریخ تألیف را فقط باره حل‌هایی جواب می‌دهیم که تنها چشم به جنبه طبیعی قضایا دارند، تاریخ تألیف کتبی که مدعی‌اند پیشگویی‌هایی را در خود جا داده‌اند به گونه‌ای از کار در می‌آید که انگار آن کتب همزمان با آن حوادث یا پس از آن حوادث، آنها را پیشگویی کرده‌اند. در چنین مواردی است که می‌بینیم در تحلیل جنبه نوشتاری و تاریخی کتب، زیاده‌روی به عمل آمده و حالتی بیش از حد تاریخی بر آنها تحمیل شده است.

دو موضوع تعیین مؤلف و تعیین تاریخ تألیف، موضوعاتی به شدت درهم تنیده‌اند. اگر بدانیم که کتاب بخصوصی را چه کسی نوشته و آن کس در چه دوره‌ای می‌زیسته، آن وقت است که بر ما مسلم می‌شود که آن کتاب، حدوداً در چه زمانی نوشته شده است. به همین دلیل است که محققان این همه در این باره بحث می‌کنند که مثلاً اشعیا یا دوم تیموتائوس را چه کسی نوشته است. اگر اشعیای نبی کتاب اشعیا را نوشته باشد، پس در کتاب اشعیا ما با پیشگویی حیرت‌انگیزی مواجه هستیم که مستلزم داشتن دید بسیار نافذی از طریق الهام بوده است. اگر کل کتابی که نام اشعیا را بر خود دارد توسط اشعیا نوشته نشده باشد، آن وقت دیدی متفاوت نسبت به آن قابل توجیه است.

آگاهی‌هایی است که منحصر به لوقا است. با تکیه بر مطالبی که مختص متی و مطالبی که منحصر به لوقاست، می‌توانیم درباره دلمشغولی‌ها و اولویت‌های مورد نظر ایشان در امر تألیف، چیزهای زیادی بفهمیم. اگر بتوان فهمید که انگیزه مؤلف در فلان تألیف چه بوده است، بهتر می‌توان نوشته او را درک کرد. تألیفات معاصر را هم که می‌خوانیم اگر مقدمه مولفین را خوانده باشیم، دلمشغولی‌ها و دلایل آنها را برای نوشتن کتاب‌هایشان دریافته‌ایم و لذا مطالب ایشان را بهتر درک خواهیم کرد.

با استفاده از شیوه‌های نقد منبع، می‌توانیم مطالبی را تفکیک کنیم که بین نویسندگان خاصی به اشتراک گذاشته شده بوده است. برای مثال، تقریباً تمام اطلاعاتی را که درباره یوسف شوهر مریم در عهد جدید می‌توانیم یافت، در متی نیز قابل مشاهده است. چرا؟ یا چرا اشارات متی به عهدعتیق این همه بیش از اشارات سایر اناجیل به عهدعتیق است؟ پاسخ روشن است. متی خطاب به یهودیان نوشته است. این یهودیان بودند که با ادعای مسیحائی عیسی مسائل شریعتی داشتند. پدر عیسی از نظر شریعت، یوسف بود لذا برای متی اهمیت بسیار داشت که این موضوع را پیش روی خوانندگان بگذارد تا شجره نامه عیسی تا پدران قوم را تدوین کند.

با همین نوع تحلیل، بر ما بدیهی می‌شود که لوقا انجیل خود را خطاب به طیفی وسیع‌تر از طیف مخاطب متی نوشته و به طرز بسیار عمیقی دل در گرو سخن گفتن با جهان غیریهودی داشته است. برای نمونه، او بر «جهان شمولی» کاربرد انجیل تاکید ورزیده است.

۳۰۰۰ رسید، منظورم از لفظ تازه، لغاتی هستند که در کتاب قبلی برکوور یافت نمی‌شد. بدین ترتیب مدرک مهمی به دست من افتاد که کار مسیح نوشته برکوور نیست! البته یادتان باشد که برکوور، کار مسیح را فقط یک سال پس از شخص مسیح نوشته بود. یادآوری این نکته هم ضروری است که آن نویسنده هر دوی آن کتاب‌ها را در زمینه مسیح‌شناسی نوشته و مخاطبین او نیز در هر دو مورد طیف واحدی بوده است. با همه اینها، در کتاب دوم او هزاران لغت یافتیم که در کتاب اول او نیافتیم.

این نکته را هم بگویم که حجم نوشته‌های برکوور در کتاب اولی، از حجم کل نوشته‌هایی که از پولس به جا مانده، بسیار بیشتر است. رسالات پولس بسیار موجزتر بودند. آن رسالات طیف وسیع و بسیار متنوعی را خطاب قرار می‌دادند، مطالب و مسائل بسیار گوناگونی را مطرح می‌ساختند، و زمان تدوین هر یک از آنها، فاصله‌ای طولانی با دیگری داشت. با تمام اینها، مردم وقتی یک مشت لغت در رساله‌ای از آن رسالات پیدا می‌کنند که در سایر آنها یافت نمی‌شود، به هیجان می‌آیند. چنانچه پولس به اندازه یک طفل شش ساله لغت بلد بود و هیچگونه استعدادی در زمینه ادبیات نمی‌داشت باز هم ما نباید توجه چندانی به روش بی‌لگام هاپاکس لگومنا می‌کردیم.

برای اینکه به اصل مطلب برگردیم، تفسیر معتبر مستلزم تحلیل دقیق گرامر و زمینه تاریخی یک نوشته است. این کاری است که از آن نباید گذشت. نقادان والا مرتبه، برای پیشبرد دانش ما در زمینه زبان، گرامر و پیشینه تاریخی کتاب مقدس، چه کارها که نکرده‌اند! بسیاری از ایشان که طبعی طبیعت‌گرا دارند، بعضی وقت‌ها فرضیاتی را محور قرار می‌دهند که بخش اعظم زحماتشان را بر باد می‌دهد و اما این نباید سبب شود که آنها دست از تحلیل

نحوه برخورد منتقدین سطح بالا و مدرن این دوره و زمانه با رسالات پولس، تقریباً چیز خنده‌داری از آب در آمده است. آنها با به اصطلاح تحقیقات خود، کم و بیش تمام رسالات او را تک تک از او پس گرفته و به او باز پس داده‌اند، یعنی ابتدا گفته‌اند که فلان رساله از پولس نیست و سپس گفته‌اند که هست. یکی از نازل‌ترین روش‌های مثلاً علمی مورد استفاده در تعیین مولف یک متن، مطالعه آن متن از لحاظ وقوع «هاپاکس لگومنا» است. لفظ هاپاکس لگومنا یعنی اینکه چه تعداد از لغات یک کتاب یا یک رساله، مطلقاً در سایر کتب یا رسالات نویسنده آن به کار نرفته‌اند. طبق این روش، اگر مثلاً در رساله به افسسیان ۳۶ واژه پیدا کنند که در هیچ جای دیگر از نوشتجات پولس به کار نرفته باشند، می‌توانند چنین فتوی دهند که پولس افسسیان را نوشته است یا نمی‌تواند آن را نوشته باشد.

بیش از حد ارزش قائل شدن برای هاپاکس لگومنا ابلهانه است و این وقتی بر من معلوم شد که برای فارغ التحصیل شدن در هلند، ناچار بودم با عجله، هلندی یاد بگیرم. روش یادگیری زبان هلندی، برای من «روش القائی» بود و در ضمن، چند جلد از کتاب‌های جی. سی. برکوور را که به زبان هلندی نوشته شده بودند، بایستی مطالعه می‌کردم. من مطالعه خود را با کتاب «شخص مسیح» او آغاز کردم، بدین ترتیب که اولین لغت اولین صفحه آن کتاب را بر روی یک کارت کوچک نوشتم و با استفاده از فرهنگ لغت، مفهوم آن لغت را بر پشت همان کارت نوشتم. این کار ادامه یافت تا اینکه تمام لغات مورد استفاده برکوور در کتاب شخص مسیح را که در حدود ۶۰۰۰ لغت شد، بر آن کارت‌ها یادداشت کردم و فراگرفتم. تکلیف بعدی من مطالعه کتاب «کار مسیح» از همان نویسنده بود. مجموع لغات تازه‌ای که در کتاب اخیرالذکر یافتیم، به عدد

البته اگر قرار است کتاب مقدس هم مثل هر کتاب دیگری تفسیر شود، پس جایگاه دعا چه می‌شود؟ آیا نباید در تفسیر چنین کتابی در پی جلب کمک خدای روح القدس باشیم؟ آیا به شیوه‌ای که این کتاب را از کتاب‌های دیگر متمایز می‌کند، در مورد تابیده شدن نور آسمانی بر آن، وعده داده نشده است؟

هنگامی که درباره دعا و تنویر آسمانی حرف می‌زنیم، وارد عرصه‌هائی می‌شویم که کتاب مقدس، واقعاً در آن عرصه‌ها کتابی متفاوت است. برای اینکه از به کار بستن سخنان متون مقدس در زندگی خود، بهره روحانی ببریم، دعایی اندازه مفید است. برای اینکه اهمیت روحانی متون مقدس روشن شود، به روح القدس نقش کاملاً مهمی داده شده است. البته برای تمیز دادن تفاوت یک مبحث تاریخی از یک مثل، دعا کمک چندانی نیست مگر اینکه در آن دعا دست توسل به سوی خدا دراز کنیم که ذهنی روشن و قلبی بی‌غش به ما بدهد تا بر پیشداوری‌های خود چیره شویم. تقدیس شدن قلب ما امری حیاتی است چرا که از این طریق ذهن ما آزاد می‌شود و گوش خود را برای شنیدن سخن کلام باز می‌کند. همچنین باید دعا کنیم که خدا ما را یاری کند که بر تمایل خویش به تنبلی غالب آئیم و اینکه ما را دانش پژوهانی کند که ساعیانه متون را مطالعه کنیم. البته در راستای کار اساسی درک و استنباط، معمولاً جرقه عظیم سحرآمیزی که ذهن را یکباره روشن می‌کند، زیاد کار ساز نیست. البته حتی بدتر از آن جرقه را هم سراغ داریم و آن، شیوه مثلاً روحانی «فالگیری» با کتاب مقدس است.

«فالگیری» مزبور از این قرار است که شخص «کاوشگر» دعا می‌کند تا هدایت آسمانی راه را به او نشان دهد و آنچه از طریق آن هدایت مقدر می‌شود در اوراق کلام دیده شود. او سپس چشم‌های خود را می‌بندد و با سر انگشت



قواعد علمی تفسیر کتاب مقدس

در این فصل سعی خواهیم کرد که اساسی‌ترین و ضروری‌ترین قواعد تفسیر کتاب مقدس را به شما عرضه کنیم. این قواعد بر اصولی که در فصل قبلی بیان شدند استوار هستند.

قاعده ۱

کتاب مقدس را باید مثل هر کتاب دیگر خواند

این قاعده از این لحاظ سرآغاز بحث ما واقع شده که از اهمیت وافر برخوردار است. ویژگی دیگر این قاعده این است که سوء برداشت از آن، آسان است. وقتی که می‌گویم کتاب مقدس را همان طوری باید بخوانیم که هر کتاب دیگر را، منظورم این نیست که کتاب مقدس، از هر لحاظ مانند هر کتاب دیگر است. من معتقدم که کتاب مقدس، به طرز بی‌همتا، الهام شده و عاری از لغزش و مصون از خطاست و همین، خود به خود آن را در جایگاه منحصر به فرد خویش قرار می‌دهد. و اما در مورد تفسیر کتاب مقدس باید گفت که این کتاب، فاقد حالت ویژه و سحرآمیزی است که حکم‌کننده الگوهای اصول ادبی تفسیر، در مورد کتاب مقدس صدق نکند. قاعده شماره یک به زبان ساده، توجه به جنبه لغوی و نوشتاری متون است. در کتاب مقدس هم دقیقاً مانند همه کتاب‌ها اسم، اسم و فعل، فعل است.

خود هر جای کتاب مقدس را که شد، باز می کند و در صفحه ای که در مقابلش قرار می گیرد، به دنبال جواب می گردد. یاد می آید که یک دختر مسیحی که سال آخر دانشکده را می گذرانید در نشئه ای وصف ناکردنی به نزد من آمد. او در دام آن ترس ها و نگرانی های بی جهتی که گاهی گریبان دانشجویان سال آخر را می گیرد، گرفتار شده بود و بی آنکه شانس ازدواجی در پیش داشته باشد، در آرزوی ازدواج نیز به سر می برده است. دانشجوی مزبور ساعیانہ دعا می کند که شوهری نصیبش شود و بالاخره برای جواب دعاهايش به «فالگیری» پیش گفته متوسل می شود. در جریان «فالگیری»، کتاب را که باز می کند زکریا ۹: ۹ می آید:

ای دختر صهیون بسیار وجد بنما!

و ای دختر اورشلیم آواز شادمانی بده!

اینک پادشاه تو نزد تو می آید؛

او عادل و صاحب نجات و حلیم می باشد؛

و بر الاغ و بر کره بچه الاغ سوار است.

آن دختر که به خیال خود صریحاً سخن خدا را خطاب به خود شنیده بود، مطمئن می شود که به زودی بله را خواهد گفت و خواهد شنید و شاهزاده مورد نظر او اگر با اسب سفید نیاید لااقل با الاغ خواهد آمد.

این راه درست استفاده از کتاب مقدس نیست. من فکر نمی کنم زکریا یا روح القدس از آن عبارت چنین منظورهائی داشته اند. در هر حال این را هم بگویم که آن دختر یک هفته پس از آن قضیه، اولین قرار ملاقات خود را با همسر آینده اش که از همکلاسی هایش بود گذاشت و به فاصله چند ماه با او ازدواج کرد! به تصور من، موفقیت او در نیل به آرزوی ازدواج، بیشتر از اعتماد

به نفس تازه ای که یافته بود آب می خورد، اعتماد به نفسی که می شد آن را نه از آن طریق نادرست بلکه از طریق اطمینان به وعده ها و الطاف آسمانی به دست آورد.

قاعده ۲

خواندن کتاب مقدس با توجه به آنچه هست

من این عقیده را با ترس و لرز به شما معرفی می کنم چرا که قاعده ای است به شدت قابل تحریف و می تواند بیش از آنکه کمک کند، مساله ساز باشد. بیش از آن که بگویم منظورم از اسمی که به این قاعده داده ام چیست بگذارید شرح دهم که هدف از این قاعده چه چیزهائی نیست.

هدف از این قاعده این نیست که مثل برخی از مفسران مدرن، روش «اگزستانسیالیست» را در تفسیر متون به کار ببریم. روش آن مفسران این است که مضامین متون مقدس را بی توجه به زمینه تاریخی آنها، به دست ذهنیت خویش می سپارند تا مفهومی برای آنها پیدا شود. به عنوان نمونه، رودلف بولتمان حامی و طرفدار نوعی از تعبیر یا استنباط اگزستانسیالیست است که طی آن، جناب بولتمان چهار چشمی به دنبال مکاشفه «آنی» می گردد. مکاشفه مزبور نه از صفحه و صحنه تاریخ بلکه از حال و هوا و کی و کجای تصمیم شخصی مفسر مایه می گیرد، یعنی تفسیر مورد نظر آقای بولتمان، تابع این است که مفسر چه کسی و در کجا و در چه حالی است نه اینکه متن از کدام واقعیت تاریخی و بر کدام بستر جغرافیائی و از چه شرایطی سخن می راند. مختصر اینکه در چنان تفسیری، آنچه عملاً در روند زمان اتفاق افتاده، اهمیت چندانی ندارد بلکه مهم، نوعی «الهیات رسته از قید زمان» است. محققان

مکتب مزبور غالباً می گویند واقعاً مهم نیست که عیسی در مقطعی از تاریخ بر روی زمین بوده است یا نه بلکه مهم پیامی است که الان می توانیم بگیریم. از نظر آن مکتب، عیسی می تواند نه به مفهوم شخصی که وجود داشته بلکه به مفهوم نمادی از «آزاد سازی» باشد.

مشکلی که آن مکتب دارد این است که برای واقعیت داشتن زندگی، مرگ و قیام عیسی واقعاً ارزشی قائل نیست. همان گونه که پولس در باب ۱۵ اول قرن تیان می گوید: «اگر مسیح برنخاست، باطل است و عظم ما و باطل است نیز ایمان شما»، بدون اینکه قیام واقعاً در بستر تاریخ اتفاق افتاده باشد، ما با نجات دهنده ای مرده و انجیلی بی توان تنها گذاشته شده ایم. در این صورت، انجیل یعنی خبر خوش نه با حیات بلکه با مرگ به پایان می رسد. با توجه به آنچه گفتم، منظور من از تفسیر متون مقدس با توجه به آنچه هستند، اصلاً این نیست که شیوه مدرن تفسیر نسبی گرایانه ذهنیت گرا و ضد تاریخی اگزیستانسیالیست ها را تایید کرده باشم. من عبارت با توجه به آنچه هست، که از این پس اختصاراً اگزیستانسیالیست خوانده خواهد شد را به مفهومی دیگر به کار می برم.

منظور من از برخورد اگزیستانسیالیسم با متون مقدس این است که هنگام قرائت آنها، باید با شور و اشتیاق و شخصاً، با آنچه می خوانیم عجین شویم. اگر من از چنین نظریه ای دفاع می کنم نه فقط به خاطر این است که با توسل به این روش کاربرد شخصی متون را دریابیم بلکه به خاطر این نیز هست که مفهوم آنها را درک کنیم. مدعای من این است که چنان به آنچه در متون می خوانیم بچسبیم که «به پوست شخصیت های آن در آئیم.»

بخش اعظم تاریخ کتاب مقدسی، به طریقی گذرا و با ایجازی چشمگیر به ما تحویل می شود که روایت ذیل نمونه ای از آن است:

و ناداب و ایبهو پسران هارون هر یکی مجمره خود را گرفته آتش بر آنها نهادند و بخور بر آن گذارده آتش غریبی که ایشان را نفرموده بود به حضور خداوند نزدیک آوردند. و آتش از حضور خداوند به در شده ایشان را بلعید و به حضور خداوند مردند. پس موسی به هارون گفت این است آنچه خداوند فرموده و گفته است که از آنانی که به من نزدیک آیند تقدیس کرده خواهم شد و در نظر تمامی قوم جلال خواهم یافت. پس هارون خاموش شد.

قضیه از چه قرار است؟ قصه غم انگیز گناه پسران هارون و متعاقب آن هلاکت ایشان، در سه آیه مختصر و مفید مندرج است. در مورد عکس العمل هارون چیز چشمگیری گفته نشده است. هر چه که هست موسی سبب داوری خدا بر آن دو پسر را برای هارون تشریح کرد و بدین لحاظ هارون سکوت کرد. هنگامی که هارون دید پسرانش نابود شدند به چه فکر می کرد؟ آیا می توانیم کمی به مطالب ناگفته این روایت بپردازیم؟ اگر من به جای هارون بودم، با خود می گفتم: «چه خبر است؟ خدایا دست بردار، من این همه سال برای تو کار کردم، زندگی خود را وقف تو کردم، آن وقت تو به خاطر شوخی بچگانه ای که این دو پسر کردند، نابودشان کردی؟ این کار عادلانه نیست.» این عکس العمل من می بود و اما اگر خدای قدوس اسرائیل، تقدس مذبح و خطیر بودن آن وظیفه کاهنانه را با گفتن «از آنانی که به من نزدیک آیند تقدیس کرده خواهم شد و در نظر تمامی قوم جلال خواهیم یافت،» با تندی به من یادآور می شد، من نیز با سرعت تمام قفل بر دهان می زدم.

چنین به نظر می‌رسد که خدا، قوم خود را به تحمل مجازاتی بی‌رحمانه و غیرعادی مجبور می‌کند. اگر در چنین مواقعی فقط کمی تأمل کنیم و از سر بردباری از خود پرسیم «چرا خدا چنین می‌کند؟» یا «چرا کلام چنین می‌گوید؟»، تصورات باطل ما را رها می‌کنند. با این طرز برخورد، به خود کمک می‌کنیم تا بر پیشداوری طبیعی خود علیه خدا، غالب آییم.

وقتی که از دست کسی ناراحتیم، غالباً برایمان دشوار است که به حرف او گوش کنیم یا علت عمل او را بفهمیم. وقتی که از دست کسی عصبانی هستیم، طوفان غضب ما چنان غبار غلیظی در اطراف او به پا می‌کند که دیده بصیرتمان جز به زشتی، او را نمی‌تواند ببیند. باید حواسمان باشد که لااقل با کلام خدا، چنان برخوردی نکنیم. هر وقت که در مورد برگزیدگی آسمانی داد سخن می‌دهیم، ردخور ندارد که یکی می‌پرسد «منظورتان این است که خدا ما را می‌رقصاند؟» وقتی کسی این چنین بی‌مقدمه برای خود می‌برد و می‌دوزد و مرا صاحب چنان تصویری از خدا می‌داند، احساس می‌کنم به حقوق من تجاوز می‌کند. من نه گفته‌ام که خدا بوالهوسانه با ما رفتار می‌کند و نه سخنان من در زمینه برگزیدگی آسمانی بوی چنان برداشت‌هایی را می‌داده است، با این وصف اندیشه هر نوع اقتدار و اختیار خدائی چنان مردم را برمی‌آشوبد که همان گرد و غبار کذائی در مقابل دیدگان‌شان برپا می‌شود.

کشش و تمایلی هست که دست از گریبان انسان بر نمی‌دارد و همه را می‌آلاید و آن اینکه همه میل داریم رفتار و گفتار آنانی را که دوستشان نمی‌داریم به بدترین وجه ممکن تفسیر کنیم و در عین حال، به کوتاهی‌های خود به مثبت‌ترین نحو ممکن بنگریم. وقتی کسی علیه من دست به کاری می‌زند یا چیزی می‌گوید، طوری واکنش نشان می‌دهم که انگار او سراپا دشمن خوئی و بداندیشگی

اگر سعی کنیم خودمان را در موقعیت و وضعیت زندگی چهره‌هائی قرار دهیم که متون مقدس از آنها حرف می‌زنند، درک بهتری از متن در دست مطالعه خود پیدا می‌کنیم. تجسم موقعیتی که آن چهره‌ها در آن قرار داشتند، تمرین آن چسبیدن اخیر الذکر و آن تجسم، چیزی جز این نیست که احساسات چهره‌های در دست مطالعه را حس کنیم. من نمی‌گویم که پرداختن به مطالب ناگفته کتاب مقدس دقیقاً به مثابه قرائت و مطالعه خود متن کتاب مقدس است اما آن حرکت به ما کمک می‌کند تا لااقل از دور، دستی بر آتش اتفاقاتی که افتاده است داشته باشیم.

سورن کیرکگارد در کتاب با ترس و لرز، روایت ابراهیم و قضیه قربانی کردن اسحق را زیر ذره بین قرار می‌دهد. او در آن کتاب این سؤال را مطرح می‌کند که «چرا ابراهیم صبح زود برخاست تا پسرش را قربانی کند؟» او از زاویه سلسله پاسخ‌های احتمالی این پرسش، متن کتاب مقدس را مورد بررسی قرار می‌دهد. او چنان به این موضوع می‌پردازد که وقتی خواننده به پایان مطلب می‌رسد، احساس می‌کند با ابراهیم به کوه موریا رفته و برگشته است. آنجاست که عمق درام، به راحتی حس می‌شود، در عین حال که چنان دقتی، بی‌آنکه هیچ باری بر دوش تفسیر معتبر عین گفته‌های کلام بگذارد، در درک آن گفته‌ها زیر بازوی ما را می‌گیرد. از همین روست که «اندیشیدن به ناگفته‌های کتاب مقدس»، تهور و گشایشی مشروع در عرصه موعظه است.

برخورد دراماتیک کیرکگارد با ابراهیم، از این سؤال نشات گرفت که چرا ابراهیم دست به آن عمل زد؟ به هنگام قرائت متون مقدس، به ویژه وقتی که به نمونه‌هائی برمی‌خوریم که طی آنها خدا داوری سنگین خود را تحمیل کرده است، اغلب گیج می‌شویم و حتی گاهی آزرده خاطر می‌گردیم. هر از گاهی

است؛ و اما وقتی که من علیه او کاری می‌کنم یا حرفی می‌زنم، «فقط یک اشتباهی کرده‌ام.» اگر طبیعتاً در خصومت با خدا هستیم، به گاه پرسه زدن در اطراف کلام او، باید علیه آن کشش و تمایل سنگر بگیریم.

به مرحمت مجادلات اخیر در مورد نقش زنان در کلیسا، پولس رسول مشغول تحمل کردن ضربات جانانه‌ای است. من به نوشته‌های برخوردی که طی آنها او را عاشق مرد سالاری، متنفر از زنان و معاند با زن سالاری توصیف کرده‌اند. برخی درباره این قضیه چنان کینه او را به دل گرفته‌اند که از قلمشان زهر می‌بارد و تحمل شنیدن یک سخن او را هم ندارند. با به کار بردن آن روش چسبیدن اگزیستانسیال، می‌توانیم پولس را به عنوان یک مرد بهتر درک کنیم اما مهمتر اینکه حرف‌های او را بهتر بفهمیم.

آدلا راجرز سینت جان، در داستان خود از شخصیتی افسانه‌ای سخن می‌راند که می‌خواست رسالات عهد جدید را برای نخستین بار بخواند. او برای آنکه همان طعمی را «نوبر» کند که مخاطبان اولیه آن رسالات کردند، از منشی خود خواست که هر یک از آن رسالات را ماشین و به آدرس منزل او پست کند. با رسیدن هر یک از نامه‌ها به در منزل، او آن چنان به خواندن آنها می‌نشست که انگار برای خود او نوشته شده‌اند. مثل اینکه او هم از پیروان روش چسبیدن بوده است!

قاعده ۳

روایات تاریخی بایستی توسط اهل فن تفسیر شوند

تا اینجای کار، ویژگی‌های اساسی قالب‌های روایت تاریخی را بررسی کردیم. پیش از آنکه به قاعده شماره ۳ پردازیم، باید قالب تعلیمی تشریحی را تعریف کنیم، قالبی که تفسیر متون مربوط به آن حوزه، بر عهده اهل فن است.

متن تعلیمی تشریحی یا ادبیات تعلیمی تشریحی، متن یا ادبیاتی است که همان گونه که از اسم آن پیداست، به منظور آموزش و بیان واقعیات تدوین شده است. بیشتر تالیفات پولس از لحاظ طبقه بندی، در این قالب جای می‌گیرند. آنانی که اناجیل و رسالات را کلاً با یکدیگر مقایسه کرده‌اند، به زبان ساده گفته‌اند که اناجیل، سند کردار عیسی و رسالات، مفسر مرتبه کردار اوست. چنین تعریفی از این لحاظ بیش از حد ساده انگارانه است که اناجیل غالباً بیش از آنکه روایت کنند، به تعلیم و تفسیر می‌پردازند. البته از حق نگذریم که اناجیل، بر ثبت رویدادها پافشارده‌اند در حالی که رسالات، بیشتر سرگرم تفسیر و قدر و مقام آن رویدادها در قالب بیان اصول، نصیحت و ترغیب و ارائه کاربردهای آنها هستند.

از آنجا که رسالات عمدتاً تفسیری هستند و پس از اناجیل و به منظور سازماندهی آمده‌اند، اصلاح طلبان بر این اصل اصرار ورزیدند که به جای اینکه اناجیل رسالات را تفسیر کنند، رسالات باید مفسر اناجیل باشند. هر چند که این اصل فاقد اعتبار مطلق است اما یک اصل کلی و مفید است. از این رو که اناجیل نه فقط اعمال عیسی بلکه تعلیمات او را نیز به همان میزان در خود جا داده‌اند، اصل تفسیر اناجیل توسط رسالات، بسیاری را متعجب می‌کند. این عده می‌پرسند که آیا چنین چیزی به مفهوم آن نیست که برای سخنان و تعلیمات عیسی اعتباری کمتر از سخنان و تعلیمات رسولان قائل شده‌اید؟ البته مسلم است که قصد از آن اصل، چنین چیزی نبوده است. اصلاح طلبان نه اعتبار رسالات را بر اناجیل برتری داده‌اند و نه اعتبار اناجیل را بر رسالات بلکه اعتبار مساوی اناجیل و رسالات را به رسمیت می‌شناسند هر چند که در روش تفسیر آنها، ممکن است تفاوتی وجود داشته باشد.

گفتم: «عیسی گفت اگر مرا دوست می دارید احکام مرا نگاه دارید، می بینم که هنوز هم او را دوست می داری و می خواهی مطیع او باشی، اما به من بگو احکام او را از کجا پیدا کرده ای؟ اگر پولس خواست مسیح را دقیقاً منتقل نکرده است و سایر رسولان هم به اندازه او خطا کرده اند، پس اراده خداوند خود را چگونه کشف می کنی؟»
او لحظه ای درنگ کرد و سپس جواب داد، «از تصمیماتی که کلیسا در شورا می گیرد.»

دیگر با این همه عدم توافق، مزاحم او نشدم که پرسیم کدام کلیسا یا کدام شورا. تنها حرفی که زدم این بود که شاید وقت آن رسیده است که مثل لوتر، سری به بیانیه و رمز بزنی. بسیاری از پروتستان ها از یاد برده اند که به چه چیزی اعتراض دارند که اسمشان پروتستان یعنی معترض شده است و همچنین فراموش کرده اند که چنان چرخ کاملی زده اند که به همان نقطه اول رسیده اند، نقطه ای که در آن، تصمیمات زمان حال کلیسا بر اعتبار و اقتدار رسولان ترجیح داده می شود. هنگامی که اوضاع به آن صورت درمی آید، مسیحیتی وارونه، یعنی از پائین به بالا، دوباره ابداع می شود. اگر ما بتوانیم در کل به نویسندگان انجیل اعتماد کنیم، شاید بتوانیم به نقل قول ایشان از عیسی نیز اعتماد کنیم، عیسانی که انبیا و رسولان را شالوده کلیسا خوانده است. در ذهن دوست کذائی من، آن شالوده ویران و چیز تازه ای در جای آن ریخته شده است و آن عقاید فعلی اشخاص کلیسا است. اگر پولس و پطرس و سایر مولفان عهد جدید، اعتبار و اقتدار خود را از عیسی گرفته و رسول شده اند، چگونه می شود که بر تعلیمات ایشان خرده بگیریم و همچنان مدعی پیروی از مسیح باشیم؟ این همان مساله ای است که عیسی با فریسیان داشت. آنها در حالی که هم او را

از زمان تحلیل رفتن اعتمادها به اعتبار کتاب مقدس که در زمان ما اتفاق افتاد، مد شده است که نفوذ و اقتدار عیسی را با نفوذ و اقتدار رسالات و به ویژه با نفوذ و اقتدار رسالات پولس، در تضاد نشان دهند. به نظر می رسد که چنین مردمی خود از این واقعیت بی خبرند که آن قدر که رسولی مانند متی یا یوحنا را با دیگران در تضاد دانسته می شوند عیسی با پولس در تضاد محسوب نمی شود. باید به خاطر داشته باشیم که عیسی مولف هیچ قسمتی از عهد جدید نیست و ما دانش خود را از کرده ها و گفته های او، مدیون شهادت رسولانیم.

همین اواخر بود که من دوباره به دوست بسیار نزدیکی برخوردم که همکلاسی ایام کالج من بود. حدود بیست سال می شد که همدیگر را ندیده بودیم و بدین جهت مفصلاً به گفتگو نشستیم تا تحولات بیست ساله را به یکدیگر بگوئیم. در جریان آن گفت و شنود برای من تعریف کرد که چگونه نظر او درباره بسیار از مسائل تغییر کرده است. وی بخصوص یادآور شد که چطور دیدگاهش در زمینه اعتبار متون مقدس دچار دگرگونی گردید است. او گفت که دیگر اعتقادی به الهامی بودن کتاب مقدس ندارد، و از برخی تعلیماتی که در کتاب مقدس هست به ویژه از بعضی از تعلیمات پولس، رنجیده است. از او پرسیدم که از عقاید قدیم تو کدامیک هنوز بر جای است و او پاسخ داد که «من هنوز معتقدم که عیسی خداوند و نجات دهنده من است.»

به آرامی از او سؤال کردم «عیسی چگونه خداوندی خود را بر زندگی تو اعمال می کند؟» او درست متوجه نشد که روی چه قسمتی انگشت گذاشته ام و لذا من سؤال خود را کمی صریح تر بیان کردم. پرسش من این بود که عیسی به چه وسیله ای آن اطلاعات را منتقل کرده، اطلاعاتی که قسمتی از محتوای حاکمیتی هستند که عیسی بر او اعمال می کند. به او

که خدا فرستاده و به او شهادت داده بود، انکار می کردند ادعا می کردند که متذکر جلال خدا هستند. آنها مدعی بودند که فرزندان ابراهیم هستند در حالی که کسی را غمگین می کردند که ابراهیم را شاد کرده بود. آنها اعتبار و اقتدار موسی را پیش می کشیدند در حالی که کسی را رد می کردند که موسی درباره او نوشته بود.

ایرنائوس هم علیه گنوسی های به اصطلاح عارف کلیسای اولیه که اعتبار و اقتدار رسولان را به باد حمله می گرفتند، همین نکته را مطرح کرد. او گفت اگر از رسولان اطاعت نکنید، نمی توانید مطیع خدا باشید چرا که وقتی رسولان را رد می کنید، کسی را رد می کنید که آنها را فرستاده است (عیسی)؛ و وقتی که کسی را رد می کنید که رسولان را فرستاده است، کسی را رد می کنید که فرستنده رسولان را فرستاده است (خدای پدر). بدین ترتیب، ایرنائوس تنها کاری که در مبارزه با گنوسی ها کرد این بود که گام دیگر استدلال عیسی با فریسیان را پیمود. با توجه به جمیع جهات فوق، اصل تفسیر روایات توسط اهل فن، بدین منظور پیش بینی نشده است که رسول را در مقابل رسول یا رسول را در مقابل مسیح قرار دهد. اصل مزبور فقط یکی از وظایف اصلی رسول را که همان تعلیم و تفسیر ذهن مسیح برای قوم او باشد، رسمیت می بخشد.

یکی از عمده دلایل اهمیت این اصل این است که مستندات واهی بسیاری از کارهائی را که مردم می کنند، از دست ایشان می گیرد. برای روشن شدن قضیه می گویم آیا ما می توانیم صرفاً بر اساس تحلیلی از آنچه عیسی کرد، کتابچه ای درست کنیم و بگوئیم مسیحیان همیشه برای دانستن طرز رفتار صحیح خود، به آن مراجعه کنند؟ چه بسا که مسیحیان به گاه و رواری با یک وضعیت مساله ساز، با خود می گویند «اگر عیسی به جای من بود چه می کرد؟»

این سؤال بجائی نیست. سؤال بجا گاهی این است که «عیسی از من انتظار دارد که در چنین وضعیتی چه کنم؟»

و اما خطر اینکه فقط در پی آن باشیم که از کرده های عیسی الگو بگیریم چیست؟ خطر اینجاست که آن گونه الگو گرفتن، ما را در زمینه هائی چند، با مشکل روبرو می کند. مقدم بر همه آن زمینه ها، وظایف ما به عنوان فرزندان مطیع خدا، دقیقاً همان هائی نیستند که در ماموریت عیسی بودند. این من نبودم که برای رهائی انسان ها از گناهانشان، به این دنیا فرستاده شده بودم. من بر خلاف عیسی، هرگز در هیچ موردی نمی توانم با اقتدار مطلق صحبت کنم. من نمی توانم با تازیانه به کلیسا بروم و منصب داران فاسد را بیرون برانم. من خداوند کلیسا نیستم.

ثانیاً، و شاید به عنوان موردی نه چندان بدیهی، عیسی در شرایط دوره ای از تاریخ نجات زندگی می کرد که با شرایط دوره من متفاوت است. او ملزم بود که همه احکام پیمان عتیق را که شامل احکام پرهیزی و تشریفاتی نیز بود بجا آورد. عیسی هنگامی که در قالب پذیرنده یک آئین مذهبی، ختنه شد، در حال گردن نهادن کامل به فرامین پدر بود. اگر من به دلیلی غیر از مصالح درمانی یا بهداشتی تن به ختنه دهم یعنی آن را به عنوان یک آئین مذهبی رسمی بپذیرم، بدان وسیله تکمیل بودن کار مسیح را انکار کرده ام و خود را مجدداً تحت لعنت احکام عهد عتیق قرار داده ام. به عبارت دیگر، اگر ما سعی کنیم دقیقاً مقلد عیسی باشیم، ممکن است مرتکب گناهی سنگین شویم. اهمیت فوق العاده رسالات نیز از همین جا مایه می گیرد. آن رسالات از ما دعوت می کنند تا از بسیاری جنبه ها، از مسیح تقلید کنیم اما در عین حال به ما کمک هم می کنند تا مشخص کنیم که چه جنبه هائی تقلید کردنی هستند و چه جنبه هائی نیستند.

نیست. اما آیا باید با زناکاری داود یا عدم صداقت یعقوب نیز هم چشمی کنیم؟ خدا نکند.

جدا از الگو گرفتن بیجا از چهره‌ها و کرده‌های منعکس شده در روایات، مساله دیگری هم در این زمینه موجود است و آن اقتباس ایده‌هائی است که با اصول سروکار پیدا می‌کنند. به عنوان مثال، در روایتی که طی آن ابراهیم اسحق را به کوه موریامی برد تا او را بر مذبح بگذرانند، در آخرین لحظه فرشته‌ای از سوی خدا مانع می‌شود و می‌گوید: «ای ابراهیم ای ابراهیم، عرض کرد لبیک. گفت دست خود را بر پسر دراز مکن و بدو هیچ مکن زیرا که الان دانستم که تو از خدا می‌ترسی چون که پسر یگانه خود را از من دریغ نداشتی» (پیدایش ۲۲: ۱۲-۱۳). به لفظ «الان دانستم» توجه کنید. آیا خدا از پیش نمی‌دانست که ابراهیم چه می‌خواهد بکند؟ آیا او در آسمان و در حالتی از نگرانی الهی نشسته بود تا ببیند نتیجه آزمون ابراهیم چه می‌شود؟ آیا او در جایگاه آسمانی خود مدام قدم می‌زد و از فرشتگان می‌خواست هر لحظه آخرین گزارش‌ها را از پیشرفت آن درام به عرض برسانند؟ البته که نه. بخش‌های تعلیمی تشریحی متون مقدس کجا و این برداشت‌ها کجا. آری اگر ما ایده خود را در مورد خدا کاملاً از روایات این چنینی بگیریم، راهی نداریم جز آنکه بگوئیم خدای ما «دائم مشغول یادگیری است و هرگز هم به کنه حقیقت نمی‌رسد.»

اصول عقاید خود را بر روایات تنها بنا کردن، مشغولیت خطرناکی است. متأسفم که باید بگویم آن‌چنان که پیداست، تمایل زورمندی در الهیات انجیلی مردم امروز وجود دارد که می‌خواهد اصول خود را از روایات اخذ کند. همه ما باید مواظب باشیم که در مقابل آن تمایل بایستیم.

مساله سوم این است که عده‌ای به قصد رقابت کردن با زندگی مسیح، به خیال خود موشکافی کرده، برخی از حرکات مجاز را در زمره فرایض و واجبات محسوب می‌کنند. به عنوان نمونه، اشخاصی را می‌شناسم که ادعا می‌کنند چون عیسی در سبت از سر مرحمت با درماندگان دیدار کرده است تکلیف ما مسیحیان هم این است که در روز سبت به چنان کارهائی دست بزنیم.

موشکافی درست قضیه این است که آن عمل عیسی نشان داد که آن گونه فعالیت‌ها سبت را نمی‌شکنند و مطلوب هستند. البته عیسی در هیچ جا به ما دستور نداده است که آن کارها را در سبت بکنیم. کارهای ملاطفت‌آمیز عیسی در روز سبت، گویای آن هستند که در چنان روزی هم می‌شود آنها را انجام داد اما هیچ وجوبی در کار نیست که حتماً در آن روز آنها را بجا آورد. او به ما فرمان می‌دهد که از بیماران عیادت کنیم ولی در هیچ جا ما را مقید نکرده است که در چه هنگام به عیادت بیمار برویم. اینکه عیسی مجرد مانند نشان می‌دهد که تجرد نیکوست لیکن همان طوری که رسالات روشن می‌کنند، تجرد او ملازم لغو ازدواج نیست.

مساله جدی دیگری که از استناد جستن بیش از حد به روایات ناشی می‌شود این است که چون کتاب مقدس نه فقط شایستگی‌های مقدسین بلکه عیوب آنها را نیز منعکس می‌کند و چهره‌های ایشان را با همه حسن و قبحی که در آنها بوده است، می‌نمایاند، ممکن است برخی به آن قباحات‌ها به دیده اموری نه چندان قبیح بنگرند. مثلاً وقتی که ما متون مربوط به کارهای داود و پولس را مطالعه می‌کنیم چه چیزها که نمی‌توانیم آموخت و با توجه به اینکه آنان تا به آن حد تقدیس شده بوده‌اند، یادگیری از ایشان محل اعجاب

مساله زبان پدیده شناسانه در روایات تاریخی

کتاب مقدس به زبان انسان نوشته شده است. زبان انسان تنها زبانی است که ما قادر به درک آنیم چرا که انسانیم. محدودیت های زبان انسان در سراسر کتاب مقدس اعمال می شود. در واقع طی سال های اخیر، مطالب بسیاری در مورد این مساله نوشته شده است. شک گرائی گاهی به نقطه ای رسیده که گفته است زبان انسان به قدری نارساست که تمامی آن هم برای بیان حقیقت خدا، راه به جائی نمی برد. شک گرائی این چنینی در بهترین حالت خود خالی از اعتبار و در بدترین حالت خویش بدبینانه است. زبان ما ممکن است کامل نباشد اما رساست.

البته از حق نباید گذشت که هنگامی که با زبان پدیده شناسانه، بخصوص در عرصه روایات تاریخی سروکار پیدا می کنیم، محدودیت های زبان انسان خود را نشان می دهند. زبان پدیده شناسانه همان زبانی است که امور را همان طوری شرح می دهند که بر چشم غیر مسلح ظاهر می شوند. هنگامی که مولفان کتاب مقدس، کائنات دور و بر خود را توصیف می کنند، نه با دید دقیق علمی فنی بلکه با اصطلاحاتی که در خور نموده های ظاهری کائنات است، مطلب خود را بیان می کنند.

بر سر اینکه آیا کتاب مقدس به جای خورشید، زمین را مرکز منظومه شمسی می داند یا نه، چه جدل ها که راه نیفتاد. تکفیر گالیله را به یاد بیاورید که از آنجا نشأت گرفت که وی برخلاف کلیسا که زمین محوری را تصدیق می کرد چنین تعلیم می داد که خورشید محور و مرکز منظومه شمسی است. آن تکفیر باعث بحران کشنده ای شد که قابل قبول بودن متون مقدس را زیر سؤال برد. با تمام آن احوال، در هیچ کدام از بخش های تعلیمی تشریحی کتاب مقدس، ما نمی توانیم چیزی

پیدا کنیم که دال بر مرکزیت زمین در منظومه شمسی باشد. برای اینکه خیالتان را راحت کنم، در روایات کتاب مقدس آمده است که خورشید، در پهنه آسمان ها حرکت می کند. همین اشاره به حرکت خورشید است که مردم قدیم آن را به مرکز بودن زمین تعبیر کردند و هنوز هم که هنوز است عده زیادی ایراد می گیرند که کتاب مقدس گفته است زمین مرکز منظومه شمسی است.

من از این معجون زبان فنی که با زبان پدیده شناسانه ادغام شده و در جهان مدرن علم رایج گشته است، کم و بیش خنده ام می گیرد. گزارش تلویزیونی هواشناسی را ببینید. گزارش مزبور دیگر گزارش وضع هوا نیست بلکه غوطه عمیقی در عناصر و پدیده های موثر بر اتمسفر کره زمین و شرح مبسوطی از حال و آینده نزدیک لایه های راکد و لغزان و وزان هوای اقیانوس ها و قاره هاست. نمودارها و نقشه ها و جدول هایی که طی آن برنامه نشان داده می شوند به علاوه اسامی و الفاظ فنی و پیچیده ای که از دهان هواشناس مربوطه صادر می گردند، مرا مبهوت می کنند. آقای هواشناس درباره مراکز هوای پرفشار و تلاطم های جو و چاه های هوایی و سایر مسائل مربوط به حوزه هوانوردی داد سخن می دهد. با دیدن آن برنامه، من راجع به سرعت باد و درجه بارومتر یا همان هواسنج چیزهایی می شنوم. پیش بینی هوای فردا در قالب درصد احتمال بارندگی ارائه می شود. سپس در لحظه سر برآوردن از آن غوطه عمیق، جناب هواشناس می گوید، «طلوع خورشید فردا در ساعت شش و چهل و پنج دقیقه خواهد بود.» من که تعجب می کنم. فردا که خورشید کاری نمی کند، این زمین است که به دور خورشید می چرخد و خود را به خورشید می نمایاند و در واقع، طلوع می کند. آیا باید به تلویزیون زنگ بزنم و به این حيله هائی که علناً چیده اند تا آبروی زمین محوری را احیا کنند، اعتراض کنم؟

آیا می‌توانم به شیادی و خطاکاری آشکار آن گزارش ایراد بگیرم و بگویم چرا مجری آن، از سر بر افراشتن خورشید دم زده است؟ از جنبه مضحک قضیه گذشته، ببینیم اصل موضوع چیست. وقتی که ما از طلوع و غروب خورشید حرف می‌زنیم، نمودهای ظاهری خورشید را در نظر می‌گیریم و هیچکس هم ما را دروغگو خطاب نمی‌کند. مگر می‌شود بخش‌های روایتی دوم تواریخ، جهان مادی را در قالب اصطلاحاتی مثل اعلام درجه بارومتریک و درصد احتمال بارندگی توصیف کند؟ اگر روایات کتاب مقدس را طوری بخوانیم که انگار متن کتاب‌های علمی و فنی را می‌خوانیم، با مشکل بزرگی مواجه می‌شویم.

منظور من این است که هیچیک از بخش‌های تعلیمی تشریحی متون مقدس، با مطالب علمی عمیقاً سرو کار ندارد. در واقع، برخی از بخش‌های تعلیمی تشریحی متون مزبور، با مطالب علمی سرو کار دارند و از همین جاست که درگیری‌هایی حقیقی پدید می‌آید، درگیری‌هایی در زمینه روانشناسی و تئوری‌هایی که از لحاظ زیست‌شناسی، طبیعت و منشأ انسان را تحت مطالعه و داوری قرار می‌دهند. البته اگر ما ویژگی زبان پدیده‌شناسانه به کار رفته در روایات را بشناسیم، بسیاری از سایر درگیری‌ها اصلاً به وجود نمی‌آیند.

قاعده ۴

ابهامات بایستی با استفاده از بدیهیات تفسیر شوند در بازار زبان، برای مطالب مبهم جایی هست و برای آنچه صریح و قاطعانه و محکم است، جایی. از آنجا که ابهام درجاتی دارد و صراحت هم درجاتی، بسیار پیش می‌آید که مطالب مبهم و مطالب روشن با یکدیگر اشتباه گرفته

می‌شوند و جای یکدیگر را اشغال می‌کنند. البته معمولاً می‌توان تفاوت آنچه به صراحت گفته شده است، با آنچه ناگفته گذاشته شده اما تلویحاً بیان شده است را تشخیص داد و هر یک را در جای خویش قرار داد. من به این نتیجه رسیده‌ام که اگر تشکلهای مسیحی همین یک قاعده را مستمراً پی می‌گیرند، غالب اختلاف عقیده‌هایی که ما را از یکدیگر جدا می‌کنند، از میان برداشته می‌شد اما متأسفانه در همین نقطه اشتباه گرفتن مطالب مبهم و مطالب روشن با یکدیگر است که به راحتی می‌توان لا قیدی کرد.

چه بسا در جاهای مختلف خوانده‌ام که فرشتگان عاری از جنسیت اند در صورتی که در هیچ جای کتاب مقدس به عاری از جنسیت بودن فرشتگان اشاره‌ای نشده است. کسانی که فرشتگان را عاری از جنسیت می‌خوانند همواره مرقس ۱۲: ۲۵ را پشتیبان این نظر خود می‌شمارند در حالی که در آیه مزبور، عیسی می‌گوید که در آسمان، زن گرفتن و تسلیم ازدواج شدن وجود ندارد بلکه ما مثل فرشتگان خواهیم بود. یعنی آن آیه دال بر این است که فرشتگان ازدواج نمی‌کنند اما آیا دال بر این هم هست که آنها عاری از جنسیت اند؟ کاملاً جا دارد که تصور کنیم که چون فرشتگان عاری از جنسیت هستند ازدواج نمی‌کنند اما در هر حال کتاب مقدس چنین چیزی نمی‌گوید. آیا امکان ندارد که ازدواج نکردن فرشتگان دلیلی غیر از عاری از جنسیت بودن داشته باشد؟ اگر از آیه مورد بحث چنین استنباط کنیم که فرشتگان عاری از جنسیت اند، کار بی‌جائی نکرده‌ایم اما استنباط مزبور ضروری نیست. در مورد تعلیم کتاب مقدس در خصوص ذات انسان در قالب مذکر و مونث آن قدر سخن گفته شده است که خود به خود چنین القا می‌کند که جنسیت ما نه تنها نیست نمی‌شود بلکه احیا می‌گردد.

نمونه دیگری از برخورد لاقیدانه با موضوعات مبهم یا تلویحی، برخورد با مساله طبیعت بدن قیام کرده عیسی است. در این مورد هم من توضیحاتی را درباره بدن جلال یافته عیسی مشاهده کرده‌ام که حاوی این نکته بوده‌اند که آن بدن، قابلیت عبور از میان اجسام را دارد. پشتوانه کتاب مقدسی چنان ادعائی را در یوحنا ۲۰: ۱۹ یافته‌اند: «در شام همان روز که یکشنبه بود، هنگامی که درها بسته بود جائی که شاگردان به سبب ترس یهود جمع بودند ناگاه عیسی آمده در میان ایستاد و بدیشان گفت سلام بر شما باد.» به لغات این آیه خوب دقت کنید. آیا این آیه می‌گوید که عیسی «از حالت مادی خارج شد» و از درون جسم آن در عبور کرد؟ خیر، آیه می‌گوید که درها بسته بودند و عیسی آمد و در میان آنها ایستاد. چرا مولف بسته بودن درها را ذکر می‌کند؟ شاید می‌خواسته است نشان دهد که عیسی به چه طرز عجیبی در آن میان پدیدار شد. یا شاید فقط منظور او این بوده است که مطلب خود را، یعنی ترسیدن شاگردان از یهودیان را مورد تاکید قرار داده باشد. آیا ممکن است که عیسی به سوی شاگردان ترسیده خویش که پشت آن درهای بسته گرد آمده بودند آمده، در را باز کرده، داخل شده و با آنها شروع به صحبت کرده باشد؟ در اینجا هم احتمال این هست که عیسی واقعاً از درون جسم در عبور کرده باشد اما آن متن حاوی چنین چیزی نیست. نظر دادن در مورد بدن قیام کرده عیسی بر مبنای متن مزبور، یعنی نکته سنجی نامعتبر و تعبیر لاقیدانه.

بدیهی است که از مبهمات و تلویحات چه قرائت‌ها که نمی‌توان کرد. قرائت‌های بی‌پایه از متون تلویحی به قدری محتمل است که حتی دقیق‌ترین محققان هم ممکن است به دام آن بیفتند. یکی از دقیق‌ترین اعتراف‌نامه‌هایی که تا به حال نوشته شده، اعتراف‌نامه ایمانی وست‌منیستر است. الهیدانان

وست‌منیستر در تدوین آن اعتراف‌نامه دقت و احتیاطی فوق‌العاده به خرج داده‌اند. با این وصف در نسخه اصلی آن اعتراف‌نامه، نمونه بهت‌آوری از افراط به چشم می‌خورد، افراط در استنباط از یک متن تلویحی. آن اعتراف‌نامه بر مبنای اول یوحنا ۵: ۱۶ می‌گوید که ما نباید برای کسی که گناه منجر به موت را مرتکب شده است دعا کنیم. آیه مزبور این است: اگر کسی برادر خود را ببیند که گناهی را که منتهی به موت نباشد می‌کند دعا بکند و او را حیات خواهد بخشید، به هر که گناهی منتهی به موت نکرده باشد. گناهی منتهی به موت هست؛ به جهت آن نمی‌گوییم که دعا باید کرد.

در این آیه، یوحنا با ذکر سخن عیسی، خوانندگان را تشویق می‌کند که برای برادرانی که گناهان ایشان منتهی به موت نیستند، دعا کنند. او دعا کردن برای آنانی که گناه منتهی به موت را مرتکب شده‌اند، ممنوع نمی‌کند. او می‌گوید «به جهت آن نمی‌گوییم که دعا باید کرد.» یوحنا که نگفته است «می‌گوییم که برای آن نباید دعا کرد.» جمله اولی، یعنی جمله کتاب مقدس، هر چه هست منهای تحکم است؛ جمله بعدی یعنی جمله ما، چیزی است به علاوه یک ممنوعیت. بنابراین اگر محققان فرهیخته‌ای که در یک مجمع خطیر گرد آمده‌اند در تلاشی دسته‌جمعی در مسیر استنباط، از چنین نکته ظریفی غافل می‌مانند، ما که به تنهایی با متون مقدس سر و کار داریم چقدر باید در برخورد با آن دقت کنیم.

ما نه فقط موقعی که در استنباط از متون مقدس افراط می‌کنیم بلکه وقتی استنباطات را با آنچه به محکمی و صراحت تعلیم داده شده است رو در رو قرار می‌دهیم نیز با مشکل مواجه می‌شویم. در مواقعی که استنباط حاصله با چیزی که صریحاً بیان شده در تضاد است، استنباط مزبور را باید کنار گذاشت.

در مباحثات مداوم بین کالونیست‌ها و آرمینیان‌ها، دو جناح چه ایرادهای سنگینی که از یکدیگر نمی‌گیرند. بی‌آنکه بخواهم به بحث تمام‌عیاری در مورد آن ایرادات پردازم، اجازه بدهید با طرح یکی از مسائل بین آن دو جناح که همیشه افت‌نکرده خیز برمی‌دارد، بحث محکمت و مبهمات یا همان تصریحات و تلویحات را نمونه‌ای دیگر بیاورم. در راستای موضوع توانائی اخلاقی انسان برای چرخاندن روی خویش به سوی مسیح بدون یآوری قدرت روح القدس، بسیاری چنین مطرح می‌کنند که انسان در آن حد از توانائی طبیعی هست که خود، خویش را به مسیح متمایل کند. عبارات بسیاری نظیر «هر که به او ایمان آرد... حیات جاودانی یابد...» (یوحنا ۳: ۱۵)، در جهت دفاع از آن نظریه مورد استناد قرار گرفته‌اند. کتاب مقدس می‌گوید «هر که... ایمان آرد... آیا این بر آن دلالت نمی‌کند که هر کس به همت خود می‌تواند ایمان بیاورد و به مسیح پاسخ دهد؟ آیا این «هر که» تلویحاً از آن توانائی اخلاقی جهان‌شمول خبر نمی‌دهد؟

چنان عباراتی می‌توانند راه را برای استنباط آن توانائی جهان‌شمول باز بگذارند اما اگر این گونه استنباطات با یک تعلیم صریح در نزاع باشند باید از آنها چشم پوشید.

بگذارید تحلیل خویش از چنان عباراتی را با محدود کردن خویش به آنچه عملاً و صریحاً گفته شده است آغاز کنیم: «هر که به او ایمان آرد... حیات جاودانی یابد...» این آیه صریحاً تعلیم می‌دهد که همه اعضای طبقه ایمانداران (الف)، در طبقه آنانی که حیات جاودانی دارند (ب) خواهند بود. همه الف‌ها ب خواهند بود. اما آیه مزبور درباره کسی که ایمان می‌آورد چه می‌گوید؛ چه کسی در طبقه الف خواهد بود؟ آیه در این خصوص ابداً چیزی نمی‌گوید. درباره

اینکه ایمان آوردن چه شرایط و ضروریاتی دارد یا چه کسی ایمان خواهد آورد یا نخواهد آورد، هیچ چیز در این باره گفته نشده است. در جای دیگری از متون مقدس می‌خوانیم: «کسی نزد من نمی‌تواند آمد مگر آنکه پدر من آن را بدو عطا کند» (یوحنا ۶: ۶۵). چیزی که این آیه در مورد توانائی انسان در زمینه آمدن به سوی مسیح می‌گوید، صریح است. جمله عیسی هم حالت جهان‌شمولی را نفی می‌کند هم حاوی یک لفظ مستثنی‌کننده است. یعنی این آیه به روشنی بیان می‌کند که کسی نمی‌تواند (قادر نیست) به سوی مسیح بیاید؛ آن لفظ مستثنی‌کننده می‌گوید، مگر آنکه آن آمدن را پدر به او عطا کند. این آیه صریحاً تعلیم می‌دهد که قبل از اینکه کسی قادر شود به سوی مسیح بیاید، یک پیش شرط ضروری باید محقق شود. آن پیش شرط این است که آن آمدن، بایستی توسط پدر «عطا» شود. مجدداً بگویم که هدف من از این مبحث، مطرح کردن مجادله بین کالونیست‌ها و آرمینیان‌ها نبود بلکه می‌خواستم نشان دهم که در چنین مواردی، استنباطات نمی‌توانند جهت ابطال تعلیم صریح به کار روند.

هم چنین استنباطاتی که ماخذ آنها اظهارات مقایسه‌ای است مساله‌ساز هستند. اجازه بدهید به عبارت معروفی از اول قرن‌تین که بسیاری از آن لغزش خورده‌اند، نگاهی بیندازیم. پولس با توجه به خاصیت‌های تجرد و ازدواج می‌گوید: «پس هم کسیک ه [باکره خود را] به نکاح دهد نیکو می‌کند و کسی که به نکاح ندهد نیکوتر می‌نماید» (اول قرن‌تین ۷: ۳۸). آیا به کرات نشنیده‌اید که پولس مخالف ازدواج بوده یا که او گفته ازدواج کردن چیز بدی است؟ آیا آن سخن واقعاً چنین مفاهیمی دارد؟ بدیهی است که نه. او بین خوب و بهتر نه بین خوب و بد مقایسه‌ای انجام داده است. اگر گفته شده که چیزی بهتر از

چیز دیگر است، دال بر این نیست که اولی خوب است و دومی بد. سطوحی از نیکوئی وجود دارند که می شود آنها را با هم مقایسه کرد.

همین مساله ارزش های نسبی، در دهه ۶۰ در ارتباط با موضوع سخن گفتن به زبان ها خود را نشان داد. پولس می گوید: «هر که به زبانی می گوید خود را بنا می کند اما آنکه نبوت می نماید کلیسا را بنا می کند. و خواهش داریم که همه شما به زبان ها تکلم کنید لیکن بیشتر اینکه نبوت نمائید زیرا کسی که نبوت کند بهتر است از کسی که به زبان ها حرف زند مگر آنکه ترجمه کند تا کلیسا بنا شود» (اول قرنیتیان ۱۴: ۴-۵). من شاهد بوده ام که هر دو سوی جدل زبان ها، این آیات را تحریف می کنند. آنانی که با زبان ها مخالف بوده اند این گونه شنیده اند که پولس می گوید نبوت خوب و زبان ها بد است. آنها هم متوجه نشده اند که قضیه، قضیه مقایسه خوب با خوبتر است. آنانی هم که به نفع زبان ها حرف می زنند، طوری سخن می گویند که انگار زبان ها مهمتر از نبوت است.

قاعده تفسیر مبهمات در پرتو بدیهیات نیز از جنس همین قاعده تفسیر تلویحات در پرتو تصریحات است. اگر ما بدیهی را از روی مبهم تفسیر کنیم به سوی تفسیری نادرست و منفعت جویانه رانده می شویم که به طور اجتناب ناپذیری فرقه ای است. قاعده زیر بنائی، قاعده مراقبت است: قرائت دقیق و مسئولانه مفاد واقعی متون، ما را از سر درگمی و تحریف زیاد حفظ می کند. لازم نیست در علم منطق عالم دهر باشیم، کافی است خیلی ساده، عقل سلیم خود را به کار ببریم. برخی اوقات حرارت مجادلات، آن عقل سلیم را دود می کند.

قاعده ۵

تعیین دقیق معنای لغات

کتاب مقدس هر چه باشد، کتابی است که اطلاعات خود را به کمک لفظ و لغت منتقل می کند. این بدان معناست که کتاب مقدس انباشته از لغت است. اندیشه ها از طریق ارتباط آن لغات بیان می شوند. هر لغت منفرد، به انتقال کل محتوای بیان شده کمک می کند. هر چه تک تک لغاتی را که در جملات کتاب مقدس به کار برده شده اند بهتر بفهمیم، پیام کل متون را بهتر می توانیم فهمید.

وقتی کلمات با دقت به کار برده نشوند یا ابهام آمیز باشند، گفتگوی درست و درک واضح دشوار می شود. استفاده از کلمات نابجا و سوء تفاهم، دو پدیده متصل به هم هستند. همه ما استیصال و درماندگی لحظاتی را چشمیده ایم که طی آنها، می خواهیم مطلبی را به کسی القا کنیم اما نمی توانیم چنان ترکیبی از کلمات را فراهم آوریم که به روشنی گویای منظور واقعی ما باشند. همچنین در مواقعی که کلمات ما درست در جای خود نشسته اند اما مخاطب در درک مفهوم آنها دچار سوء تفاهم شده است، احساس درماندگی و بیهودگی می کنیم.

مخاطبان الهیدانان اغلب شکایت می کنند که ایشان، لغات پرطمطراق را زیاد به کار می برند. کلمات قلمبه سلنبه ای که بیش از حد فنی اند، غالباً باعث یاس و ناراحتی می شوند. استفاده از اصطلاحات فنی، ممکن است چندان برای آن نباشد که منظور خود را دقیق تر بیان کنیم، بلکه به خاطر آنکه مبادا اظهارات ما خیلی آسان فهمیده شود یا اینکه دانش وسیع خود را به رخ مردم بکشیم. از طرف دیگر، دانش اندوختگان نه به هدف سر در گم کردن، بلکه

به نیت مو را از ماست کشیدن، میل دارند در حوزه خود زبانی فنی را پدید آورند. زبان روزمره ما به طریقی چنان مسامحه آمیز به کار می رود که در پهنه آن، لغات، مفاهیمی انعطاف پذیرتر از آن به خود می گیرند که بتوانند در القای مضامین باریک سودمند افتند.

با اینکه گاهی از دست زبان فنی حوزه پزشکی به تنگ می آئیم اما خاصیت آن را نیز در عرصه درمان ملاحظه می کنیم. اگر بیمار شویم و به طبیب بگوئیم، «حالم خوب نیست»، او فوراً از ما می خواهد که دقیق تر توضیح بدهیم. اگر او معاینه کاملی از ما بکند و بگوید، «اوضاع معده شما به هم ریخته است»، آن وقت نوبت ماست که از او بخواهیم دقیق صحبت کند چرا که مشکل معده از سوءهاضمه خفیف تا سرطان لاعلاج می تواند باشد. پس در طبابت، دقیق و فنی بودن، همان چیزی است که بیمار را از مرگ می رهند.

اگر مایلیم که مخاطبان ما، ما را درک کنند، باید یاد بگیریم که حرفی که می زنیم با منظور ما بخواند و منظور ما همان چیزی باشد که حرفش را می زنیم. زمانی به سخنرانی یک الهیدان درباره الهیات اصلاح شده گوش می کردم. در اواسط سخنرانی وی، دانشجویی دست بلند کرد که «استاد، همان طور که گوشمان با شماست می توانیم فرض کنیم که یک کالوینیست هستی؟» آن مرد دانشمند پاسخ داد: «چرا که نه چون من واقعاً یک کالوینیست هستم.» او پس از این تأیید به سخنرانی خود ادامه داد. لحظاتی نگذشت که استاد در میانه یک جمله و در حالی که برق یک مکاشفه در چشمانش می درخشید مکث کرد و از آن دانشجوی کذائی پرسید: «شما از یک کالوینیست چه برداشتی دارید؟» آن دانشجو پاسخ داد: «کالوینیست کسی است که معتقد است خدا برخی از مردم را برخلاف میل آنها با مشیت و لگد و داد و فریاد به ملکوت خود

می آورد در عین حال که دیگرانی را محروم می کند که نامیدانه در حسرت ورود به ملکوت هستند.» با شنیدن این سخن، سخنران که شوک وارده، دهانش را باز گذاشته بود تکانی به خود داد و گفت: «حالا که این طور است لطفاً مرا کالوینیست محسوب نفرمائید.» اگر آن استاد از آن دانشجو نمی پرسید که از اصطلاح کالوینیست چه می فهمد، در واقع چیزی اساساً مخالف مقصود خود را به او القا کرده بود زیرا دانشجوی مذکور، برداشت بسیار غلطی از سخنان او داشت. به هنگام مطالعه کتاب مقدس، این نوع سوءتفاهمات می توانند روی دهند و در واقع روی هم می دهند.

شاید بزرگترین پیشرفت مشهود عرصه دانش اندوزی کتاب مقدس در قرن بیستم، در رشته لغت شناسی رخ داده باشد. این بدان معناست که ما، درک خود را از مفهوم واژه‌هایی که در کتاب مقدس یافت می شوند، به شدت افزایش داده‌ایم. به تصور من، ارزشمندترین ابزار استنباطی زمان حال، قاموس الهیاتی عهدجدید موسوم به کیتل است. قاموس مزبور که حاصل مطالعه بر روی واژه‌هاست از چند مجلد قطور تشکیل شده که هر چند در نوع خود گران قیمت است، اما برای کتاب مرجعی که خوب از عهده برمی آید، پولی نیست. لغات کلیدی یافت شده در عهدجدید، در آن قاموس تحت مطالعه موشکافانه واقع شده‌اند. به عنوان مثال، واژه‌ای مثل «عادل شمردن» در یکی از آن مجلات تحت بررسی قرار گرفته است. لفظ مذکور در هر کجای متون که دیده شده، تحلیل جامعی از آن به عمل آمده است. علاوه بر این، معنای آن لفظ از زمان هومر و یونانی باستان تعقیب شده و تا ترجمه یونانی عهدعتیق (هفتاد تنان) تسری یافته و تا اناجیل و رسالات و تاریخ کلیسای اولیه ادامه پیدا کرده است. حالا دیگر دانش پژوه میدان کتاب مقدس، به جای اینکه در یک لغت نامه معمولی

دنبال لغتی بگردد و تعریف آن را به علاوه مترادف‌های مربوطه در دو سه سطر پیدا کند، می‌تواند به سراغ قاموس کیتل برود و چهل پنجاه صفحه توضیح مفصل آن قاموس را در مورد آن لغت ببیند و محدوده‌های تمام موارد استفاده از آن لغت و تفاوت‌های جزئی و ظریف آن محدوده‌ها را ملاحظه کند. با استفاده از آن قاموس، ما می‌توانیم دریابیم که افلاطون، اورپیدس، لوقا و پولس، چگونه از یک لغت خاص استفاده کرده‌اند. طرز استفاده آن بزرگان از لغات کلیدی، درک ما را از زبان کتاب مقدسی، بسیار موشکافانه می‌کند و کمک بزرگی است تا تفسیرهای امروزی کتاب مقدس، دقیق نوشته شوند.

برای تعریف لغات، معمولاً دو راه اساسی وجود دارد که یکی از آنها صرف است و دیگری عرف کاربرد. صرف، علم مشتقات و ریشه‌یابی یک کلمه است. به عنوان مثال ما با دیدن واژه هیپوپوتاموس ممکن است حیرت کنیم که این واژه به چه مفهوم می‌تواند باشد در صورتی که اگر یونانی می‌دانستیم می‌فهمیدیم که هیپوس به معنای «اسب» است و پوتاموس به مفهوم «رودخانه» و در نتیجه هیپوپوتاموس یعنی «اسب رودخانه» یا همان «اسب آبی». مطالعه ریشه‌ها و سرچشمه مفاهیم لغات برای دست یافتن به عصاره یک اصطلاح می‌تواند کمک بسیار موثری باشد. برای نمونه، واژه عبری معادل جلال، در اصل به مفهوم «سنگین» یا «وزین» بوده است. از این رو جلال خدا، با مفاهیمی مثل «وقار» و «اهمیت» سر و کار دارد. یعنی اینکه ما او را «سبک» نمی‌گیریم. البته اگر لغات را فقط با توجه به مفاهیم اصلی آنها تعریف کنیم ممکن است با مشکلات متعددی مواجه شویم.

علاوه بر رسیدگی به سرچشمه‌ها و مشتقات لغات، مطالعه زبان در راستای کاربرد آن نیز از اهمیتی فوق‌العاده برخوردار است. لزوم این مطالعه از آنجا

ناشی می‌شود که مفهوم لغات، بسته به چگونگی کاربرد آنها، پذیرای تغییراتی می‌شود. مثلاً لغت انگلیسی cute، در دوره معروف به الیزابت، به مفهوم پا چنبیری، یعنی کسی که پاهایش قوس دار است، بکار می‌رفته در حالی که امروزه به مفهوم تیزهوشی و جذابیت است! لغت scan لا اقل در دوران تحصیل من، در لغت‌نامه‌های انگلیسی به مفهوم «قرائت دقیق و از روی جزئیات» بود در صورتی که در نسخ جدید لغت‌نامه‌ها به معنای «نگاه گذرا انداختن» است. پس می‌بینیم که معنای یک لغت، در عرض چند سال به کلی دگرگون و حتی وارونه شده است. سبب این دگرگونی یا وارونگی این است که مردم آنقدر آن را سوءاستعمال کرده‌اند که غرض از آن سوءاستعمال، اصلاً «معنای عرفی یا رایج» آن کلمه شده است. آخرین مثال اینکه واژه انگلیسی gay که اینک به مفهوم مرد منحرف است، تا همین چند سال پیش مفهوم «خوشبخت» و «شاد» را می‌رسانید.

کلماتی که معنای متعدد دارند

در کتاب مقدس دهها لغت بخصوص هست که هر کدام معانی متعدد دارند. معنای خاص هر لغت را فقط زمینه و صحنه‌ای که آن لغت در آن به کار رفته است تعیین می‌کند. به عنوان مثال، کتاب مقدس مکرراً از خواست یا اراده خدا نام می‌برد. لفظ مزبور لا اقل به شش طریق مختلف در کتاب مقدس به کار رفته است. برخی اوقات واژه اراده، به فرایضی اشاره می‌کند که خدا آنها را بر قوم خود آشکار کرده است. این طریقه از کاربرد آن لغت به این معناست که توصیف اراده خدا «نسخه شرح وظیفه قوم اوست». اصطلاح اراده، همچنین برای تشریح «اقدام ملوکانه خداست، اقدامی که خدا با توسل به

آن، آنچه را که خواست اوست، حادث می کند. « ما این اراده را، اراده کار ساز خدا می خوانیم چرا که این اراده، آنچه را که خدا بخواهد تحت تأثیر قرار می دهد. سپس صحبت اراده ای به میان می آید که «خود سبب خشنودی خداست، همان چیزی است که خدا در تحقق آن مشعوف می شود. »

اجازه بدهید ببینیم چگونه یک عبارت از متون مقدس می تواند در پرتو این سه معنای مختلف اراده، تفسیر شود: «خداوند... نمی خواهد که کسی هلاک گردد» (دوم پطرس ۳: ۹). این عبارت می تواند به معنای ذیل باشد: (۱) خدا چنین تکلیفی را معین کرده که هیچکس مجاز به هلاک شدن نیست؛ هلاک شدن ما برخلاف حکم خداست؛ (۲) خدا پادشاهانه مقرر داشته و به قطعی ترین وجه امر خود را نافذ می کند که هرگز هیچکس هلاک نشود؛ یا (۳) وقتی که مردم هلاک می شوند خدا خشنود نمی شود. به تصور شما، کدامیک از این سه تفسیر درست است؟ آیا برای انتخاب خود دلیلی در دست دارید؟ اگر زمینه و بستر آیه در دست بحث را بررسی کنیم و با در نظر گرفتن زمینه کلی متون مقدس، روش مقایسه از راه ایمان را در پیش بگیریم، خواهیم دید که فقط یکی از آن سه برداشت و آن هم برداشت سوم صحیح است.

در میان لغاتی که مفاهیم متعدد دارند، من به لفظ «عادل شمردگی» دل بستگی دارم. در رومیان ۳: ۲۸ پولس می گوید: «زیرا یقین می دانیم که انسان بدون اعمال شریعت محض ایمان عادل شمرده می شود.» در یعقوب ۲: ۲۴ می خوانیم: «پس می بینید که انسان از اعمال عادل شمرده می شود نه از ایمان تنها.» اگر لفظ عادل شمرده شدن در هر مورد فوق دارای مفهومی یکسان باشد پس بین دو مولف کتاب مقدس بر سر مساله ای که به مقصد ابدی ما مربوط است، تضاد و تناقض غیر قابل حلی وجود دارد. لوتر، «عادل شمرده

شدن به واسطه ایمان» را بند و ماده ای می داند که کلیسا یا بر آن می ایستد یا از آن سقوط می کند. مفهوم عادل شمرده شدن و موضوع چگونگی حدوث آن، چیز کوچکی نیست. با همه عظمت مطلب، می بینید که پولس می گوید عادل شمرده شدن با ایمان سوای اعمال میسر است و یعقوب می گوید با اعمال و نه با ایمان تنها. انگار پولس برای آنکه تحلیل مطلب را برای ما دشوارتر کرده باشد، در باب چهارم رومیان دو پا را در یک کفش می کند که ابراهیم، حتی پیش از آنکه مختون شود، چون وعده خدا را باور کرد، عادل شمرده شد. او ابراهیم را از باب پانزدهم پیدایش، عادل شمرده شده به حساب می آورد. یعقوب می گوید: «آیا پدر ما ابراهیم به اعمال عادل شمرده نشد وقتی که پسر خود اسحق را به قربانگاه گذرانید؟» (یعقوب ۲: ۲۱). بدین ترتیب، یعقوب تا باب بیست و دوم پیدایش، ابراهیم را عادل شمرده شده، محسوب نمی کند.

اگر ما به بررسی بنشینیم که اصطلاح عادل شمردن چه مفاهیمی می تواند داشته باشد و هر یک از آن مفاهیم را در آیه مربوط به آن نافذ بدانیم، مساله عادل شمرده شدن به آسانی حل می شود. اصطلاح عادل شمردن، می تواند به دو مفهوم زیر باشد: (۱) باز آوردن آنانی که تحت داوری خدا هستند به حالتی از مصالحه با او. (۲) مدلل کردن یا استیفای حقوق. برای نمونه، عیسی می گوید: «حکمت از جمیع فرزندان خود مصدق می شود» (لوقا ۷: ۳۵). [ترجمه فارسی آیه خود به خود صحت نظر نویسنده این کتاب را درباره مفاهیم عبارت «عادل شمرده شدن» ثابت می کند زیرا همان گونه که ملاحظه می کنید واژه مزبور که در اغلب موارد عادل شمردن ترجمه می شود در اینجا مصدق که صورت دیگری از همان استیفای حقوق است ترجمه شده است - م. م.] می بینیم

که عیسی در اینجا کلمه‌ای را به مفهوم تصدیق کردن یا استیفای حقوق به کار می‌برد که در اکثریت قریب به اتفاق موارد به مفهوم عادل شمردن است. عیسی در اینجا نه مفهوم الهیاتی آن کلمه بلکه مفهوم عملی و عینی آن را که همان استیفای حقوق باشد در نظر داشته است.

اما پولس در باب سوم رومیان آن لفظ را به چه مفهوم به کار برده است؟ اینجا دیگر بحث ندارد که منظور پولس از همان لفظ و لغت «عادل شمرده شدن»، القای جنبه الهیاتی آن در حد نهایت است.

و اما درباره یعقوب مطلب از چه قرار است؟ اگر زمینه مطلب یعقوب را مطالعه کنیم، خواهیم دید که او در راستائی متفاوت با راستای بحث پولس سخن می‌گوید. یعقوب در ۲: ۱۴ می‌گوید: «ای برادران من چه سود دارد اگر کسی گوید ایمان دارم وقتی که عمل ندارد؟ آیا ایمان می‌تواند او را نجات بخشد؟» یعقوب مشغول طرح پرسشی است که چه نوع ایمانی لازمه نجات است. او دارد می‌گوید که ایمان حقیقی منتج به اعمال می‌شود. او ایمان بدون اعمال را ایمان مرده، ایمانی بی‌اصالت می‌خواند. نکته اینجاست که مردم می‌توانند در عین حال که هیچ ایمانی ندارند، ادعای ایمان کنند و ادعای ایمان هنگامی تصدیق می‌شود یا حق مطلب را ادا می‌کند که به وسیله میوه ایمان، یعنی همان اعمال نشان داده شود. ابراهیم از نظر ما، توسط همان میوه، عادل شمرده شد یا مدلل و تصدیق شد. از لحاظی، ادعای ابراهیم در زمینه عادل شمرده شدن، توسط اعمال او مدلل و تصدیق شد. آن اصلاح طلبان وقتی شعار «عادل شمرده شدن تنها به واسطه ایمان اما نه به واسطه ایمان تنها» را سر دادند، عمق مطلب را خوب فهمیده بودند.

کلماتی که معنای آنها به مفاهیم تئوریک تبدیل می‌شوند دسته‌ای از کلمات هستند که این امکان را در اختیار ما قرار می‌دهند که در تفسیر، نظر ما صائب و دقیق باشد. این دسته از کلمات، همان هائی هستند که آمده‌اند تا برای تکوین اصول و مبادی مورد استفاده قرار گیرند. به عنوان مثال، لغت نجات جزء آن دسته از کلمات است. در جهان کتاب مقدسی، اگر کسی به هر شکل از هر گونه مشکل و مصیبتی رهایی می‌یافت، «نجات یافته» تلقی می‌شد. اشخاص که از یک شکست نظامی جان به در می‌بردند یا یک جراحی بدنی یا بیماری را به سلامت پشت سر می‌گذاشتند و همچنین کسانی که از دام یک رسوائی یا اتهام می‌گریختند، همه به زبان کتاب مقدس «نجات یافته» محسوب می‌شدند. با همه اینها، نجات نهائی موقعی به روی اشخاص آغوش می‌گشاید که از قدرت گناه و مرگ رهاشده و از غضب خدا گریخته باشند. با توجه به این نوع «نجات دادن و نجات یافتن» بخصوص است که ما آموزه‌ای برای نجات پدید آورده‌ایم. موضوع وقتی مشکل ساز می‌شود که ما به سوی عهدجدیدی باز می‌گردیم که آموزه‌ای برای نجات را از آن درک کرده‌ایم و توقع داریم که در هر جای آن که اسم نجات به میان آمده است، آن نجات به معنای نجات تمام و کمال و در اعلی مرتبه ممکن باشد. به عنوان مثال، پولس در موقعیتی می‌گوید که زن «به زائیدن نجات خواهد یافت» (اول تیموتائوس ۲: ۱۵). آیا این به آن معناست که برای نجات، دو طریق معین شده است؟ آیا مردان باید از طریق مسیح نجات یابند اما زنان فقط به وسیله بچه دار شدن می‌توانند به ملکوت آسمان داخل شوند؟ بدیهی است که پولس هنگامی که از اصطلاح نجات در پیوند با بچه به دنیا آوردن سخن می‌گوید، سطح دیگری از نجات را در نظر دارد.

دیگر اینکه ما در اول قرن‌تین ۷: ۱۴ می‌خوانیم: «زیرا که شوهر بی‌ایمان از زن خود مقدس می‌شود و زن بی‌ایمان از برادر مقدس می‌گردد و اگر نه اولاد شما ناپاک می‌بودند لیکن الحال مقدسند.» اگر از زاویه تقدیس شدن به این آیه بنگریم به چه نتیجه‌ای می‌رسیم؟ وقتی تقدیس شدن پس از عادل شمرده شدن از راه می‌رسد و پولس هم می‌گوید که همسری که ایمان ندارد تقدیس شده است، تنها نتیجه‌ای که می‌توان گرفت این است که همسری که ایمان ندارد نیز عادل شمرده شده است. چنین چیزی پدید آورنده یک الهیات شاخ و دم دار و به این معناست که اگر شما به مسیح ایمان ندارید یا می‌خواهید از او پیروی کنید ولی نگرانید که مبادا آخر سر شایسته ملکوت شمرده نشوید یا اگر مسیح را قبول ندارید اما فکر می‌کنید که نکند بزند و یک مرتبه عیسی پسر خدا از کار در آید، کار از محکم کاری عیب نمی‌کند، بفرمائید یک همسر مسیحی برای خود پیدا کنید و هم دنیا را داشته باشید و هم آخرت را. با این حساب می‌توان گفت که شاید سه راه برای عادل شمرده شدن وجود داشته باشد: (۱) از طریق ایمان به مسیح، (۲) از طریق داشتن بچه و (۳) از طریق ازدواج با یک ایماندار.

این نوع آشفتگی الهیاتی به شرطی اتفاق می‌افتد که ما کلمه تقدیس را در همه جا حامل همه بار اصولی آن بدانیم. البته کتاب مقدس آن کلمه را به شکل دیگری مورد استفاده قرار می‌دهد. واژه تقدیس در وهله اول فقط به معنای «جدا کردن» یا «مشخص نمودن» است. اگر دو غیر ایماندار با هم ازدواج کنند و یکی از آنها مسیحی شود، آنگاه همسر بی‌ایمان، به خاطر بچه‌هایی که آن دو دارند، با بدن مسیح در پیوند ویژه‌ای قرار می‌گیرد اما این به آن معنا نیست که نجات یافته است.

نمونه‌هایی که برشمردم قاعده‌تأبایستی برای نشان دادن نکته‌ای حیاتی کافی باشند و آن نکته اینکه داشتن شناختی دقیق از کلمات به کار برده شده در متون مقدس، بسیار حائز اهمیت است. مجادلات و بدعت‌های بیشمار، همگی از آنجا ناشی می‌شوند که به معنای متعددی که اغلب لغات دارند، بی‌اعتنائی می‌شود.

قاعده ۶

توجه به روایات متوازی

یکی از جذاب‌ترین ویژگی‌های ادبیات عبری، استفاده از متوازی‌ها (اشتراک وجه) در آن ادبیات است. استفاده از متوازی‌ها در زبان‌های باستانی خاور نزدیک رایج و تشخیص مضامین متوازی کار ساده‌ای است. شناخت مضامین متوازی خواننده را در درک متن مربوطه بسیار کمک می‌کند.

اشعار عبری هم مثل اشعار سایر زبان‌ها، اغلب از وزن خاصی برخوردار هستند لیکن بدیهی است که به هنگام ترجمه اشعار، معمولاً وزن آنها را نمی‌توان ترجمه یا منتقل کرد. در عوض، متوازی‌ها در ترجمه‌ها به این آسانی از دست نمی‌روند چرا که آنها حاصل اندیشه‌ها هستند نه محصول ریتم‌ها و هجاها. متوازی‌ها را می‌توان جملات یا الفاظی خواند که نسبت به یکدیگر نظم معنوی دارند یا از لحاظ معنا موازی یکدیگرند. متوازی‌ها بر سه دسته اند: مترادف‌ها، متضادها و مرکب‌ها.

متوازی مترادف در جاهایی دیده می‌شود که دو مصرع از یک بیت یا دو پاره از یک عبارت، به دو شیوه تقریباً متفاوت، یک معنا را می‌رسانند. به عنوان مثال:

شاهد دروغگو بی سزا نخواهد ماند
و کسی که به دروغ تنطق کند رهائی نخواهد یافت. (امثال ۱۹: ۵)
یا

بیائید عبادت و سجده نمائیم؛

و به حضور آفریننده خود خداوند زانو زنیم. (مزامیر ۹۵: ۶)

متوازی متضاد موقعی دیده می شود که دو مصرع از یک بیت یا دو پاره از یک عبارت ظاهراً در تضاد باشند. آن دو ممکن است بر یک معنا دلالت کنند اما یکی شکل اثبات به خود می گیرد و دیگری شکل نفی.

پسر حکیم تادیب پدر خود را اطاعت می کند،

اما استهزاکننده تهدید را نمی شنود. (امثال ۱۳: ۱)

یا:

کسی که به دست سست کار می کند فقیر می گردد،

اما دست چابک غنی می سازد. (امثال ۱۰: ۴)

متوازی مرکب، کمی پیچیده تر از متوازی های دیگر است. در این نوع از متوازی ها بخش اول عبارت خواننده را به حالت انتظاری می کشاند که در بخش دوم عبارت برآورده می شود. این گونه از متوازی ها هم چنین می توانند طی یک حرکت انبساطی «پلکانی»، به استتاجی در بخش سوم عبارت ختم شوند.

زیرا اینک دشمنان تو ای خداوند،

هان دشمنان تو هلاک خواهند شد؛

و جمیع بدکاران پراکنده خواهند شد. (مزامیر ۹۲: ۹)

هر چند که عیسی به زبان شعر سخن نگفت اما تاثیر قالب متوازی ها را در سخنان او می توان دید.

هر کس از تو سؤال کند، بدو ببخش

و از کسی که قرض از تو خواهد، روی خود را مگردان. (متی ۵: ۴۲)
یا:

سؤال کنید که به شما داده خواهد شد؛

بطلبید که خواهید یافت؛

بگویید که برای شما باز کرده خواهد شد. (متی ۷: ۷)

چنانچه بتوانیم متوازی ها را تشخیص دهیم، مشکلاتی که در فهم یک متن داریم، غالباً از پیش پا برداشته می شوند. تشخیص دادن متوازی ها، هم چنین عمق درک ما را از عبارات مختلف افزایش می دهد. در اشعیا ۴۵: ۶-۷ شاهد متنی هستیم که بسیاری از آن لغزش خورده اند:

من بیهوه هستم و دیگری نی،

پدیدآورنده نور و آفریننده ظلمت؛

صانع سلامتی و آفریننده بدی؛

من بیهوه هستم همه این چیزها هستم.

درباره این متن بارها از من سؤال شده است. آیا این متن به وضوح نمی گوید که خدا آفریننده بدی و شرارت است؟ آیا چنین چیزی خدا را به وجود آورنده گناه معرفی نمی کند؟ تحلیل این متن مساله ساز ساده است به شرطی که ما وجود نمایان نمونه ای از متوازی های متضاد را در آن نادیده نگیریم. در بخش اول متن مزبور، نور در تضاد با ظلمت مطرح شده است. در بخش دوم، سلامتی در جنگ یا بدی تصویر شده است. متضاد سلامتی چیست؟ متضاد سلامتی نه آن نوع از بدی که متضاد نیکوئی است بلکه آن «بدی» است که متضاد «سلامتی» است. ترجمه جدیدی از کتاب مقدس که در آمریکا به عمل آمده و

کتاب مقدس استاندارد آمریکائی نام گرفته آن بخش از آیه مورد بحث را چنین ترجمه کرده است: «باعث رفاه و خالق آفت». این برداشتی که در این ترجمه تازه کتاب مقدس از آن اندیشه به عمل آمده، اندیشه‌ای که در قالب متوازی متضاد بیان شده، برداشت صائب تری است. نکته موجود در آن آیه این است که خدا در نهایت، یک قوم خداشناس را به برکت رفاه و سلامتی و آرامش می‌پوشاند اما وقتی که در داوری با آنها برخورد می‌کند، بر آنها بلا نازل می‌کند. چنین چیزی، با تصور اینکه خدا اصلاً خالق شرارت است، از زمین تا آسمان فاصله دارد.

متن دیگری که ارائه‌کننده نوعی از متوازی‌ها و مساله ساز است، در دعای ربانی یافت می‌شود. عیسی به شاگردانش یاد می‌دهد که این گونه دعا کنند: «ما را در آزمایش میاور» (متی ۶: ۱۳). یعقوب به ما هشدار می‌دهد که «هیچ کس چون در تجربه افتد نگوید خدا مرا تجربه می‌کند» (یعقوب ۱: ۱۳). آیا دعای عیسی به مفهوم این است که خدا در واقع ممکن است ما را وسوسه کند یا دست کم کار ما را به وسوسه شدن بکشاند؟ آیا عیسی دارد به ما می‌گوید از خدا تقاضا کنید که در جهت اغوا کردن ما کار نکند یا ما را به دام گناه نیندازد؟ اصلاً این طور نیست.

اگر ما اضلاع دیگر آن متوازی را بررسی کنیم، مساله به آسانی از میان برداشته می‌شود. آن آیه می‌گوید: «ما را در آزمایش میاور، بلکه از شریر ما را رهائی ده.» این نمونه‌ای از متوازی مترادف است. هر دوی آن قسمت‌ها، عملاً یک مطلب را بیان می‌کنند. در آزمایش آورده شدن یعنی تحت هجوم شدید آن شریر واقع شدن. «آزمایش» آن نوع «تجربه» ای نیست که یعقوب در آیه فوق‌الذکر از آن سخن می‌گوید. آن «تجربه» با تمایلات شهوانی درونی خود ما

آغاز می‌شود در حالی که آن «آزمایش»، مرحله‌ای بیرونی از «آمودن» است. خدا همان گونه که ابراهیم و همچنین عیسی را در بیابان آزمود، قوم خود را می‌آزماید.

مساله دیگر همین عبارت از دعای ربانی، از طرز ترجمه واژه شریر نشات می‌گیرد. لفظ شریر که در نسخه یونانی عهد جدید به صورت اسم مذکر آمده، بهتر بود که به صورت «آن شریر» ترجمه می‌شد زیرا به صورت فعلی فقط به معنای شریر به مفهوم عام آن است که اگر عیسی این معنا را اراده کرده بود باید ترجمه لفظ او به یونانی، قالب خنثی، نه مذکر، به خود می‌گرفت. در واقع عیسی دارد می‌گوید: «ای پدر، حفاظی در اطراف ما قرار بده، ما را در مقابل شیطان حفظ کن. اجازه نده دست او به ما برسد. مگذار کار ما به جایی ختم شود که او بتواند ما را بگیرد.» پس می‌بینید که در اینجا هم کلید اصلی حل مساله در دست توجه به متوازی‌ها است.

جلوه‌های متوازی‌ها، هم چنین می‌توانند درک ما را از مفاهیم کتاب مقدسی غنی کنند. به عنوان مثال، با نگاهی به دعای کلاسیک برکت عبری، سعی می‌کنیم دیدگاه و تصور عبرانی‌ها را در مورد پدیده برکت یافتگی دریابیم:

یهوه تو را برکت دهد و تو را محافظت نماید؛

یهوه روی خود را بر تو تابان سازد و بر تو رحمت کند؛

یهوه روی خود را بر تو برافرازد و تو را سلامتی بخشد. (اعداد ۶: ۲۴-۲۶)

با بررسی ساختار متوازی این دعای برکت، ما نه فقط با درک عمیق تری از پدیده برکت یافتگی غنی تر می‌شویم، بلکه با فهم این نکته نیز که شخص یهودی، اوج «سلامتی» را در چه چیزی می‌بیند. توجه داشته باشید که اصطلاحات سلامتی، رحمت و محافظت به طریقی مترادف به کار رفته‌اند.

قاعده ۷

توجه به تفاوت بین امثال و احکام

یکی از اشتباهات متداول در تفسیر و کاربرد مطالب کتاب مقدس این است که برای مفاد مثل‌ها، وزن و نفوذ اصول اخلاقی متین و مطلق را قائل می‌شوند. ضرب المثل‌های عبری، شعر واره‌های دو مصرعی و گیاره‌ستند که برای بیان بدیهیات آفریده شده‌اند. ضرب المثل‌های کتاب مقدس، اصول حکیمانه زندگی خدا پسندانه را هم منعکس می‌کنند. ضرب المثل، بیانگر اصول اخلاقی نیست زیرا یک اصل اخلاقی، چیزی است که قرار است در هر موقعیت متصوره زندگی، بدون چون و چرا رعایت شود.

برای اینکه به شما نشان دهم که قطعی شمردن مفاد ضرب المثل‌ها، چه مشکلاتی در پی دارد، اجازه دهید از ضرب المثل‌های خودمان شروع کنم. یادتان هست که ضرب المثلی می‌گوید: «قبل از اینکه به جلو خیز برداری، جلو پایت را خوب نگاه کن.» این ضرب المثل به این جهت گفته شده که برای ارزیابی عواقب اقداماتمان، حکمت به خرج داده، جوانب کار را خوب بسنجیم. بنابراین ما نباید بی‌باکی کرده، پیش از آنکه بدانیم چه داریم می‌کنیم، به وسط گود بپریم. اما گفته دیگری هم هست که بر طبق آن «هر کس تردید ورزد، گم می‌شود.» حالا ببینیم که اگر حکم این هر دو گفته را قطعی بگیریم، چه پیش می‌آید. از یک طرف، اگر تردید به خود راه دهیم گم می‌شویم، از طرف دیگر اگر پیش از آنکه بپریم بخواهیم جلو پایمان را خوب نگاه کنیم، باید اول کمی تردید به خرج دهیم. نتیجه این می‌شود که «هر کس پیش از آنکه بپرد کمی تردید کرده جلو پایش را نگاه کند، گم می‌شود!» همین جریان می‌تواند در مورد ضرب المثل‌های کتاب مقدس هم اتفاق بیفتد. این

منظور از سلامتی یا همان صلح، چیزی برتر از نبود جنگ است. سلامتی در اینجا یعنی چشیدن فیض یا رحمت خدا در سایه چتر حمایتی و حفاظتی او. و اما محافظت شدن برای قومی که زندگی ایشان چهره‌ای سالکانه دارد، حاوی چه مفهومی است؟ پیشینه یهودیان یعنی تاریخ تبعید شدگانی که یکسره با بی‌وفائی زندگی مواجه هستند. برکت یافتن از فیض و رحمت خدا و چشیدن طعم صلح و آرامش و تندرستی، با یکدیگر عجین‌اند.

اما برکت یافتگی چیست؟ به یاد داشته باشید که در قسمت‌های دوم و سوم آن دعا، برکت یافتگی جای خود را به رویت روی خدا داده بود: «یهوه روی خود را بر تو تابان سازد. . . [یا] یهوه روی خود را بر تو برافرازد.» اعلاترین درجه برکت یافتگی برای یک یهودی این است که آن چنان به خدا نزدیک باشد که روی خدا را ببیند. در عهد عتیق، آن چیزی که بر انسان سقوط کرده ممنوع شد، دیدن روی خدا بود. انسان‌ها می‌توانستند تا آن نزدیکی‌ها بیایند؛ موسی می‌توانست قفای خدا را ببیند؛ آنها می‌توانستند با خدا مشارکت کنند، اما روی او را نمی‌شد دید. البته امید اسرائیل امید دیدار رو در رو با خدا بود، کما اینکه دعای نهائی و والاترین دعای ایشان هم، همین مضمون را در خود جا می‌داد.

برای ما مسیحیان، نهایت درجه جلال در قالب رویای سعادت آمیزی بیان شده که طی آن خدا را رو برو خواهیم دید. مقولات عبری برعکس از آن در وارد شده، گفته‌اند که خدا که از کسی رو گردان شود و چشم از او بردارد، یعنی او را لعنت کرده است. قرب خدا برکت است و غیاب او لعنت.

جریان حتی در مورد برخی از گفته‌های حکیمانۀ عیسی نیز می‌تواند پیش آید. عیسی می‌گوید: «هر که با من نیست برخلاف من است» (متی ۱۲: ۳۰). اما هم او در جای دیگری می‌گوید: «هر که ضد شما نیست با شماست» (لوقا ۹: ۵۰). همه ما می‌دانیم که در برخی شرایط، سکوت علامت رضاست و در غیر آن شرایط، علامت خصومت. در برخی از موارد، عدم مخالفت به مفهوم حمایت و در غیر آن موارد، به معنای مخالفت است. پس حتی بستر و شرایط سکوت هم می‌تواند معنا و مفهوم سکوت را تغییر دهد. ضرب المثل‌های ۴ و ۵ باب ۲۶ کتاب امثال به وضوح نشان می‌دهند که اگر مفاد ضرب المثل را چیزی قطعی و بی‌چون و چرا حساب کنیم، با چه تناقضات و تضادهایی روبرو می‌شویم: «احمق را موافق حماقتش جواب مده، مبادا تو نیز مانند او بشوی.» «احمق را موافق حماقتش جواب بده، مبادا خویشتن را حکیم بشمارد.» با این حساب، مواقعی پیش می‌آید که جواب ابله را مناسب بلاهت او دادن، ابله‌ی است و مواقعی نیز که حکمت حکم می‌کند که ابلهانه، به پاسخگوئی به ابله پردازیم.

همان گونه که بین ضرب المثل و حکم فرق می‌گذاریم باید بین اشکال مختلف احکام نیز فرق بگذاریم. دو شکل اصلی احکامی که در کتاب مقدس دیده می‌شوند، احکام جزمی و احکام وجدانی هستند. حکم جزمی، حکمی است که مطلق و قطعی است و طرز ابلاغ آن شکل خاصی مثل «تو نباید...» یا «تو باید...» دارد و انگار روی سخن آن مستقیماً با شخص خواننده یا شنونده است.

حکم وجدانی یا موردی، در قالب شرطی یعنی به صورت «اگر... آنگاه...» بیان می‌شود. احکام وجدانی، مبنای برخورد با مواردی هستند که به

طور خاص در قانون پیش‌بینی نشده‌اند زیرا فقط سلسله «الگو» هائی به دست می‌دهند که بشود از روی آنها خط دادگری را یافت. معمولاً قوانین حقوقی کشورها هم به همین روال نوشته می‌شوند تا قاضی مبنائی برای تشخیص حکم ارجح در دست داشته باشد. در هر حال، نمونه‌ای از این گونه احکام در کتاب مقدس، در خروج ۲۳: ۴ دیده می‌شود: «اگر گاو یا الاغ دشمن خود را یافتی که گم شده باشد البته آن را نزد او باز بیاور.» در ضمن توجه داشته باشید که بخش اول این حکم موردی است و بخش دوم آن جزمی. در اینجا آموزه‌ای صریح در مورد باز گرداندن گاو یا الاغ دشمن ارائه شده است. اما اگر من گوسفند یا شتر گمشده دشمن خود را یافتم، آیا باید آنها را به او برگردانم؟ آن حکم که موافق چنین چیزی نیست اما در اصل، حکم وجدانی یا موردی، اصول را با گوشزد کردن نمونه، یادآور می‌شود. دامنه تلویحی حکم اخیر الذکر، مرغ و خروس و اسب و استر دشمن را هم در خود جا می‌دهد. اگر قرار بود کتاب مقدس برای هر موردی که امکان وقوع آن باشد، حکم صریحی صادر کند، آن وقت مجموعه احکام کتاب مقدس مثنوی هفتاد من کاغذ می‌شد. حکم وجدانی یا موردی، نمائی از اصل مطلب ترسیم می‌کند، مطلبی که بدیهی است کاربردی بس وسیع‌تر از مورد مطروحه دارد.

قاعده ۸

توجه به اختلاف بین روح احکام با لفظ احکام

همه ما از اعتباری که فریسیان از آن برخوردار بودند آگاهیم. فریسیان عهد جدید در حالی که یکسره روح احکام را نقض می‌کردند، در مورد رعایت صورت ظاهری احکام کاملاً وسواس به خرج می‌دادند. اسرائیلیانی که از این

دم می‌زده‌اند که در روز سبت سفر طولانی نمی‌شود رفت اما زندانه «گشت و گذار روز سبت» خود را طولانی می‌کرده‌اند، داستان‌ها از خود به جا گذاشته‌اند. حکایت از این قرار است که خاخام‌ها قاعده‌ای وضع کرده بودند که در روز سبت، از اقامتگاه خود فلان فرسنگ دورتر نمی‌شود رفت. بنابراین وقتی که یک یهودی شریعت مدار می‌خواست در روز شنبه به مسافرتی طولانی‌تر از آن برود که شریعت اجازه می‌داد، در اثنای هفته از مسافران یا دوستانش خواهش می‌کرد که برخی لوازم شخصی او را در طول راه به فواصل معینی در زیر یک صخره یا شکاف یک درخت خاص بگذارند. بدین ترتیب هر یک از جایگاه‌هایی که قطعه‌ای از لوازم شخصی او را در آنجا گذاشته بودند، «اقامتگاه» او محسوب می‌شد و او از نظر فنی، می‌توانست به آن مسافت شرعی از آنجا فاصله بگیرد و در واقع از «اقامتگاه» خود به «اقامتگاه» خود برود و در نتیجه انگار نه انگار که مسافرت کرده است. به پیروی از این روش، صورت ظاهر یا همان لفظ احکام حفظ اما روح احکام زیر پا گذاشته می‌شد.

انواع گوناگونی از شریعت گرایان در زمان عهد جدید وجود داشتند. نخستین و مشهورترین شریعت گرایان، همانانی بودند که احکام و قواعدی و رای آنچه خدا فرموده بود، ابداع و تصویب می‌کردند. عیسی فریسیان را نکوهش می‌کرد که شما سنت ربی‌ها را تا به احکام موسی معتبر می‌شمارید. نوع اصلی شریعت‌گرائی این است که به احکام انسان، اعتبار و اقتداری آسمانی را نسبت می‌دهد. البته شریعت‌گرائی به اینجا ختم نمی‌شود. آنچه راجع به مسافرت در روز سبت گفتیم، نمونه‌ای از آن نوع شریعت‌گرائی است که بیش از همه انواع دیگر آن و مکرراً دیده می‌شود. شخصی که لفظ احکام را اطاعت می‌کند اما روح آنها را رعایت نمی‌کند از لحاظ فنی عادل اما عملاً فاسد است.

البته طریق دیگری هم هست که طی آن، با تلاش برای اطاعت از روح احکام و با بی‌اعتنائی به لفظ احکام، به احکام دهن کجی می‌شود. روح و لفظ احکام، به طرز لاینفک به یکدیگر گره خورده‌اند. شریعت‌گرا، روح احکام و ظاهر ستیز، لفظ احکام را از بین می‌برد.

مبحث احکام موسائی که عیسی آن را در موعظه سر کوه عنوان کرد، به طرز تاسف‌آوری توسط مفسرین مورد سوءاستفاده قرار گرفته است. برای نمونه، من اخیراً در روزنامه‌ای مقاله‌ای یکی از روانکاوان برجسته را خواندم که طی آن، تعلیمات اخلاقی عیسی را میدان تاخت و تاز خود قرار داده بود. روانکاو مزبور در حالی که نوک حمله خود را متوجه تعلیم عیسی در زمینه قباحات قتل و زنا کرده بود گفته است که با توجه به اینکه آموزه‌های اخلاقی عیسی تا به این پایه ناپخته است، سر در نمی‌آورد که چرا عیسی از احترام در خور یک معلم اخلاق والا مرتبه برخوردار است. وی اظهارات عیسی در آن زمینه‌ها را چنان تعبیر کرده بود که انگار عیسی گفته است شناعت قتل مساوی شناعت خشم و قباحات زنا برابر قباحات علاقه به شهوت است. به گفته وی، هر معلمی که تصور کند خشم به زشتی قتل است و اندیشه شهوت آلود به قبح زنا، برداشت ناهمواری از اخلاقیات دارد. روانکاو مورد بحث در ادامه آورده بود که پیامدهای قتل و زنا از عواقب خشم و شهوت دوستی بسا مخرب‌تر هستند. او گفته بود اگر کسی از دست کس دیگر عصبانی شود ممکن است ضرری به او برساند اما چنانچه آن عصبانیت به قتل طرف منجر شود مضرات کار بسی سنگین‌تر است چرا که خشم، جان کسی را نمی‌گیرد و زنی را بیوه و بچه‌ای را یتیم نمی‌کند اما قتل همه این مصائب را به بار می‌آورد. به نوشته آن مقاله، اگر شخصی به شهوت بیندیشد، ممکن است بر پاکی ذهن خود خدشه

وارد کند اما زنی را به ورطه بی وفائی به شوهر و آشیان خانواده‌ای را در مگاک ویرانی نیفکنده است. جناب روانکاو در انتهای تحلیل خود اظهار داشته بود که چنین تعلیماتی در زمینه اخلاقیات، رخنه بزرگی در زندگی مسئولانه است. سوء تعبیر سنگین تری که در سطحی عوامانه تر انجام می‌شود برداشت برخی از مردم از مفاد موعظه سر کوه است. آنها می‌گویند: «حالا که گذشت و این اندیشه شهوت آلود در مورد فلان شخص به ذهن من راه یافت و در نظر خدا آلوده شدم، پس بهتر که تا آخر مسیر بروم و آنچه از زناکاری می‌خواهم بکنم.» چنین اندیشه‌ای نه تنها تحریف عجیب گفته عیسی است بلکه شامل جرم شهوت آلودگی به علاوه گناه تمام قد زناکاری نیز هست.

ببینیم عیسی درباره آن مسائل چه گفته است و آیا آن گونه که منتقدان او می‌گویند، خام طبعی کرده است یا نه:

شنیده‌اید که به اولین گفته شده است: قتل مکن و هر که قتل کند سزاوار حکم شود. لیکن من به شما می‌گویم: هر که به برادر خود بی سبب خشم گیرد مستوجب حکم باشد و هر که برادر خود را قاتل گوید مستوجب قصاص باشد و هر که احمق گوید مستحق آتش جهنم بود. (متی ۵: ۲۱-۲۲)

همچنین توجه کنید:

شنیده‌اید که به اولین گفته شده است زنا مکن. لیکن من به شما می‌گویم هر کس به زنی نظر شهوت اندازد همان دم در دل خود با او زنا کرده است. (متی ۵: ۲۷-۲۸)

در کجای این آیات عیسی می‌گوید که خشم همان قدر کریه است که قتل یا نظر شهوت آمیز به همان اندازه قبیح است که زناکاری؟ عیسی می‌گوید که اگر شخصی از قتل احتراز می‌کند اما از برادر خویش بیزار است یا به برادر

خود دشنام می‌دهد، پس هنوز به طور کامل، واجبات حکم صادره علیه قتل را در نظر نگرفته زیرا درست است که قتل گناه است اما نفرت پیشه و دشنام گو نیز گناه می‌کند.

نکته این تعلیم عیسی این است که احکام، کاربردی گسترده‌تر از آن دارند که لفظ آنها اقتضا می‌کند. اگر کسی را بکشید لفظ احکام را نقض کرده‌اید؛ اگر از کسی متنفر باشید روح احکام را زیر پا گذاشته‌اید. عیسی می‌گوید: «هر که قتل کند سزاوار حکم شود... هر که به برادر خود بی سبب خشم گیرد مستوجب حکم باشد.» یعنی تمام حرف عیسی این است که هم خشم گرفتن و هم قتل کردن، گناه است. او نمی‌گوید که آن دو حرکت، از لحاظ عواقب مضری که بر آنها مترتب است با هم برابرند، حتی به این معتقد نیست که شناعیت آن دو، به یک میزان است. بر خلاف آنچه بسیاری از سخن او استنباط کرده‌اند، او اصلاً راجع به برابری کیفر آن دو حرکت نیز چیزی نمی‌گوید. برای اینکه خیال همه را راحت کرده باشم، او دارد می‌گوید که اگر با احمق خواندن کسی او را خوار و خفیف کنید، جرم شما آن قدر سنگین هست که مستوجب آتش جهنم شوید. البته این سخن هم به معنای آن نیست که همه مجازات‌های جهنم با یکدیگر هموزن هستند بلکه منظور این است که خوار شمردن اشخاص، توهینی به کفایت جدی و برای حیات آنان آن چنان مخرب هست که موجب جهنمی شدن مرتکب گردد. عیسی با این سخن خود، جدی بودن همه گناهان را مورد تاکید قرار می‌دهد. اما آیا مجازات همه گناهان در جهنم، به یک نحو و یک میزان است؟ عیسی در این زمینه، تعلیمی نمی‌دهد. عهد جدید هشدار می‌دهد که «غضب را برای خود ذخیره می‌کنی در روز غضب» (رومیان ۲: ۵). اگر مجازات جهنم برای همه گناهکاران به یک میزان

باشد، چگونه می‌شود «غضب برای خود ذخیره کرد؟» عیسی می‌گوید که خدا هر انسانی را بر حسب اعمال او داوری خواهد کرد. برخی کم‌تازیانه خواهند خورد و برخی بسیار (لوقا ۱۲: ۴۷-۴۸). نکته اینجاست که تمام گناهان مکافات خواهند شد نه اینجا که مجازاتی به جز به یک میزان، در کار نخواهد بود. اصل کتاب مقدسی عدالت، تناسب میزان مجازات‌ها با میزان شرارت‌ها را برقرار خواهد کرد.

عیسی در مورد زناکاری می‌گوید که وقتی شهوت به خرج داده می‌شود، شخص در «قلب» خود مرتکب زنا شده است. نکته این است که در آن حال، هر چند لفظ احکام رعایت گشته اما روح احکام نقض شده؛ یعنی محدوده گناه فراتر از اقدامات بیرونی است. خدا همان قدر به مکنونات قلب توجه دارد که به عمل. فریسیان چون لفظ احکام را رعایت می‌کردند، خود را به این خیال می‌فریفتند که لابد احکام را رعایت کرده‌اند لذا به عدالت خویش می‌بالیدند.

تمامی نقطه نظر عیسی درباره احکام، از این گفته هویدا است:

گمان مبرید که آمده‌ام تا تورات یا صحف انبیا را باطل سازم. نیامده‌ام تا باطل نمایم بلکه تا تمام کنم. زیرا هر آینه به شما می‌گویم تا آسمان و زمین زایل نشود همزه یا نقطه‌ای از تورات هرگز زایل نخواهد شد تا همه واقع شود. پس هر که یکی از این احکام کوچکترین را بشکند و به مردم چنین تعلیم دهد در ملکوت آسمان کمترین شمرده شود اما هر که به عمل آورد و تعلیم نماید او در ملکوت آسمان بزرگ خوانده خواهد شد. (متی ۵: ۱۷-۱۹)

این عبارات به وضوح تعلیم می‌دهند که عیسی به لفظ احکام و نه فقط به لفظ آنها بلکه به همزه و نقطه الفاظ آنها، دلبسته است به طوری که حتی

کوچکترین علامات آن الفاظ بایستی رعایت و تدریس شود. البته عیسی فراتر از لفظ و الفاظ یعنی روح احکام را نیز در نظر دارد. او نه لفظ آنها را به روح آنها و نه روح آنها را به لفظ آنها ترجیح می‌دهد بلکه روح آنها را به لفظ آنها علاوه می‌کند و کلید کار را به دست می‌دهد: «زیرا به شما می‌گویم تا عدالت شما بر عدالت کاتبان و فریسیان افزون نشود به ملکوت آسمان هرگز داخل نخواهید شد» (متی ۵: ۲۰). فریسیان به لفظ توجه داشتند؛ مسیحیان قرار است هم به لفظ و هم به روح توجه داشته باشند، و عیسی این توجه را پیش شرط ورود به ملکوت خود قرار می‌دهد. سخنان عیسی در مورد قتل و زنا، از نسخه آیه فوق تبعیت می‌کند و در عین حال، اصل بنیادین خود در آن موارد را توضیح می‌دهد.

قا عده ۹

دقت در مواجه شدن با مثل‌ها

از میان همه قالب‌های ادبی گوناگونی که در متون مقدس یافت می‌شوند، درک و تفسیر قالب مثل بیش از بقیه آسان‌انگاشته می‌شود. مردم معمولاً وعظ‌هایی را دوست می‌دارند که بر اساس مثل‌ها طرح ریزی شده باشند. از آنجا که مثل‌ها، داستان‌هایی غیر خیالی هستند که مبنای آنها موقعیت‌های مختلف زندگی است، به نظر می‌رسد که برخورد با آنها آسان‌تر از برخورد با مفاهیم مجرد و خشک باشد. با تمام اینها از دید محققان عهد جدید، مثل‌ها نماینده دشواری‌های بی‌همتایی در عرصه تفسیر هستند.

چه چیزی مثل‌ها را این چنین دشوار کرده است؟ چرا نمی‌توان این حکایت‌های پرمغز را به سادگی تشریح و تفسیر کرد؟ پاسخ‌های متعددی برای

این سؤالات وجود دارد. نخست اینکه تعیین قصد اصلی از بیان آنها خود مساله‌ای است. عیسی آشکارا شیفته استفاده از مثل بود و آن را به عنوان یک وسیله تعلیمی به کار می‌برد. لیکن سؤال گیج‌کننده این است که آیا او مثل را برای روشن کردن تعلیمات خود به کار می‌برد یا برای مبهم کردن آنها. راز این مساله در سخنان عیسی مندرج در مرقس ۴: ۱۰-۱۲ مستتر و این آیات کانون جدلیات مربوطه است:

و چون به خلوت شد رفقای او با آن دوازده شرح این مثل را از او پرسیدند. به ایشان گفت به شما سرّ دانستن ملکوت خدا عطا شده اما به آنانی که بیرونند همه چیز به مثل‌ها می‌شود. تا نگران شده بنگرند و نبینند و شنوا شده بشنوند و نفهمند مبادا بازگشت کرده گناهان ایشان آمرزیده شود.

عیسی در ادامه سخنان فوق، توضیح مشروحی درباره مثل برزگر به شاگردانش ارائه می‌کند. منظور او از اینکه قرار نیست آنانی که راز ملکوت خدا به ایشان عطا نشده، مثل‌ها را درک کنند چیست؟ لحن این سخن چنان بر برخی از مترجمین گران افتاده است که برای گریز از مساله، حقیقتاً مفاد جمله عیسی را دگرگون کرده‌اند. اینگونه زرنج بازی‌ها در برخورد با متن کلام، فاقد هر نوع توجیه لغوی و ادبی است. سایرین مندرجات آیات بالا را اشاره نم‌کنینی به داوری خدا بر دل سخت دلان اسرائیل و طینینی از ماموریت محوله خدا به اشعیای نبی می‌دانند. در رویای معروف اشعیای در هیکل (اشعیای ۶: ۸-۱۳)، خدا به او گفت، «که را بفرستم و کیست که برای ما برود؟» اشعیای با گفتن «لیک مرا بفرست!» داوطلب شد. خدا به اشعیای جواب داد:

برو و به این قوم بگو،

البته خواهید شنید اما نخواهید فهمید،

و هر آینه خواهید نگرست اما درک نخواهید کرد.

دل این قوم را فربه ساز و گوش‌های ایشان را سنگین نما و چشمان ایشان را ببند؛ مبادا با چشمان خود ببینید و با گوش‌های خود بشنوند، و با دل خود بفهمند و بازگشت نموده شفا یابند.

در اینجا داوری خدا شامل این است که به عنوان جزای گناه قوم، «دل فربه» به ایشان بدهد. این مجازات، مجازاتی از جنس گناه ارتکابی ایشان بود. قوم نخواست به خدا گوش فرا دهد، خدا هم استعداد گوش فرا دادن ایشان به او را، از ایشان باز گرفت.

عیسی متناوباً می‌گوید: «هر کس که گوش دارد، بشنود.» لحن عیسی در این جمله، قویاً نشان می‌دهد که نه هر کس که سخنان او را «می‌شنود» به آن معنای ویژه‌ای که مقصود اوست به آنها گوش می‌سپارد.

اگر قرار است عیسی را در استفاده از مثل‌ها جدی بگیریم پس باید وجود عنصری از پرده پوشی را در آنها به رسمیت بشناسیم. البته این به آن مفهوم نیست که تنها هدف از یک مثل، به ابهام کشیدن یا در پرده کردن راز ملکوت برای توبه ناپذیران است. مثل، چیستان نیست. مقصود از مثل این بود که دست کم توسط آنانی که در مقابل آن مقاومت نمی‌کردند، فهمیده شود. به همین لحاظ بود که دشمنان عیسی نیز، لااقل تا حدی که از آن مثل‌ها از کوره به در روند، چیزهای از آنها می‌فهمیدند.

در برخورد با جنبه «پرده پوشی» مثل‌ها، عامل بسیار مهمی وجود دارد که باید آن را به خاطر سپرد. آن مثل‌ها در اصل به مخاطبانی عرضه می‌شدند که پیش از صلیب و قیام زندگی می‌کردند. در آن مقطع زمانی، مردم از نعمت عهد جدید بی‌بهره بودند و نمی‌توانستند از آن برای تفسیر مثل‌ها کمک بگیرند.

بخش اعظم مطالب مثل‌ها به ملکوت خدا مربوط می‌شود. در زمانی که آن مثل‌ها آورده می‌شدند، در مورد مفهوم ملکوت، سوء برداشت‌های بسیار عوامانه‌ای در اذهان مخاطبان عیسی وجود داشت. از همین رو، درک آن مثل‌ها همواره ساده نبود. حتی شاگردان هم ناچار بودند برای تشریح مفصل‌تر آنها، به عیسی متوسل شوند.

مساله دیگری که در زمینه تفسیر مثل‌ها وجود دارد از ارتباط بین مثل و حکایت رمزدار سرچشمه می‌گیرد. هنگامی که عیسی مثل برزگر را تفسیر می‌کند، مدل حکایت رمزدار را به کار می‌برد. این اقدام او، می‌تواند ما را به سوی این فرض بکشاند که همه آن مثل‌ها، مفهومی حکایتی رمزی دارند و هر یک از جزئیات آنها، حاوی یک معنای خاص «روحانی» است. اگر با این دید به مثل‌ها نزدیک شویم، خود را به دردمس خواهیم انداخت. اگر با همه آن مثل‌ها مثل حکایت رمزدار رفتار کنیم به زودی تصور خواهیم کرد که تعلیمات عیسی توده‌ای از آشفتگی بوده است. بسیاری از آن مثل‌ها اصلاً مناسب این نیستند که به صورت حکایت رمزدار تفسیر شوند. اگر مهارت‌تصورات خود را بخصوص به هنگام موعظه رها کنیم تا مفهوم رمزی هر یک از جزئیات مثل‌ها را دریابیم، ممکن است کار جالبی کرده باشیم اما کار چندان آموزنده‌ای نکرده‌ایم.

مطمئن‌ترین و شاید دقیق‌ترین راه برخورد با مثل‌ها این است که در آنها، به دنبال یک نکته محوری اساسی بگردیم. به تجربه بر من آشکار شده است که باید از رمزی محسوب کردن مثل‌ها دوری کرد مگر که عهدجدید به وضوح نشانگر آن باشد که مثل مربوطه، از نوع حکایت‌های رمزدار است. برخی مثل‌ها مانند مثل پسر گمشده، آشکارا حاوی چیزی بیش از یک نکته‌اند. برخی

مثل‌ها تشبیهاتی تعمیم داده شده هستند؛ برخی داستان‌هایی قیاسی‌اند؛ بعضی یک کاربرد اخلاقی بدیهی دارند. حتی آن اصل پیشنهادی من دایر بر اینکه مثل‌ها حاوی «یک نکته اساسی محوری» هستند، همیشه صدق نمی‌کند. و اما مجدداً بگویم که اصل اصولی در برخورد با مثل‌ها این است که با هشیاری و دقت با آنها رفتار کنیم. در همان برخورد با مثل‌ها است که مراجعه به تفاسیر متعدد به طرز خارق‌العاده‌ای مفید و معمولاً ضروری خواهد بود.

قاعده ۱۰

دقت در برخورد با پیشگوئی‌ها

یکی از بدترین سوء برخوردهائی که با تفسیر متون مقدس به عمل آمده، برخوردی است که چه در عهدعتیق و چه در عهدجدید با پیشگوئی‌ها شده است. تفسیر آن چنانی که طیفی از تفسیرهای شکاکانه تا تفسیرهای طبیعی‌گرایانه را در بر می‌گیرد، تفسیر متون نبوتی را عملاً به چیزی عجیب و غریب و بی‌هدف تبدیل می‌کند که هر یک از اتفاقات معاصر را، تحقق «واضح» یکی از پیشگوئی‌های کتاب مقدسی به حساب می‌آورد.

برخی اوقات با توسل به شیوه‌هایی انتقادی‌تر، این فرضیه را ابداع و بر روی آن کار کرده‌اند که هر چیزی که بوی پیشگوئی آینده و تحقق پیشگوئی را بدهد، از این خبر می‌دهد که در آن قسمت از متون، بعدها دست برده شده است. قسمت ناگفته این فرضیه این است که پیشگوئی آینده به نحوی که نتایج امر دقیقاً بیان شده باشد، غیر ممکن است. بنابراین فرضیه، هر گاه به امر پیشگوئی شده‌ای که نه تنها به تحقق پیوسته بلکه دقیقاً همان نتایج پیشگوئی شده‌را نیز به بار آورده است برمی‌خوریم، باید بدانیم که متن در دست مطالعه

ما پس از «تحقق» پیشگوئی مزبور، دستکاری شده است. چنین فرضیه‌ای نه یک نوآوری الهیاتی بلکه یک دفاع موزیانه از نظریات بی پایه است و لذا نباید جدی گرفته شود. مشکل این گونه فرضیات، پیشداوری به معنای دقیق کلمه است، کلمه‌ای که در اصل «پیش-داوری» و به معنای پیش از قاضی به منبر رفتن است؛ لذا باید گفت واضعین و مدافعان چنان فرضیاتی، بر پایه تصورات واهی، متن نخوانده را استاد شده و در مورد آن فتوی داده‌اند.

از طرف دیگر، برخی متفکرین محافظه کار، اصرار دارند که جزئی ترین بخش پیشگوئی کتاب مقدسی هم کلمه به کلمه که هیچ بلکه حرف به حرف باید محقق شود؛ اینان هیچ گونه محلی از اعراب برای پیشگوئی‌های سمبلیک یا پیشگوئی‌های که مفاد آنها دامنه دارتر است، قائل نمی شوند.

اگر به بررسی نحوه برخورد عهد جدید با پیشگوئی‌های عهد عتیق بنشینیم، خواهیم دید که گاه هست که دست توسل به دامن تحقق لفظ دقیق یک پیشگوئی زده شده (مثل تولد مسیح موعود در بیت لحم) و گاه پیشگوئی به مفهوم دامنه دارتری گرفته شده و تحقق یافته محسوب گشته است (مثل تحقق پیشگوئی ملاکی درباره بازگشت ایلیا).

اجازه بدهید تا پیشگوئی ملاکی و طرز برخورد با آن در عهد جدید را زیر ذره بین بگذاریم تا درباره پیچیدگی مساله پیشگوئی، دید نافذتری داشته باشیم. در اواخر آخرین باب عهد عتیق می خوانیم:

اینک من ایلیای نبی را قبل از رسیدن روز عظیم و مهیب خداوند نزد شما خواهم فرستاد. و او دل پدران را به سوی پسران و دل پسران را به سوی پدران خواهد برگردانید مبادا بیایم و زمین را به لعنت بزنم. (ملاکی ۴: ۵-۶)

با این آخرین کلمات ملاکی که از بازگشت ایلیا سخن می گویند، عهد عتیق به پایان می رسد. پس از این به مدت چهار صد سال هیچ ندائی حاکی از پیشگوئی در سرزمین اسرائیل به گوش نرسید. سپس ناگاه یحیی تعمید دهنده بر صحنه ظاهر می شود. سیل سؤالات در مورد هویت او از هر طرف جاری می شود. در انجیل یوحنا می خوانیم که یهودیان هیئتی از کاهنان و لاویان را از اورشلیم اعزام می کنند تا از هویت او جستجو شود (یوحنا ۱: ۱۹-۲۸). آنها ابتدا از او می پرسند: «آیا تو مسیح هستی؟» و یحیی پاسخ منفی می دهد. سؤال بعدی آنها این است که «آیا الیاس هستی؟» یحیی به طرزی که قاطعانه تر از آن نمی شود، پاسخ می دهد، «نه من الیاس نیستم.»

مساله ربط یحیی به الیاس چیزی است که از سخن عیسی درباره این مطلب معلوم می شود:

الیاس البته اول می آید و همه چیز را اصلاح می نماید و چگونه درباره پسر انسان مکتوب است که می باید زحمت بسیار کشد و حقیر شمرده شود. لیکن به شما می گویم که الیاس هم آمد و با وی آنچه خواستند کردند چنانچه در حق وی نوشته شده است. (مرقس ۹: ۱۲-۱۳)

عیسی مجدداً در متی ۱۱: ۱۳-۱۵ می گوید: «زیرا جمیع انبیا و تورات تا یحیی اخبار می نمودند. و اگر خواهید قبول کنید همان است الیاس که باید بیاید. هر که گوش شنوا دارد بشنود.»

بدین ترتیب ما سخن یحیی را می شنویم که رک و راست می گوید الیاس نیست و عیسی را که می گوید او همان الیاس است، اما در عین حال باید دید عیسی منظور خود را به چه شکل بیان کرده است. او الیاس یا همان ایلیا بودن یحیی را با مقدمه‌ای که می آورد تایید می کند: «اگر خواهید قبول کنید.» بدیهی

است که عیسی چیزی کم و بیش مرموز را در ذهن داشت. شاید پاسخ این معما را در نوید به دنیا آمدن یحیی که توسط جبرائیل فرشته داده شد، بتوان یافت: «و او به روح و قوت الیاس پیش روی وی خواهد خرامید» (لوقا ۱: ۱۷).

شاید با رسیدن به این نکته که یحیی عملاً تجسم یا ظهور دوباره شخص ایلیا نبوده است، معما حل شود. البته از لحاظی، مطمئناً یحیی همان ایلیا یا الیاس بوده است؛ او در روح و قدرت ایلیا آمد. این موضوع، به همان خوبی که کلید آن مقدمه مرموز عیسی است، کلید راز انکار یحیی نیز هست. در هر حال نکته مهم این مطلب، شیوه برخورد عیسی با پیشگوئی عهد عتیق است. در این مورد حداقل کار عیسی این است که تحقق آن پیشگوئی را با اغماض نگریست و بر تطابق عملی هویت یحیی بر ایلیا، اصرار نورزید.

در میان همه اشکال پیشگوئی، کنار آمدن با شکل مکاشفه‌ای آن از بقیه مشکل‌تر است. ویژگی ادبیات مکاشفه‌ای، میزان بالائی از تصویر سازی‌های نمادین است که گاهی در جوار تفسیر خود آمده‌اند و گاهی تفسیر ناشده بر جای مانده‌اند. سه کتابی که بیش از بقیه کتب کتاب مقدس دارای ویژگی‌های مکاشفه‌ای و واجد جای‌گیری در این طبقه‌اند، دانیال، حزقیال و مکاشفه یوحنا هستند. سرگشته شدن توسط نمادهای دانیال و درام مکاشفه‌ای عهد جدید، بسیار آسان اتفاق می‌افتد. کلید اصلی تفسیر آن تصاویر این است که مفهوم کلی تصاویر مزبور را در خود کتاب مقدس جستجو کنیم. به عنوان مثال، اغلب تصاویر کتاب مکاشفه، در جای جای کتاب مقدس و بخصوص در عهد عتیق یافت می‌شوند.

تفسیر پیشگوئی‌ها می‌تواند چنان پیچیده باشد که ارائه هر گونه فرمول جامع برای ایجاد یک دستورالعمل را از دامنه بحث این کتاب به کلی خارج کند.

بهترین کار این است که دانش پژوهان متون مقدس، مطالعه ویژه‌ای درباره این طبقه از ادبیات کتاب مقدسی انجام دهند. باز هم بگویم که تاکید کلی باید بر دقت و مراقبت باشد. بایستی خیلی با دقت و با حالتی هشیارانه و متین به یک پیشگوئی نزدیک شد. اگر چنین کنیم، دستاوردهای مطالعه کتب پیشگویانه، شایسته پاداش خواهند بود.

قواعد عملی برشمرده شده در این کتاب، پاسخگوی همه مسائلی که در کتاب مقدس با آنها مواجه می‌شویم نیستند بلکه خطوطی کلی و کمکی برای روند کاوش‌های ما رسم می‌کنند. این قواعد، هیچ فرمول سحرآمیزی در آستین ندارد که ما بتوانیم به وسیله آن، در درک یک به یک نوشته‌های کتاب مقدس کاملاً کامیاب شویم اما نه فقط در مسیر شناخت مسائل مخصوص کتاب مقدس بلکه به همان میزان در حل آن مسائل نیز، کمک شایسته‌ای به ما می‌کنند. اگر خطوط این قواعد اساسی را راهنمای خود قرار دهیم گریبان خود را از چنگ بسیاری از ساعات سرگشتگی به در آورده‌ایم.

ما می‌توانیم فوراً به این سؤال پاسخ دهیم اما آیا بدون ملاحظه هم می‌شود به پاسخگوئی پرداخت؟ آیا هیچ قسمتی از متون مقدس نیست که متأثر از نظام فرهنگی خاص خود باشد و لذا کاربرد آن، تابع وجود یا عدم آن نظام بشود؟

تا وقتی که اصرار داریم که کتاب مقدس به وسیله چتر از آسمان فرود آمده، با قلمی بهشتی و به زبانی غریب و لاهوتی که محمل مناسب و بی‌همتای مکاشفه الهی است نوشته شده است، یا مادامی که بر این باوریم که کتاب مقدس بدون اشاره به هیچ سنت، شیوه یا جهان بینی منطقه‌ای، مستقیماً و یک مرتبه توسط خدا دیکته شده است، در مسیری گام برمی‌داریم که ما را از فرهنگ کتاب مقدس دور می‌کند. و اما اگر کتاب مقدس به ترتیب فوق‌الذکر به دست ما نرسیده، پس لابد منعکس‌کننده فرهنگ زمان خویش است. حال که چنین است، پس این کتاب چگونه می‌تواند در این دوره و زمانه، مهار زندگی ما را در دست گیرد و بر ما اقتدار داشته باشد؟

مجادله‌ای کلیسائی که در دهه شصت برپا شد، نشان‌دهنده مساله فرهنگ است. در ۱۹۶۷، کلیسای متحد پرزبیتری ایالات متحده آمریکا، اعتراف‌نامه جدیدی را پذیرفت که حاوی جملاتی درباره کتاب مقدس است:

با اینکه متون مقدس تحت هدایت روح القدس عطا شده‌اند اما کلمات آنها از انسان‌ها هستند، آن متون متأثر از زبان، قالب‌های فکری و سبک‌های ادبی مکان‌ها و ادواری هستند که در آنها نوشته شده‌اند. آنها منعکس‌کننده درکی هستند که از حیات، تاریخ و جهان آن ادوار وجود داشته بنابراین بر کلیسا واجب است که با درک آن شرایط ادبی و تاریخی به متون مقدس نزدیک شود. از آنجا که خدا کلام خود را در موقعیت‌های گوناگون فرهنگی



فرهنگ و کتاب مقدس

هرمان ملویل در رمان خود به نام «رد بورن»، زندگی مرد جوانی را شرح می‌دهد که برای نخستین بار سوار کشتی می‌شود تا به انگلستان برود. این جوان یا همان رد بورن، در ورود به لیورپول نقشه‌ای بسیار قدیمی از شهر لیورپول را که از پدر به او رسیده است، با اعتماد از چمدان بیرون می‌آورد که از آن به عنوان راهنما استفاده کند. اما نقشه مزبور او را مأیوس می‌کند چرا که از زمان ترسیم آن مدت‌ها گذشته و حالا بسیاری چیزها منجمله نام‌خیابان‌ها و کوچه‌ها تغییر یافته و اصلاً برخی محله‌های مسکونی لیورپول جای خود را به مناطق تجاری داده‌اند.

برخی می‌گویند ملویل با نوشتن این داستان، اعتراض خویش را علیه بی‌کفایتی متون باستانی در ارائه طریق به جویندگان امروزی عنوان کرده است. این فریاد اعتراضی که از احساس ناامیدی و بی‌ثمری برمی‌خیزد، امروزه نیز از گلوی عده‌ای که شمارشان رو به افزایش است، بیرون می‌آید.

تاثیرپذیری از نظام فرهنگی و کتاب مقدس

یکی از مسائل داغ جهان مسیحیت این است که آیا کتاب مقدس اصلاً متأثر از نظام فرهنگی هست یا نه و اگر هست به چه میزان. آیا کتاب مقدس فقط برای مسیحیان قرن اول نوشته شده است یا برای مردم همه اعصار؟ البته

بیان کرده است، کلیسا آسوده خیال است که او در دنیائی متغیر و در هر یک از قالب‌های فرهنگ بشری، به سخن گفتن از طریق متون مقدس ادامه خواهد داد.

این مواد از اعتراف‌نامه ۱۹۶۷، باعث پدید آمدن موج عظیمی از محاورات، مجادلات و مخالفت‌هایی شدند که در دهه شصت جریان داشتند. موضوع آن کشمکش‌ها چندان در اطراف بیانات آن اعتراف‌نامه دور نمی‌زد بلکه چیزهای بیان نشده در کانون کار قرار داشتند. متاسفانه آن اعتراف‌نامه، مشروحاً بیان نکرد که منظور از هر یک از مواد آن چیست لذا میدان وسیعی برای استنباطات و بستن مفاهیم ضمنی به آن، باز گذاشته شد. اگر منظور از آن اعتراف‌نامه فقط بیان مطالبی بود که صراحتاً از کلمات آن برمی‌آیند، باید بگوییم که از وارفیلد اصول گرا گرفته تا رودلف بولتمان اگزستانسیالیست، همه بدون آن اعتراف‌نامه هم با چنان مواردی مخالفت نداشته‌اند. چه میزان اقتدار در متون مقدس دیده می‌شود، عمدتاً به این بستگی دارد که شخص، لفظ متأثر از شرایط را که در آن اعتقاد نامه آمده، به چه مفهوم درک کرده است. زمان آن کشمکش‌ها، بسیاری از محافظه‌کاران پریشانی عمیق خود را ابراز داشتند که چرا تصور می‌شود که کتاب مقدس، از هر لحاظ «متأثر از شرایط» فرهنگ باستان بوده است. بسیاری از لیبرال‌ها هم از این سخن گفتند که متون مقدس نه تنها «متأثر از شرایط» بلکه «اسیر» شرایط بوده است.

علاوه بر مساله نفس «متأثر بودن» کتاب مقدس از شرایط فرهنگی و میزان این تاثیر، مساله دیگری هم در میان هست و آن حالت و شدت حالتی است که متون مقدس به وسیله آنها، «درک از زندگی، تاریخ و جهان» باستانی را

منعکس می‌کند. آیا منعکس کردن به معنای این است که کتاب مقدس دیدگاه‌های از مد افتاده و ناصحیح نسبت به حیات، تاریخ و جهان را به عنوان حقایق تعلیم می‌دهد؟ آیا آن جهان بینی ماخوذه، جزئی از پیام کلام است؟ آیا منعکس کردن به این معناست که ما می‌توانیم از لابلای سطور کتاب مقدس چیزی مثل زبان مربوط به پدیده‌ها را بخوانیم و یک نظام فرهنگی را ببینیم، نظامی که طی آن، پیامی از آن سوی فرهنگ‌ها به دست ما می‌رسد. چگونگی پاسخ ما به این سؤالات، بسیاری از دیدگاه‌های ما نسبت به کلام را آشکار می‌کند. در یک جمله گفته باشیم که ماهیت متون مقدس، تفسیر ما از آن را تحت تاثیر قرار می‌دهد. پرسش نهائی این مبحث این است: این درست که دگرگونی‌های ساختارها و جهان بینی‌های انسان در متون کتاب مقدسی، آن کتاب را برای ادامه نفوذ و اقتدار خود در هر شرایطی آماده نگاه می‌دارد اما آیا کتاب مقدس به نقطه‌ای می‌رسد که به علت تغییر شدید ساختارها و جهان بینی انسان، دیگر ربطی به انسان نوین و اقتداری بر او نداشته باشد؟

همان طوری که قبلاً دیدیم، برای فراهم آوردن یک تفسیر دقیق از متون کتاب مقدس و درک آنچه گفته شده و منظور بوده است، دانش پژوه باید در زمینه زبان خارجی (یونانی، عبری، آرامی)، سبک نگارش، جمله بندی، بستر تاریخی و جغرافیائی، مولف، مقصد و قالب ادبی متن مربوطه به سؤال و جواب و کند و کاو بپردازد. البته این نوع تحلیل، برای تفسیر هر ساختار ادبی - حتی ساختارهای ادبی معاصر - ضرورت دارد.

در یک کلام، من هر چه فرهنگ فلسطین قرن اول را بهتر بفهمم، درک دقیق‌تر آنچه در آن زمان گفته شده است، برایم آسان‌تر می‌شود. البته کتاب مقدس نوشته‌ای است از زمان بسیار دور و از نظامی فرهنگی که با نظام

فرهنگی ما کاملاً متفاوت است و پل زدن بر روی این شکاف عمیق چند هزار ساله، همیشه کار ساده‌ای نیست.

خواننده و تأثیر پذیرفتن از فرهنگ

مساله وقتی بغرنج می‌شود که درمی‌یابیم این فقط کتاب مقدس نیست که از نظام فرهنگی خویش تأثیر پذیرفته است بلکه ما خوانندگان آن نیز از نظام فرهنگی خویش متأثر هستیم. اینکه غالب اوقات برای ما دشوار است که بشنویم و بفهمیم که کتاب مقدس چه می‌گوید، به خاطر آن است که گفته‌های آن رازیر دست و پای لشکری از فرضیات فوق کتاب مقدسی می‌ریزم و همین، احتمالاً بزرگترین مساله‌ای است که ما در عرصه «قدرت تأثیر داری فرهنگ» با آن مواجهیم. هیچیک از ما نمی‌تواند از دست تأثیرات محیط بگریزد و فرزند روزگار خویش باشد. من مطمئنم که دیدگاه‌هایی را دو دستی چسبیده و تدریس می‌کنم که هیچ ربطی به اندیشه مسیحی ندارد بلکه از پیشینه من به ذهنم راه یافته‌اند. اگر می‌شد دانست که کدام ایده ما با متون مقدس سازگار نیست، سعی می‌کردیم آن ایده را کنار بگذاریم یا تغییر دهیم اما متأسفانه یکدست کردن ایده‌ها همواره کار راحتی نیست. همه ما مستعد آنیم که اشتباهات بخصوصی را بارها و بارها تکرار کنیم. نقاط ضعف ما از این رو نقاط ضعف نام گرفته‌اند که ما در دیدن آن ضعیف و حتی کور هستیم به طوری که شاید بهتر باشد آنها را نقاط کور خود بنامیم.

مساله نقاط ضعف باطنی انسان وقتی برای من جا افتاد که قطعات یک پخش صوت استریو را به صورت کیت خریده بودم تا در خانه آنها را سر هم کنم. از آنجا که در این گونه امور ناشی محسوب می‌شدم از دوستی که در

الکترونیک خبره بود درخواست کردم مرا کمک کند. مراحل مونتاژ آن کیت از دویست فقره هم تجاوز می‌کرد و ما کار را به این صورت شروع کردیم که من مرحله به مرحله کار مونتاژ را از روی بروشور مربوطه می‌خواندم و دوستم هر قطعه را در جای خود لحیم یا سوار می‌کرد. وقتی کار به پایان رسید دستگاه را روشن کردیم و نشستیم که لذت خود را از موسیقی دلخواهمان ببریم. دستگاه شروع به کار کرد اما نوائی که از آن برمی‌خاست در دنیا لنگه نداشت. صدائی که پخش می‌شد بیشتر شبیه یک آوای مریخی بود تا چیزی که بر روی این کره ضبط شده باشد! آن صدای ناساز بر ما روشن کرد که باید اشتباهی کرده باشیم. دردمندانه کار را از اول شروع کردیم و با توجه به نقشه داده شده و فهرست مراحل مونتاژ، جمعاً هشت بار مسیر عملیات را بازبینی کردیم و اشتباهی نیافتیم. آخر سر با ناامیدی تصمیم گرفتیم جای خود را با یکدیگر عوض کنیم. این دفعه دوست من دستور العمل را می‌خواند و من (کاملاً تازه کار) اتصالات را بازرسی می‌کردم. در حوالی مرحله ۱۳۰، متوجه شدم که سیمی به نقطه نابعجائی لحیم شده است. قضیه از این قرار است که دوست ورزیده من، نخستین اشتباه خود را در لحیم کردن آن سیم‌ها کرده بود. البته خطای او به همین جا ختم نمی‌شد زیرا در مراحل بعدی، هشت بار دیگر هم همان رنگ سیم را به ورودی یا خروجی نادرستی وصل کرده بود. این اشتباهات پی در پی از آنجا ناشی می‌شد که دیدگاه غلط او نسبت به هویت آن رنگ سیم، او را چنان نابینا می‌کرد که مرتباً آن خطا را تکرار کرده بود.

این همان طریقی است که ما غالباً توسط آن با متون برخورد می‌کنیم. به همین دلیل است که ما باید با اجازه دادن به متون برای انتقاد از ما، حرارت خود را برای انتقاد از متون تعدیل کنیم: ما نیاز داریم هشیار شویم که دیدگاهی

که با آن به سراغ کلام می‌رویم، ممکن است کاملاً آلوده به تحریف حقایق باشد.

من به این نتیجه رسیده‌ام که مساله تاثیر ذهنیت غیر مذهبی قرن بیستم برای تفسیر دقیق کتاب مقدسی، بسی مهیب‌تر از آن است که مساله تاثیرگذاری فرهنگ باستان. این هم یکی از عمده دلایلی است که اصلاح طلبان با استناد به آن، خواهان دست یازیدن به استنباط در پرتو آرمان تابولا رازا شدند. به موجب آن آرمان، از مفسر انتظار می‌رفت که از طریق معبر گرامری- تاریخی، نهایت کوشش خود را برای برداشتی عینی از متن مربوطه به خرج دهد. هر چند که تاثیرات ذهنی همواره خطر مشخص و همیشه حاضر تحریف را در آستین دارند، اصلاح طلبان از دانش پژوه کتاب مقدس توقع داشتند که در تعقیب آن آرمان با گوش سپردن به پیام کلام و بدون آمیختن پیش داوری‌های خویش در آن پیام، مراقبت‌های ممکن را به عمل آورد.

در سال‌های اخیر، معابر جدیدی برای تفسیر کتاب مقدسی، با معبر فوق‌الذکر به رقابت پرداخته و دعوی مقبولیت داشته‌اند. یکی از مهم‌ترین این معابر، تفسیر به «شیوه‌اگزستانسیالیست» است. شیوه‌اگزستانسیال با توسل به تعبیری تازه، از شیوه کلاسیک تفسیر منحرف شده است. به عنوان مثال، بولتمان اصرار دارد که معبر تابولا رازا، نه تنها کارآئی ندارد بلکه معبر نامطلوبی نیز هست. به گفته او، از آنجا که کتاب مقدس پیش از آنکه دنیا دنیائی علمی شود، نوشته شده و ماهیتاً دستاورد تاثیر کار ساز وضع زندگی جامعه مسیحی اولیه است، باید قبل از اینکه بتواند به ما ربط پیدا کند، مدرنیزه شود. بولتمان می‌گوید ضرورت دارد پیش از آنکه اصلاً به سراغ کتاب مقدس

بروید، «درک اولیه‌ای» از آن داشته باشید. به عقیده او، اگر انسان مدرن باید پاسخ معتبری از کتاب مقدس برای سؤالات خود بگیرد، نخست باید با سؤالات درست به سراغ کتاب مقدس بیاید. آن سؤالات درست، فقط می‌توانند با درک فیلسوفانه درستی از هستی انسان به وجود آیند. و اما چنان درکی، نباید از در کتاب مقدس گدائی شود بلکه بایستی پیش از آمدن به سراغ آن در، شکل گرفته باشد.

اینجاست که ذهنیت قرن بیستمی، با جار و جنجال متون قرن اول را متأثر و در بند می‌کند (بولتمان درک اولیه کذائی خود را در چهارچوب وسیع فلسفه اگزستانسیالیست یا پدیده‌شناسانه مارتین هایدگر پیدامی‌کند.) عصاره آن نظریات، شیوه‌ای است که سنگدلانه به سوی کتاب مقدسی ذهنی کوچ می‌کند که از تاریخ خود جا کن شده است. اینجاست که پیام قرن اول، توسط طرز تفکر قرن بیستمی، یکسره بلعیده و محو می‌شود.

حتی اگر مفسرین کتاب مقدسی بتوانند بر سر شیوه‌ای از استنباط و حتی خود استنباط، به توافق برسند، ما همچنان با سؤالاتی در زمینه کاربردهای متون مقدس، وجه ارتباط آن متون با زندگی ما و تکالیفی که متون مزبور برای ما معین می‌کنند، روبرو هستیم. اگر قبول داریم که کتاب مقدس الهام خداست و نه فقط فرآورده مولفین روزگاری که دنیا هنوز علمی نشده بود، باز هم با سؤالاتی در زمینه کاربرد کتاب مقدس روبرو هستیم. آیا فرامین کتاب مقدس خطاب به مسیحیان قرن اول، امروزه خطاب به ما نیز هست؟ متون مقدس امروزه از چه لحاظ وجدان ما را مقید می‌کنند؟

اصل و رسم

در بسیاری از محافل امروز، مساله، مساله اصل و رسم است. خواه به این نتیجه رسیده باشیم که سراپای کلام از اصول تشکیل شده و لذا همه مردم همه دوران‌ها را مقید می‌کند، خواه به این باور که از صدر تا ذیل متون مقدس آکنده از رسومی محلی است که از ورای بستر تاریخی بی‌پرده آنها می‌بینیم که هیچ ربطی به ما ندارند، مجبوریم برای تشخیص تفاوت آن دو دیدگاه با یکدیگر، مرزها و چهارچوب‌هائی وضع کنیم.

برای نشان دادن کنه مساله، اجازه بدهید تا ببینیم هنگامی که اصرار داریم که همه متون آکنده از اصول هستند و هیچ بازتابی از رسوم محلی در آنها نیست، چه اتفاقی می‌افتد. اگر متون چیزی جز انبوهی از اصول نباشد آنگاه چنانچه بخواهیم از آن متون اطاعت کنیم باید در نحوه بشارت رسانی خود، دست به تغییراتی بزنیم. عیسی می‌گوید: «کیسه و توشه دان و کفش‌ها با خود بردارید و هیچکس را در راه سلام منمائید» (لوقا ۱۰: ۴). اگر ما این گراهام شروع به بشارت رسانی با پاهای برهنه کند! بدیهی است که نکته آن آیه، قرار دادن قاعده‌ای دائمی برای بشارت دادن با پاهای برهنه نیست.

لیکن در موارد دیگر، مطلب این چنین بدیهی نیست. به عنوان مثال، مسیحیان بر سر آئین شستن پاها، دچار دو دستگی اند. آیا این آئین، تکلیفی ماندگار برای کلیسای همه دوران‌ها است یا یک رسم محلی برای نشان دادن اصل خدمت فروتنانه است؟ آیا در فرهنگی که کفش پوشیدن جزئی از آن است، آن اصل باقی می‌ماند و رسم پاشوئی ملغی می‌شود یا اینکه علی‌رغم کفش پوشیدن در آن فرهنگ، آن رسم هم با اصل باقی می‌ماند؟

برای اینکه پیچیدگی این معضل را متوجه شویم اجازه بدهید به سراغ «روسری پوشیدن» مشهور باب ۱۱ اول قرنتیان برویم. ترجمه استاندارد کتاب مقدس می‌گوید که لازم است زنان به هنگام دعا و نبوت روسری بر سر داشته باشند. برای به کار بستن این دستور، در فرهنگ خویش چهار حق انتخاب در مقابل داریم:

۱. این کلاً یک رسم است. کل متن مربوطه منعکس کننده یک سنت فرهنگی است که هیچ ربطی به امروز ما ندارد. سر برهنگی یک علامت بومی برای اظهار فاحشگی بوده است. اینکه زنی نشان دهد که تحت امر یک مرد است، یک سنت یهودی است که در پرتو تعلیم کلی عهد جدید، از مد افتاده است. از آنجا که ما در یک فرهنگ دیگر زندگی می‌کنیم دیگر ضرورت ندارد که زن سر خود را با پارچه بپوشاند؛ دیگر ضرورتی ندارد که زن، تحت انقیاد مرد باشد.

۲. این کلاً یک اصل است. در این مورد هر چه که در آن متن از کتاب مقدس آمده، به عنوان اصل فرافرهنگی تلقی می‌شود. از جنبه کاربردی این بدان معناست که (الف) زنان در حین دعا و نبوت باید مطیع مردان باشند؛ (ب) زنان همواره باید با پوشاندن سر خود، علامتی از آن اطاعت را ارائه کنند؛ (ج) زنان باید به عنوان تنها علامت مناسب آن اطاعت، سر خود را با روسری بپوشانند.

۳. قسمتی از متن مزبور اصل است و قسمتی رسم (انتخاب ۱). در این روند، قسمتی از آن متن، اصل تلقی می‌شود و لذا همه نسل‌ها را مقید می‌کند و قسمتی از متن مزبور، رسم به حساب می‌آید که دیگر مقید بودن بدان لازم نیست. اصل مطیع بودن زنان، یک اصل فرافرهنگی است اما

ابزار بیان آن اطاعت (روسی بر سر داشتن) یک قضیه سنتی است و می تواند عوض شود.

۴. بخشی از متن مزبور اصل است (انتخاب ۲). در این انتخاب آخرین، اصل مطیع بودن زنان و عمل نمادین پوشاندن سر، باید ماندگار باشند. وسیله پوشانیدن سر، از فرهنگی به فرهنگ دیگر می تواند تغییر کند و مثلاً به جای روسری، بر سر کلاه گذاشته شود.

کدامیک از این گزینه ها می تواند بیش از بقیه، خدا را خشنود کند؟ من که به طور قطع جواب نهائی این سؤال را نمی دانم. سؤالاتی مثل این، فوق العاده پیچیده هستند و با راه حل های ساده نگرانه گره آنها باز نمی شود. البته یک چیز واضح است و آن اینکه ما به نوعی چهار چوب عملی احتیاج داریم تا در پرده برداشتن از چنین مسائلی به ما کمک کند. این گونه سؤالات، غالب اوقات از آن نوعی هستند که مستلزم یک تصمیم فعال است و نمی شود آنها را به امید نسل های آینده به حال خود رها کرد. چهار چوب های عملی ذیل، قاعدتاً بایستی در این مسیر ما را کمک کنند.

چهارچوب های عملی

۱. بررسی خود کتاب مقدس به منظور یافتن جاهائی که هویدا است که از رسم سخن می گویند. با دقت در صفحات متون مقدس، می توانیم ببینیم که آن متون، حاوی پهنه نمایانی از رسوم هستند. برای مثال، اصول الهی به دست ما رسیده از فرهنگ عهد عتیق، دوباره در فرهنگ عهد جدید بیان شده اند. با کمی دقت متوجه خواهیم شد که برخی از آن اصول که هسته مشترکی را با عهد جدید تشکیل می دهند، از مرزهای رسم و فرهنگ و محدوده قراردادهای

اجتماعی درمی گذرند. در عین حال می بینیم که برخی از اصول عهد عتیق (نظیر احکام پرهیزی تورات)، در عهد جدید ملغی شده اند. البته این به آن معنا نیست که احکام پرهیزی عهد عتیق فقط چیزهائی از جنس رسوم بوده اند، منتها در آن موقعیت تاریخی مربوط به نجات که عیسی احکام قدیمی را لغو کرد، مطلب چیز دیگری بود. آنچه با دقت باید مواظب آن بود این است که نه تحمیل همه احکام عهد عتیق بر عهد جدید توجیه کتاب مقدسی دارد و نه خالی دانستن عهد جدید از همه آن احکام.

کدام نوع از کنش های فرهنگی استعداد آن را دارند که همچنان جزء فرهنگ باقی بمانند؟ زبان یکی از عواملی است که سیال بودن آن به لحاظ فرهنگی، محل تردید نیست. احکام عهد عتیق مستعد آن بودند که از عبری به یونانی ترجمه شوند. این موضوع حداقل این مدرک را به دست می دهد که ماهیت رابطه زبانی، متغیر است. منظور این است که زبان، جنبه ای فرهنگی است که در مقابل تغییر بلادفاع است. هدف از این سخن القای مفهومی منفی در زمینه احتمال تحریف محتوای کلام از لحاظ زبانی نیست بلکه می خواهیم بگوییم که به همان خوبی که به یونانی می شود به انجیل موعظه کرد، به انگلیسی هم می شود. ثانیاً، می بینیم که شیوه های لباس پوشیدن اسرائیلیان در عهد عتیق، چیزی نیست که برای قوم خدا حکم یک امر لایتغیر را پیدا کرده باشد. در لباس پوشیدن قوم خدا، غلبه با اصول حجب و حیا است اما مدل لباس هر محل می تواند با مدل محل دیگر متفاوت باشد. واضح است که سایر اختلافات فرهنگی معمولی نظیر نظام پولی، در تغییر و تحول آزاد هستند. مسیحیان مجبور نیستند که به جای دلار، از دینار استفاده کنند.

تحلیل‌های این چنینی از شیوه‌های فرهنگی بیان ضروریاتی مثل پوشش و پول، می‌تواند ساده باشد اما وقتی که نوبت به تحلیل مسائلی مثل قرار و مدارهای فرهنگی برسد، کار مشکل می‌شود. به عنوان نمونه، در مباحثاتی که بر سر میزان اطاعت از قوانین مدنی پیش می‌آید، اغلب مبحث بردگی و همچنین حق تفوق در حوزه مسائل زناشویی نیز مطرح می‌شود. پولس در همان بستری که از زنان دعوت می‌کند تا مطیع شوهر خویش باشند، از بردگان می‌خواهد که تابع ارباب خود باشند. برخی عنوان می‌کنند از آنجا که بذرهای الغای بردگی در عهدجدید پاشیده شده است، استیلای شوهر بر زن نیز دیگر محمل مشروعی ندارد. آن دو، یعنی بردگی و تفوق مرد، معرف ساختارهایی بر اساس قرار و مدار هستند که طبق این مسیر از استدلال، از جنبه فرهنگی تاثیر پذیرفته‌اند و به سوی الغا متحول شده‌اند.

اینجاست که ما باید مواظب باشیم تا خط بین قرار و مدارهایی که کتاب مقدس فقط آنها را به عنوان «قدرت‌های... که هست» (رومیان ۱۳: ۱)، به رسمیت می‌شناسد و قرار و مدارهایی که کتاب مقدس، آنها را وضع، امضاء و لازم الاجرا می‌کند، مغشوش نکنیم. لزومی ندارد که اصل اطاعت از ساختارهای اقتدار موجود (مثل حکومت رومی) را تلویحاً به این معنا بگیریم که خدا آن ساختارها را امضاء کرده بلکه آن اصل، فقط به تواضع و اطاعت از اقتدارات مدنی دعوت می‌کند. ممکن است خدا در مشیت والای سرّی خویش، مقرر کند که یک سزار آگوستوس بر تختی تکیه زند بی آنکه آن سزار را به عنوان الگویی از شایستگی مسیحی تایید کرده باشد. با تمام اینها قرار و مدار ساختارها و الگوهای اقتدار و اختیار حوزه زناشویی، هم در عهدعتیق و هم در عهدجدید، قرار و مداری مثبت و مهور شناخته شده

است. ساختارهای کتاب مقدس در خصوص کانون خانواده را با مسائل بردگی یکی گرفتن، نادیده گرفتن تفاوت‌های بسیاری است که بین آن دو وجود دارد. بدین ترتیب، متون مقدس برای رفتار مسیحی در بحبوحه موقعیت‌های ظالمانه یا شیرانه، شالوده‌ای می‌ریزد که ساختارهایی را برای تجلی نقشه‌های نیکوی خلقت مقرر می‌دارد.

۲. جا باقی گذاشتن برای مختصات مسیحی قرن اول. با کندوکاو در وضعیت فرهنگی قرن اول در پی درک شفاف‌تری از محتوای کتاب مقدس بودن یک چیز است و تفسیر کردن عهدجدید آن چنان که انگار عهدجدید فقط طنین فرهنگ قرن اول است، کاملاً یک چیز دیگر. عهدجدید را فقط طنین فرهنگ قرن اول انگاشتن، نادیده گرفتن درگیری‌های سنگینی است که کلیسا در مقابل دنیای قرن اول، طعم آنها را چشید. مسیحیان را به این خاطر جلوی شیرها نینداختند که ایشان تشنه تطابق با دنیا بودند.

هنگامی که در یک متن، ملاحظاتی فرهنگی را قرائت می‌کنیم که قاعدتاً نبایستی در آنجا باشند، در واقع آن متن به زیرکانه‌ترین وجه ممکن به ما می‌گوید که وجه ارتباط آن ملاحظات را پیدا کن. به عنوان مثال، در مورد مسئله روسری پوشیدن زنان در قرن‌تس، مفسرین متعددی ابراز کرده‌اند که در آن منطقه، سر برهنگی علامت فاحشگی بوده است. آنها در ادامه می‌گویند که چون پولس می‌خواست زنان مسیحی وقتی در انظار ظاهر می‌شوند هیچ‌گونه برچسب فضاحت باری به ایشان نخورد، از ایشان خواست که سر خود را بپوشانند.

کجای این تدقیق و بررسی خطاست؟ خطای اساسی آن بررسی این است که دانش بازسازی شده‌ما از قرن‌تس قرن اول ما را به جایی کشانیده است که منطقی به دست پولس داده‌ایم که با منطقی که خود به دست خویش می‌دهد،

بیگانه است. در یک جمله، ما نه تنها حرف‌هائی به دهان آن رسول می‌گذاریم بلکه چشم‌انمان را بر روی کلماتی که در آن متن هستند فرو می‌بندیم. اگر پولس به زنان قرن‌تس فقط گفته است روسری بپوشند و هیچ دلیلی هم برای این گفته خود ذکر نکرده، آیا ما نباید قویاً وادار شویم که گفته او را از طریق دانش فرهنگی خویش به کار گیریم؟ در هر حال در این مورد پولس دلیلی ارائه می‌کند که مبنای آن نه رسم فواحش قرن‌تس بلکه توسل به حکایت آفرینش است. باید دقت کنیم که حرارتی که برای اشراف بر فرهنگ داریم، فضای متون مقدس را تیره و تار نکند. برای کوچک کردن و پائین آوردن استدلال پولس در مقابل آنچه شخصاً خود تحقیق کرده و به آن معتقدیم به پولس رسول نسبت‌های تهمت‌آمیزی می‌زنیم و از تفسیر کتاب مقدس به صورت منطقی شانه خالی می‌کنیم.

۳. مقدرات آفرینش، شاخص‌های اصول فرا فرهنگی هستند. اگر یکی از اصول کتاب مقدسی از محدوده‌های مرسوم محلی در گذرد، آن اصل، از توسل به آفرینش مشتق شده است. توسل به مقدرات آفرینش، منعکس‌کننده تصریحات عهدی است که خدا با انسان، انسان به معنی عام کلمه، منعقد می‌کند. احکام آفرینش به انسان در قالب انسان‌عبرانی، مسیحی یا قرن‌تسی داده نشده‌اند بلکه در مسئولیت اساسی انسان در مقابل خدا کاشته شده‌اند. کنار گذاشتن اصول آفرینش به عنوان رسوم محلی صرف، بدترین نوع یافتن وجه ارتباط محتوای کتاب مقدس و از تاریخ تهی کردن آن محتوا است. با این وصف درست در همین نقطه است که بسیاری از محققان، وجه ارتباط اصول کلام را پیدا کرده‌اند. و اینجاست که می‌بینیم که شیوه‌های گزینشی‌سالیست، با هیاهو مشغول فعالیت است.

برای اینکه اهمیت مقدرات آفرینش را نشان داده باشیم، می‌توانیم به بررسی برخورد عیسی با مساله طلاق بپردازیم. وقتی فریسیان با پرسیدن این سؤال که آیا طلاق به هر سببی مشروع است یا نه، به آزمایش عیسی پرداختند. عیسی با استناد به مقدرات آفرینش در مورد زناشوئی، به ایشان پاسخ داد: «مگر نخوانده‌اید که خالق در ابتدا ایشان را مرد و زن آفرید و گفت از این جهت مرد پدر و مادر خود را رها کرده به زن خویش بپیوندد و هر دو یک تن خواهند شد؟ پس آنچه را خدا پیوست انسان جدا نسازد» (متی ۱۹: ۴-۶). چنانچه وضعیت زندگی در دوره مربوط به این روایت را در ذهن خویش بازسازی کنیم به آسانی متوجه خواهیم شد که فریسیان با این آزمایشی که کردند، نظر عیسی را در مورد قضیه‌ای جو یا شدند که دو مدرسه ربی‌های شمعی و هیللی را به شدت از یکدیگر جدا کرده بود. عیسی ضمن آنکه طرف هیچ یک از آن دو را به طور کامل نگرفت، موضوع را به عرف آفرینش احاله کرد تا قواعد زناشوئی را به طور همه‌جانبه‌نگریسته باشد. در تکمیل مطلب، او تصرف موسائی را در احکام آفرینش تایید کرد اما از تضعیف بیش‌تر آن احکام سر باز زد و خواست که به فشار جامعه و تمایلات فرهنگی معاصرین خود تن در دهد. برداشتی که باید کرد این است که مقدرات آفرینش به قاعده هستند مگر اینکه با مکاشفه‌ای بعدی و کتاب مقدسی، صریحاً متحول شوند.

۴. در جاهای که اطمینان نداریم از اصل فروتنی استفاده کنیم. اگر پس از ملاحظه دقیق یک مضمون کتاب مقدسی، نتوانستیم این ویژگی آن را قطعاً مشخص کنیم که اصل است یا رسم، چه باید کرد؟ اگر ناچار به تصمیم‌گیری در مورد انتساب آن مضمون به یکی از آن دو طرف باشیم تا بتوانیم تکلیف

خود را در رفتار با آن مضمون بدانیم و به هیچ جمع بندی قاطعی هم نرسیده باشیم، چاره چیست؟ اینجاست که اصل کتاب مقدسی فروتنی می تواند به کمک ما بیاید. راه حل مسئله ساده است. آیا بهتر است با یک رسم احتمالی، مطابق یک اصل رفتار کنیم و چون بیش از اندازه وسواس به خرج داده ایم مقصر واقع شویم؛ یا بهتر است با یک اصل احتمالی، مطابق یک رسم رفتار کنیم و چون در تنزل مقام یکی از واجبات خدا به درجه یک توافق انسانی محض، لاقیدی به خرج داده ایم مقصر شمرده شویم؟ امیدوارم که پاسخ قضیه روشن باشد.

حالاکه اصل فروتنی از سایر چهار چوب هائی که ارائه کردیم جداست، می شود به عنوان مبنائی برای شریعت گرائی، آن را سوء تعبیر کرد. در جائی که خدا مسیحیان را آزاد گذاشته است ما حق نداریم برای وجدان ایشان قانون وضع کنیم. اصلی که ما از آن به عنوان فروتنی نام بردیم، در جاهائی که کلام ساکت است نمی تواند به طور مطلق به کار گرفته شود. آن اصل وقتی به کار می آید که ماهیت مضمون کتاب مقدسی ما، حتی پس از کار طاقت فرسای ما در زمینه استنباط، همچنان بلا تکلیف بماند (که رسم است یا اصل).

چنانچه راه سخت دقت را نرفته به سوی اصل فروتنی میانبر بزنیم، مرز بین رسم و اصل را درهم ریخته ایم. اصل فروتنی، چهار چوبی به عنوان آخرین چاره است و چنانچه به عنوان نخستین چاره به کار گرفته شود، مخرب خواهد بود.

مسئله تاثیرگذاری و تاثیرگیری فرهنگی، مسئله ای واقعی است. موانعی از قبیل زمان، مکان و زبان هر یک به نوبه خود ارتباط را مشکل می کنند. با این اوصاف، موانع فرهنگی آن قدر بلند نیستند که ما را به سوی شکاکیت یا

نامیدی از درک کلام خدا بکشانند. این مرا تسلی می دهد که کتاب مقدس، عملاً قدرت عجیب خود را در عرصه پاسخگوئی به ژرف ترین نیازها و رسانیدن کارسازانه آن مژده به مردم همه اعصار، مناطق و فرهنگ ها نشان داده است. فرهنگ به عنوان یک مانع، نمی تواند کلام خدا را از قدرت به زیر آورد.

با این وصف، بین ترجمه‌ها برخی تفاوت‌های اساسی و قابل ذکر به چشم می‌خورد که لازم است آنها را شناخت. این تفاوت‌ها، بازتاب تفاوت روند و شیوه‌ای است که در انجام هر ترجمه به کار گرفته شده است. سه اصل در میان شیوه‌شناسی‌های مختلف از همه مهمتر است:

۱. دقت واژه‌ای. نخستین شیوه‌ای که به کار گرفته شد، شیوه‌ای که طی آن به طریق لغت به لغت، متن یونانی (یا عبری) را با بالاترین دقت ممکن، تعقیب کرده‌اند. در این شیوه، وفاداری شدید به زبان باستانی از جنبه لغوی، مورد تاکید قرار گرفته است. نقطه قوت چنین شیوه‌ای، آشکارا در دقتی که از لحاظ واژه‌ای داراست یافت می‌شود و اما نقطه ضعف این شیوه در دشواری، کندی و ناهموار بودن سبک ادبی آن است. هر نوشته‌ای که با توسل به این شیوه از زبانی به زبان دیگر ترجمه شود، کار خواننده را دشوار می‌کند. این گونه ترجمه‌ها برای اهداف مطالعاتی مفید اما برای خواندن معمولی دشوارند.

۲. دقت در مفهوم. این شیوه که شیوه ممتاز بر سایر طرق ترجمه‌های مدرن است، ضمن اینکه در پی حداکثر روان و سیال بودن طرز خواندن است، در پی کمترین تحریف لغوی نیز می‌باشد. از آنجا که اندیشه‌ها و مفاهیم از ترکیب لغات شکل می‌گیرند، هدف این شیوه برداشت دقیق از اندیشه‌ها یا مفاهیم متون به کمک ترکیب صحیح و سلیس کلمات است.

۳. تأویل. شیوه تأویل بسط شیوه دقت در مفهوم است. در این شیوه، برای اطمینان یافتن از اینکه مفاهیم کاملاً منتقل بشوند آنها را بسط می‌دهند و روی آنها سخت کار می‌کنند. پدیده‌ای که از شیوه تأویل تازه‌تر است شیوه تأویل «مدرنیزه» است که امتیاز آن بلاغت و ارتباط الگوهای اندیشه مدرن است. طی تجربه جالب و با این شیوه، داستان‌های کتاب مقدسی در قالب فرهنگ مدرن بازگوئی شده‌اند.



وسایل عملی برای مطالعه کتاب مقدس

هر زحمت کشی برای انجام کار خویش به وسایلی نیاز دارد. دانشجویان کالج و ایمان‌داران فاقد منصب دائماً در پی وسایلی می‌گردند. کدام ترجمه کتاب مقدس را باید بخوانم؟ چه آیه یابی جدیداً به بازار آمده است؟ این سؤال‌ها نشان می‌دهند که مردم در مورد مطالعه صحیح کتاب مقدس عزم جدی دارند. بسیارند اشخاصی که فراگیری بسنده‌ای از یونانی و عبری را برای استفاده از وسایل بسیار ارزشمند و محققانه تفسیر، واجد سود معنوی و کلاً نه چندان مشکل می‌دانند. آنچه که در پی می‌آید برای آنانی که به دنبال دانش و درکی ژرف‌تر در زمینه متون مقدس‌اند، می‌تواند پیشنهادات و کمک‌های مفیدی باشد.

ترجمه‌های کتاب مقدس

سؤالی که من متناوباً از این و آن می‌شنوم این است که «برای مطالعه شخصی خود باید از کدام ترجمه کتاب مقدس استفاده کنم؟» این سؤالی است که پاسخ به آن آسان نیست. ترجمه‌های عالی از کتاب مقدس در دسترس هستند که کار انتخاب را دشوار می‌کنند. تنها تفاوت برخی از آن ترجمه‌ها با برخی دیگر، در زمینه سبک و قالب ادبی آنها است و لذا خواننده فقط باید با توجه به ذوق ادبی خود دست به انتخاب بزند.

هرچه یک ترجمه بیش تر در جهت بسط و تأویل پیش برود خطر تحریف هویداتر می شود. هر چند که بسیاری از تأویلات، مقدمه مفیدی در مسیر قرائت کتاب مقدس بوده اند اما خواندن آنها در راستای مطالعه جدی توصیه نمی شود.

کتاب مقدس های پانوشت دار

در بسیاری از چاپ های کتاب مقدس یادداشت هائی در حاشیه صفحات و همچنین پانوشت هائی اضافه شده است. در بسیاری از این موارد، آن حواشی و پانوشت ها حاوی مطالبی بسیار مفیداند. یادداشت های حاشیه ای حاوی تعاریف لغات باستانی، رسوم یا مواردی هستند که خواننده را از مراجعه به «قاموس» بی نیاز می کنند. استفاده از حروف مورب هم برای نشان دادن کلماتی که توسط مترجمین به متن افزوده شده اند کار مفیدی است. حاشیه نویسی های حاوی متون مغایر یا ناهمگون هم به نوبه ی خود بسیار مفید هستند؛ متون مغایر یا ناهمگون، متونی قدیمی و معتبر یا نیمه معتبر هستند که قرائت دیگری از متن اصلی را ارائه می کنند. مترجم با پیروی از علم نقادی متون، باید تصمیم بگیرد که از میان متونی که می توانند جایگزین یکدیگر شوند کدام یک را مأخذ ترجمه خویش قرار دهد. هنگامی که تعدادی از آن متون به دلایل مختلف رد شدند مترجم راحت تر می تواند تصمیم بگیرد.

درج نشانی های یک مطلب در پانوشت، یکی از ویژگی های بسیاری از چاپ های کتاب مقدس است. این گونه ریزکاری ها امکان آن را فراهم می سازد که بدون مراجعه پی گیر به آیه یاب، رد یک تعلیم را در سراسر کلام بگیریم.

درج نشانی مطالب در پانوشت ها، به روش های گوناگونی می تواند در اختیار خواننده قرار گیرد.

ترجمه و تفسیر

بعضی از چاپ های کتاب مقدس نه فقط حاوی حواشی مختصر و مفیدی مثل چیزهای که قبلاً به آنها اشاره شد هستند، بلکه تفسیر گام به گام را هم ارائه می کنند. من شخصاً با چنین نسخی از کتاب مقدس، مخالفم. مخالفت من چندان از مضمون آن تفاسیر آب نمی خورد بلکه از نفس تفسیر گام به گام یعنی تفسیری که پا به پای مطالب کتاب مقدس آمده و خوانده می شود، سرچشمه می گیرد. اعتراض اصلی من بر مبنای شکنندگی حافظه انسان استوار است. بارها و بارها شاهد بوده ام که هنگامی که یک سخنران از مطلبی مندرج در حاشیه یا پانوشت کتاب مقدس این چنینی، انتقاد می کند اشخاصی ناراحت می شوند: آن شنونده ناراحت، مطمئن است که سخنران از خود کتاب مقدس انتقاد می کند. مسئله از اینجا نشات می گیرد که کسی کتاب مقدس خود را باز می کند و صفحه ای چاپی را می بیند. گاهی سه چهارم صفحه به متن کتاب مقدس اختصاص داده شده و یک چهارم دیگر به یک تفسیر یا یادداشت. چه بسا که درصدی از چنین اشخاصی (بخصوص بعدها به هنگام به یاد آوردن مطالب خوانده شده) نتوانند تشخیص دهند که فلان تعلیم یا ایده را در متن کتاب مقدس خوانده اند یا در حاشیه آن که نوشته یک انسان است. به خاطر اینکه آن تفسیرها در همان صفحاتی آورده می شوند که متون مقدس، در ناخودآگاه خواننده چنین القا می شود که آنها هم مقدس اند.

برخی از چاپ‌های قدیمی تر عهد عتیق، در صفحه اول خود آورده‌اند: «پیدایش، ۴۰۰۴ ق. م.» بی خود نبود که بعضی اشخاص حاضر بودند برای طرفداری از نظریه «اوشر» جان بدهند؛ آن بندگان خدا این مطلب را دقیقاً در کتاب مقدس خود خوانده بوده‌اند! (اوشر گفته است که من اندیشه کرده و فهمیده‌ام که آفرینش در ۴۰۰۴ ق. م اتفاق افتاده است.) در هر حال این را هم گفته باشم که اعتراض من، به اصل قضیه مذکور است و متوجه هیچ مکتب خاصی نیست.

ترجمه و تفسیر

از لحاظی، هر ترجمه‌ای خود یک تفسیر نیز هست: هر ترجمه‌ای با روند و فرآیند تصمیم‌گیری در مورد اینکه کدام لفظ و لغت و کدام ترکیب را برای القای فلان مفهوم انتخاب کنم سر و کار دارد. بدین ترتیب، پیدا کردن یک ترجمه دقیق و کامل، غیر ممکن است. حتی آن ترجمه‌هایی که در تهیه آنها تیمی از محققان، کار را بازرسی و جرح و تعدیل کرده‌اند، به طرز غیر قابل اجتناب متأثر از تعصبات شخصی یا گروهی آن مترجمین هستند. آن گونه تعصبات غالباً در پائین‌ترین حد نگاه داشته می‌شوند و نباید از آنها نگران بود. البته خواننده باید از این ضعف انسانی در کار ترجمه آگاه باشد.

تفسیرها

تفسیرها وسائلی هستند که برای یک دانش پژوه کتاب مقدس، هیچ چیز نمی‌تواند جای آنها را بگیرد. اگر قرار نمی‌بود که ما از تفاسیر واجد صلاحیت استفاده کنیم من اصل «تفسیر شخصی» را به غلط مطرح کرده بودم زیرا آن

وقت در بررسی متون مقدس فقط باید بر قضاوت و تنها بر قضاوت خویش تکیه می‌کردم. تفاسیر برای تمایلات پیشداورانه ما حکم یک وسیله جرح و تعدیل را دارند.

از طرفی، طیف گسترده‌ای از تفاسیر در دسترس خواننده معمولی کتاب مقدس است. یک سوی آن طیف را تفاسیر یک جلدی کل کتاب مقدس تشکیل می‌دهند و سوی دیگر آن را نوشته‌هایی بسیار فنی که ممکن است هر جلد آنها فقط یکی از کتب کتاب مقدس را تفسیر کند. خود این تفاسیر بسیار فنی هم شامل طیف کوچکتري از تفاسیر توصیفی تا ویالات انتقادی سنگین هستند.

تفاسیر یک جلدی در مورد کل کتاب مقدس. امتیاز اینگونه تفاسیر، فقط این است که خریدن آنها اقتصادی است زیرا قیمت‌شان بسیار کمتر از سلسله تفاسیری است که در چند جلد چاپ می‌شوند. نقطه ضعف این تفسیرها، فشرده‌گی مطالب و در نتیجه اینکه، اظهار نظرها بسیار خلاصه شده‌اند. این نوع تفسیرها معمولاً به قدری موجز نوشته شده‌اند که نمی‌توانند کنه متون را آنچنان که شایسته است به تحلیل بنشینند. اگر قصد خریدن یک تفسیر تک جلدی را دارید حکمت حکم می‌کند آن نوع از آنها را انتخاب کنید که دستاورد جمعی از اساتید است نه آنی که حاصل کار فردی است. دلیل من برای طرفداری از چنین ملاکی، واضح است. هیچ فردی به تنهایی نمی‌تواند کل کتاب مقدس را چنان تفسیر کند که تفسیر او با تفسیری برابری کند که توسط جمعی از کارکشتگان تهیه شده باشد، آن هم کار کشتگانی که هر کدام، در کتابی از کتب کتاب مقدس، تبحر ویژه داشته باشند.

آیه یاب‌ها، قاموس‌های کتاب مقدس، و اطلس‌ها

«جعبه ابزار» هر کلیسایی فاقد منصب، لااقل باید یک آیه یاب خوب، یک قاموس خوب کتاب مقدس، و یک اطلس خوب را در خود جا داده باشد.

ترجمه‌های خارجی

اگر زبان خارجی می‌دانید می‌توانید در مسیر مطالعه کتاب مقدس هم از آن دانش بهره‌برداری کنید. خواندن ترجمه‌های کتاب مقدس به زبان‌های دیگر شاید بتواند معانی ظریف لغاتی را که به زبان بومی شما ممکن است کمی نارسا ترجمه شده باشند، به شما برساند. بسیار امکان دارد که لفظ و لغتی، به خصوص در زمینه اصطلاحات، به زبان دیگری که شما آن را می‌دانید، گویاتر ترجمه شده باشد.

برنامه قرائت کتاب مقدس برای مبتدیان

چه بسا مسیحیان که در آغاز سال نو با خود عهد می‌بندند که امسال کتاب مقدس را از الف تا یا بخوانند، نمی‌خوانند و چه بسا که سال بعد هم همین عهد را می‌بندند و می‌شکنند. به هر حال مائیم و این واقعیت که اکثریت عمده مسیحیان معترف به ایمان هرگز کل کتاب مقدس را نخوانده‌اند. از آن اکثریت عمده غالباً عهد جدید را خوانده‌اند اما معدودی عهد عتیق را به آخر رسانیده‌اند.

چرا وقتی نوبت به کتاب مقدس می‌رسد مسیحیان این چنین وظیفه‌ناشناس می‌شوند؟ آیا سرچشمه این لاقیدی، بی‌انضباطی است یا کم‌لطفی؟ خواه کم‌لطفی، خواه بی‌انضباطی هر کدام که هست خود همه مسئله نیست زیرا

که عواقب آن چه مسئله‌ها که به بار نمی‌آورد. کارهای ناکرده است که فقرات خطا را در میان مسیحیان افزایش داده است. در هر صورت من فکر می‌کنم که موضوع پیش از آنکه موضوع بی‌انضباطی یا کم‌لطفی باشد موضوع روش است.

ما با عزمی راسخ قرائت کتاب مقدس را آغاز می‌کنیم و ساعیانه کتاب پیدایش را می‌خوانیم پیدایش آگاهی‌های مهمی را درباره شالوده‌های تاریخ کتاب مقدسی در اختیار ما می‌گذارد و بی‌سرو صدا به سراغ تاریخ روایی پدر سالاران یا همان پاتریارک‌ها می‌رود. تا اینجای کار که همه چیز درست است. خروج با آن شاهکارهای موسی و آزادسازی اسرائیل از بند ظالمانه مصریان کتابی دراماتیک است. سیسیل ب. دومیل و چارلتون هستون، میلیون‌ها نفر را کم و بیش با آن حوادث آشنا کرده‌اند. آن وقت نوبت به لاویان می‌رسد. همیشه در جنگ لاویان تعداد تلفات زیاد است چون آنانی که با خستگی تا اینجای کار را آمده‌اند به لاویان که می‌رسند کتاب مقدس را می‌بوسند و کنار می‌گذارند. فقط معدودی کله شق تا تثنیه را دوام می‌آورند و انگشت شماری اهل پشتکار عهد عتیق را سراسر طی می‌کنند.

من در عمل مشاهده کرده‌ام که اکثریت کسانی که پنج کتاب نخستین عهد عتیق را می‌خوانند، تا آخر کتاب مقدس را به مطالعه خود ادامه می‌دهند. اغلب مردم با پنچر شدن چرخ حوصله‌شان در لاویان و اعداد، از خواندن عهد عتیق باز می‌مانند. دلیل این امر روشن است. این دو کتاب حاوی مطالب مفصلی درباره سازمان بندی اسرائیل به علاوه فهرست‌های طولانی در مورد فقرات احکام هستند. ما با بسیاری از مطالب این دو کتاب بیگانه‌ایم و این، کار را بر ما دشوار می‌کند.

با این وصف، اطلاعاتی که در دو کتاب مزبور مندرج است، برای درک ما از گستره تاریخ نجات اهمیت حیاتی دارد. داشتن درک جدیدی از عهدعتیق بسته به داشتن فهم درستی از این کتاب‌ها است. در واقع معمولاً وقتی کسی صاحب یک درک کلی از پهنه متون مقدس می‌شود درمی‌یابد که لاویان و اعداد به شیوه‌ای دلکش و لذت بخش جالب هستند اما بدون درک کلی جزئیات مندرج در آن دو کتاب، چیزهایی بی‌ربط به نظر می‌رسند.

برای غلبه بر این مشکلی که بسیاری از مردم در عرصه قرائت کتاب مقدس دارند پیشنهاد می‌کنم راه دیگری برای رسیدن به مقصود در پیش بگیریم و آن اینکه کتاب‌های کتاب مقدس را به ترتیب ذیل بخوانیم:

پیدایش (تاریخ آفرینش، سقوط و عهد در تاریخ پدران قوم)

خروج (تاریخ رهائی و سازماندهی اسرائیل به عنوان قوم خدا)

یوشع (تاریخ فتح نظامی سرزمین موعود)

داوران (تاریخ تحول از اتحادیه قبیله‌ای به پادشاهی)

اول سموئیل (تاریخ ظهور پادشاهی توسط سموئیل، شائول، و داود)

دوم سموئیل (سلطنت داود، دوران طلایی اسرائیل)

اول پادشاهان (تاریخ سلیمان و تقسیم کشور)

دوم پادشاهان (تاریخ سقوط اسرائیل و آغاز انبیا)

عزرا (تاریخ بازگشت از تبعید)

نحمیا (تاریخ بازسازی اورشلیم)

سپس این کتاب‌ها را بخوانید:

عاموس و

هوشع (نمونه‌هایی از انبیای کوچک)

ارمیا (نمونه‌ای از انبیای بزرگ)

جامعه و

غزل‌های سلیمان (نمونه‌هایی از ادبیات حکمت)

مزامیر و

امثال (نمونه‌هایی از شعر عبری)

تبعیت از فهرست فوق باعث اشراف بر کلیات عهدعتیق می‌شود و چهارچوبی برای درک آن به دست می‌دهد. کتاب‌های فوق‌الذکر اسکلت عهدعتیق هستند، اسکلتی که بعد از اینکه اسکلت عهدجدید را خواندید می‌توانید گوشت و رگ و پی عهدعتیق را با خواندن سایر کتاب‌های آن به اسکلت مربوطه بیفزائید. و اما فهرست ذیل، شامل کتاب‌هایی است که اسکلت عهدجدید را تشکیل می‌دهند:

انجیل لوقا (زندگی و تعلیمات عیسی)

اعمال (تاریخ کلیسای اولیه)

افسیان (مقدمه تعلیمات پولس)

اول قرنطیان (تعلیمات در حیات کلیسا)

اول پطرس (مقدمه نوشته‌های پطرس)

اول تیموتائوس (مقدمه رسالات شبانی)

عبرانیان (الهیات مسیح)

رومیان (الهیات پولس)

کما اینکه در مورد فهرست عهدعتیق، این فهرست باعث آشنائی اساسی ما با اجزای تشکیل دهنده عهدجدید می‌شود. پس از اینکه کتاب‌های این فهرست را به پایان بردید، می‌توانید بازگردید و به سراغ بقیه کتب عهدعتیق بروید.

دانستن چیزهائی در مورد مکانیسم منضبط کردن خویش ، حائز اهمیت است . اگر انسان در مرحله اول ، خود را تحت انضباط خواهی شخص دیگری قرار دهد آسان تر منضبط می شود . برای اینکه بتوانید این برنامه مقدماتی مطالعه کتاب مقدس را تکمیل کنید ، عاقلانه است که از کسی بخواهید تا بر برنامه شما در زمینه قرائت کتاب مقدس نظارت کند . اگر این برنامه به صورت قرائت گروهی و در کلاسی که در کلیسا تشکیل شود ، اجرا گردد ، مفیدتر خواهد بود .

نتیجه گیری

مورخین مدرن ، قرن بیستم را دوران بعد از پیدایش مسیحیت می خوانند . در فرهنگ ما ، نفوذ کلیسا به شدت کاهش یافته است . این بدان معناست که تاثیر اشخاص مسیحی ، ضعیف شده است . من معتقدم که یکی از کلیدهای اساسی بیداری کلیسا را باید در آموزش بزرگسالان یافت . من خواب انبوهی از مسیحیان بلیغ و بصیر را می بینم که تاثیر تازه ای بر سرزمین ما بگذارند . تا وقتی که ما وسائل مطالعه هشیارانه کتاب مقدس را شناسیم و به کار نگیریم ، آن خواب نمی تواند تعبیر شود . امیدوارم که این کتاب به عنوان یکی از آن وسایل ، در خدمت دلگرم کردن کوشندگان قرار گیرد که راه آن مطالعه هشیارانه را می پویند .